



تلخیص کتاب «جامعه و سیاست»

عنوان اثر

نام استاد ارائه دهنده: -

تاریخ ارائه: -

مکان ارائه: -

تاریخ انتشار: -

شماره: -

تمامی حقوق این اثر، برای سایت

«دانش سیاسی» محفوظ است.

۱. هرگونه استفاده، انتشار، کپی کردن،

اسناد دهی، درج در سایت‌ها و دیگر

وبلاگ‌ها با ذکر نام منبع جایز می‌باشد.

۲. فروش این جزوه، شرعاً حرام می‌باشد.

۳. هرگونه تغییر شکل در محتوای ظاهری

جزوه، جایز نمی‌باشد.

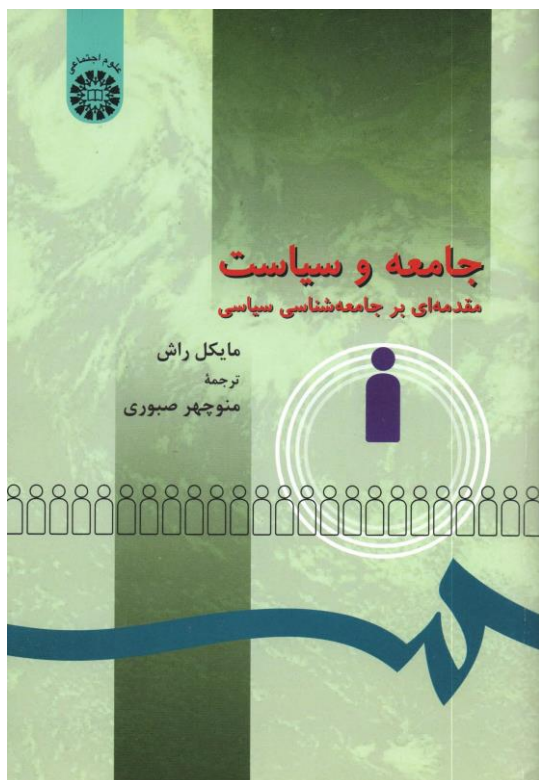
politicalknowledge.blog.ir politicalknowledge.ir

فهرست

۳۹.....	آشکال مشارکت سیاسی	۴.....	فصل اول: جامعه شناسی چیست؟
۴۱.....	دامنه مشارکت سیاسی	۴.....	جامعه‌شناسی و علم سیاست
۴۲.....	تبیین مشارکت سیاسی	۶.....	پیدایش و گسترش جامعه‌شناسی سیاسی
۴۴.....	فصل هفتم: گزینش سیاسی	۸.....	فصل دوم: دولت و جامعه
۴۴.....	مدل گزینش سیاسی	۸.....	نظریه‌های تشکیل دولت
۴۸.....	مشکلات نظریه گزینش سیاسی	۹.....	پیدایش دولت مدرن
۴۹.....	فصل هشتم: ارتباطات سیاسی	۱۱.....	مفهوم مارکسیستی دولت
۴۹.....	نظریه‌های ارتباطات	۱۳.....	فصل سوم: قدرت، اقتدار و مشروعیت
۵۲.....	ویژگی‌های ارتباطات سیاسی	۱۳.....	تعریف و تحلیل قدرت
۵۳.....	عوامل مؤثر در ارتباطات سیاسی	۱۶.....	اقتدار و مشروعیت
۵۵.....	فصل نهم: افکار عمومی و جامعه	۱۹.....	مشروعیت و اطاعت
۵۵.....	تعریف افکار عمومی	۲۱.....	فصل چهارم: توزیع قدرت
۵۶.....	ویژگی‌های افکار عمومی	۲۱.....	مقدمه
۵۷.....	شکل‌گیری افکار عمومی	۲۲.....	نظریه نخبگان
۵۹.....	ارتباطات سیاسی و افکار عمومی	۲۶.....	کثرت‌گرایی
۶۰.....	فصل دهم: ایدئولوژی و جامعه	۲۷.....	توتالیتاریسم
۶۰.....	ایدئولوژی چیست؟	۲۸.....	دموکراسی
۶۰.....	ویژگی‌ها و کارکردهای ایدئولوژی	۳۰.....	توزیع قدرت؛ نگاهی دوباره
۶۱.....	دیدگاه مارکسیستی ایدئولوژی	۳۲.....	فصل پنجم: اجتماعی شدن سیاسی
۶۲.....	ایدئولوژی، فرهنگ سیاسی و تز پایان ایدئولوژی	۳۲.....	مقدمه
۶۳.....	ایدئولوژی، ارزش‌ها و نگرش‌ها	۳۳.....	نظریه اجتماعی شدن سیاسی
۶۵.....	فصل یازدهم: انقلاب	۳۸.....	فصل ششم: مشارکت سیاسی
۶۵.....	دیدگاه مارکسیستی انقلاب	۳۸.....	مقدمه
۶۶.....	دیدگاه غیرمارکسیستی انقلاب		

۸۱	تحلیل نظام‌های سیاسی نئوپاتریمونیا
۸۲	دولت نئوپاتریمونیا
۸۳	دولت پاتریمونیا و آسیب‌پذیری‌های آن
۸۹	نقش قدرت‌های بیرونی
۹۱	بهره‌سختن
۹۴	سؤالات
۹۴	سؤالات سال ۱۳۸۷
۹۴	سؤالات سال ۱۳۹۰ (۱)
۹۴	سؤالات سال ۱۳۹۰ (۲)

۶۷	علل انقلاب
۶۹	فصل دوازدهم: نظریه توسعه و نوسازی
۶۹	مکتب توسعه سیاسی
۷۰	مکتب ملت‌سازی
۷۰	مکتب نوسازی
۷۳	نظریه توسعه‌نیافتگی و وابستگی
۷۵	پیوست ۱
۷۵	الف. مقدمه
۷۶	ب. تحلیل شکل‌گیری رژیم‌های مردمی در اروپا
۸۰	ج. تحلیل شکل‌گیری نظام‌های حزبی در اروپا
۸۱	پیوست ۲



مشخصات شناسنامه‌ای کتاب اصلی:

مایکل راش، **جامعه و سیاست**، مترجم منوچهر صبوری
(تهران: سمت، ۱۳۸۹)

فصل اول: جامعه‌شناسی چیست؟

جامعه‌شناسی و علم سیاست

- جامعه‌شناسی سیاسی: مطالعه رفتار اجتماعی انسان؛ بنابراین جامعه واحد اساسی تحلیل استوار این جهت با روان‌شناسی که واحد اساسی تحلیل در آن فرد است تفاوت دارد
- جامعه: گروه‌بندی متمایز و به هم پیوسته‌ای از افراد انسانی که در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند و رفتارشان با عادات، هنجارها و اعتقادات مشترکی مشخص می‌شود و با گروه‌بندی انسانی دیگر متمایز است
- سیاست به شبه‌علم بودن متهم شده و اختلافات زیادی درباره موضوع آن وجود دارد، تعاریف سیاست متکثر هستند؛ برخی از تعاریف:
 - سیاست حل تضادهای انسان‌ها است
 - فرایندی که جامعه از طریق آن منابع و ارزش‌ها را مقتدرانه توزیع، تصمیمات را اتخاذ یا سیاست‌ها را تعیین می‌کند
 - سیاست اعمال قدرت و نفوذ در جامعه است
- برنارد کریک: علم سیاست یک موضوع مطالعه است و نه یک رشته مستقل ... این موضوع به وسیله یک مسأله تعریف می‌شود؛ آن مسأله نقش حکومت است که او آن را «فعالیت حفظ نظم» تعریف می‌کند و نظم یعنی تنظیم روابط بین افراد و گروه‌ها؛ پس علم سیاست مطالعه کارکرد حکومت در جامعه است.
- برنارد کریک و گری رانسیمن: قائل به وحدت اساسی در علوم اجتماعی هستند.
- حوزه‌های مطالعه سیاست:
 - مطالعه نهادهای سیاسی مثل دستگاه‌های اجرایی، قانون‌گذاری، احزاب سیاسی، بوروکراسی‌ها و دستگاه‌های اداری مرکزی و محلی
 - فرایندهای انتخاباتی
 - قانون‌گذاری سیاست‌گذاری
 - و فرایندهای سازمانی و اداری
- ای.اف. بنتلی: نخستین کتاب درباره گروه‌های فشار (گروه‌های ذی‌نفع) را در ۱۹۰۸ منتشر کرد.

- دو تحول اساسی که موجب رشد جامعه‌شناسی سیاسی شد:
 - ۱. نخستین تحول پیدایش رویکرد رفتاری در علوم اجتماعی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی بود. رفتارگرایی بر مشاهده و تحلیل رفتار فردی و گروهی متمرکز گردیده بود. این روش تأکید زیادی بر سنجش دقیق و منظم و تلاش برای اثبات وجود الگوهای رفتاری داشت که اساس فرضیه‌های مربوط به قوانین رفتار را تشکیل می‌دهد.
 - ۲. تحول بعدی، توجه خاص دانشمندان سیاسی آمریکا به مطالعه سیاست کشورهای جهان سوم و در حال توسعه بود که تابع حکومت‌های استعماری بودند
- پارسونز: در کتابش نظام اجتماعی استدلال می‌کند که همه جوامع، یک نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهند که درون آن تعدادی خرده‌نظام‌ها فعالیت می‌کنند و نیز معتقد است نظام اجتماعی خودتنظیم شونده است که خود را با شرایط انطباق می‌دهد؛ حالت طبیعی نظام حالت تعادل است که با پاسخ به تقاضاهای مورد انتظار به دست می‌آید؛ نظریه کارکردگرایی ساختاری: یعنی ساختارها یا الگوهای رفتاری انجام دهنده کارکردهای ضروری برای بقای نظام؛ کارکردهای نظام عبارت‌اند از:
 - حفظ الگو (کنترل تنش در درون نظام) توسط خرده نظام فرهنگی
 - کارکرد سازگاری و توزیعی (خرده نظام اقتصادی)
 - کارکرد یکپارچگی (هماهنگی روابط درونی میان اعضای نظام) (خرده نظام حقوقی)
 - کارکرد دستیابی به هدف (بسیج افراد و منابع برای دستیابی به هدف‌های جمعی) (خرده نظام سیاسی)
- دیوید ایستن: دیوید ایستن از دانشمندان سیاسی به رابطه بین نظام سیاسی و محیط پرداخت و تحلیل درون‌داد - برون‌داد را به وجود آورد.
 - درون‌داد: تقاضا (تصمیم‌هایی سیاسی مطلوب در مورد مسائل سیاسی و حمایت‌ها) نگرش‌ها و کنش‌های افراد و گروه‌ها
 - برون‌داد: تصمیمات و کنش‌ها
 - نظام از طریق حلقه باز خوردی تقاضاها و حمایت‌های بیشتری را به وجود می‌آورد
- گابریل آلموند: گابریل آلموند تحلیل درون‌داد - برون‌داد ایستن را با کارکردگرایی ساختاری انطباق داد و برخی کارکردها را درون‌داد و برخی دیگر را برون‌داد نامید؛ هدف او تحلیل سیاسی تطبیقی به ویژه برای کشورهای در حال توسعه بود؛ آلموند و وریا فرهنگ مدنی را نوشتند و با بررسی ۵ کشور مفهوم فرهنگ سیاسی (اندیشه‌ها و نگرش‌های تقویت کننده یک نظام سیاسی) را پدید آورد.
- انتقادات به نظریه سیستم‌ها و کارکردگرایی ساختاری:
 - فاقد پشتوانه تجربی است.

- کاربرد آن در تحقیقات دشوار است
- تبیین کافی از دگرگونی‌های عمده و بنیادین در جوامع ندارد
- کارکرد گرای ساختاری علاوه بر این از جهت مفهوم‌سازی ناقص از «ساختار» و «کارکرد» مورد انتقاد قرار گرفت.
- طرح مفهومی آلموند (بررسی انواع نظام‌های سیاسی و در یک چارچوب توسعه‌ای) قوم‌مدارانه و دارای بار ارزشی است.
- چون بر نظام سیاسی آمریکا منطبق است و تلویحاً توسعه در نظام سیاسی آمریکا اشاره دارد.

پیدایش و گسترش جامعه‌شناسی سیاسی

- «جامعه‌شناسی سیاسی» می‌کوشد پیوندهای میان سیاست و جامعه را مطالعه کند و با تحلیل رابطه بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای سیاسی و بین رفتار اجتماعی و رفتار سیاسی، سیاست را در زمینه اجتماعی آن قرار دهد.
- مارکس و ماکس وبر به حق بنیادگذاران جامعه‌شناسی سیاسی‌اند و به نظرشان سیاست در جامعه ریشه دارد.
- مارکس: رئوس نظریات:
 - نظریه اجتناب‌ناپذیری تاریخی: ولی برخلاف هگل این نظریه را بر پایه تضاد مادی نیروهای اقتصادی قرار داد که به سرنگونی سرمایه‌داری و تشکیل جامعه بی‌طبقه می‌انجامد
 - طبیعت هر جامعه به شیوه‌های تولید مسلط در آن جامعه بستگی دارد که رابطه بین افراد و گروه‌ها و اندیشه‌ها و ارزش‌های مسلط در جامعه را تعیین می‌کند، بنابراین دگرگونی در جامعه معلول دگرگونی بنیادین در شیوه‌های تولید است
 - بیگانگی: طبقات پائین جامعه ارزش‌های طبقه حاکم را رد می‌کنند و در نهایت انقلاب پدید می‌آید و پیش از این به مرحله خودآگاهی می‌رسند یعنی ادراک طبقات پائین از موقعیت حقیقی‌شان در رابطه با وسایل تولید
 - کمک مارکس به جامعه‌شناسی: کمک به توسعه جامعه‌شناسی سیاسی در ۳ حوزه: نظریه عام، نظریه خاص، روش‌شناسی (معیارهای پژوهش)
- انتقادات:
 - اندیشه را متغیر وابسته و تابع عوامل اقتصادی در نظر گرفته است درحالی‌که عامل مستقل است
 - تحقق نیافتن پیش‌بینی‌های او عدم توفیق در پیش‌بینی انطباق سرمایه‌داری

- **ماکس وبر:** منتقد مارکس است؛ وارد کردن مفاهیم مهم در جامعه‌شناسی؛ تأکید بر عوامل غیراقتصادی و اندیشه‌ها در مطالعه اقوام؛ قشربندی اجتماعی در جوامع گوناگون بر موقعیت اقتصادی و نیز اجتماعی و موقعیت فرد در ساختار قدرت مبتنی است؛ مفاهیمی مانند: قدرت، مشروعیت (اعمال قدرت مشروع) و انواع سه‌گانه کاریزمایی، عقلانی، قانونی؛ انواع آرمانی (ساخت واقعیت‌های قابل مشاهده تاریخی به صورت الگو یا مدل که با آن بتوان پدیده‌های مشابه دیگر را سنجید؛ ادراک درونی (درون‌فهمی): درک بهتر رفتار انسان با لحاظ کردن نیت و انگیزه‌ها
- **وظیفه جامعه‌شناسی:** بررسی و تبیین رابطه بین سیاست و جامعه، رابطه بین نهادهای اجتماعی و سیاسی و رابطه بین رفتار اجتماعی و سیاسی است.

فصل دوم: دولت و جامعه

- تعریف وبر از دولت: یک نهاد سیاسی اجباری و دارای سازمانی مستمر و پیوسته که خود و مقامات اداری آن حق انحصاری استفاده از زور را در اجرای دستورهای دولت برخوردار هستند؛ نکات:
- بنابراین، تعلق داشتن افراد به کشوری خاص اجباری است و تنها مهاجرین حق انتخاب واقعی دارند؛
- استفاده انحصاری از زور به مشروعیت برمی‌گردد که میزان آن باید با تحلیل تجربی به دست آید

نظریه‌های تشکیل دولت

- تحول از جوامع ابتدایی به دولت را با ۲ نظریه می‌توان تبیین کرد:
- نظریه‌های تضاد:
 - تبیین انسان‌شناختی: دولت‌ها در نتیجه برخورد بین افراد و گروه‌ها یا بین جوامع به وجود آمده‌اند؛ تضادهایی که دولت‌ها را پدید آورده‌اند دربارهٔ اعمال قدرت بوده‌اند. مبارزه بین گروه‌های خویشاوندی و در نتیجه تجمیع قدرت در یک گروه معین (قدرت را هدف مبارزه می‌داند)
 - تبیین مارکسیستی: دولت نتیجه مبارزه طبقاتی تاریخی ناشی از شیوه تولید مسلط در جامعه است. (قدرت را وسیله مبارزه می‌داند)
 - نظریه قرارداد (تضادهای فردی): دولت محصول نیاز فرد به حمایت در برابر تضادهای اجتناب ناپذیر است (هابز و لاک)
 - داروینیسیم اجتماعی (تضاد فردی): قوی‌ترین افراد چیره شده و برای حفظ سلطه خود دولت تشکیل می‌دهند.
 - نقد هر دو نظریه تضاد فردی: به آسانی قابل آزمون نیستند
 - نقد کلی نظریات تضاد: تضاد وجود دارد اما اثبات ارتباط آن با تشکیل دولت مشکل است
 - نقد دیگر: نظریه تضاد انحصارگرا است و عوامل دیگر مانند همکاری را نفی می‌کند.
- نظریه‌های یگانه‌ساز: بر ۲ قسم هستند:

- یگانگی ناشی از محدودیت جامعه: جامعه‌ای که نمی‌تواند جمعیت مازاد خود را به علت موانع جغرافیایی از طریق مهاجرت به بیرن بفرستد، خواهد کوشید خود را به گونه‌ای مؤثرتر به صورت یک سازمان درآورد؛ تضاد در اینجا به صورت داخلی (موانع عدم گسترش) و خارجی (جوامع رقیب یا مهاجمان غارت‌گر) می‌تواند نقش داشته باشد
- یگانگی‌ای که مزایای سازمانی به همراه می‌آورد مانند گسترش تجارت داخلی و خارجی که به افزایش ثروت کل جامعه منجر می‌شود و یا منافع قشر یا گروه معینی را افزایش دهد و آنان انگیزه‌ای برای سازماندهی ساختارهای سیاسی و اداری داشته باشند
- نقد نظریات تشکیل دولت: مشکل در اثبات صحت این نظریات؛ آیا در جوامع گذشته ایجاد بناهای باشکوه و مثلاً سیستم‌های آبیاری و ... علت تشکیل دولت شده است یا دولت ایجاد چنین سازه‌هایی تشکیل شد؟ (وجه اول محتمل‌تر است). تبیین چگونگی تشکیل دولت در مورد جوامعی که گزارش مکتوب از آنان وجود ندارد بسیار مشکل است و در مورد جوامعی که گزارش در مورد آنان وجود دارد اغلب گزارش شفاهی در قالب اسطوره و افسانه است که قابل اعتماد نیستند؛
- نظریه داروینسم بیشتر بقای دولت‌ها را تفسیر می‌کند تا تشکیل آن‌ها؛
- نظریه مارکسیستی پیدایش دولت سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد نه تبیین منشأ پیدایش خود دولت

پیدایش دولت مدرن

- ۳ مرحله دارد: ظهور سرمایه‌داری، انقلاب صنعتی، ظهور دولت ملی
- ظهور سرمایه‌داری:
- فرنان برودل استدلال می‌کند: توسعه دو اقتصاد بازار (مبتنی بر مبادله گسترده و توزیع کالا) و اقتصاد پولی (نفی مبادله پایاپای و ابتناء بر ثروت قابل تبدیل) بر اقتصاد سرمایه‌داری مقدم بوده است و توسعه اقتصاد پولی انباشت ثروت ناشی از سود را برای ایجاد سرمایه‌داری تسهیل کرد؛ برودل استدلالی مبنی بر چگونگی منجر شدن اقتصاد بازار و اقتصاد پولی به سرمایه‌داری ارائه نمی‌کند و تنها می‌گوید این دو اقتصاد در نقاط مختلف جهان و سرمایه‌داری فقط در اروپا پدید آمد (سرمایه‌داری در تمدن‌های پیش از تمدن اروپایی مانند تمدن اسلامی و چینی و هندی به وجود نیامد). استدلال می‌کند که این تحولات برای رشد سرمایه‌داری ضروری بود:
- الف. بقای سلسله‌ها و خاندان‌های سلطنتی برای به وجود آمدن انباشت ثروت از طریق وراثت و ازدواج
- ب. جامعه طبقاتی با تحرک اجتماعی کافی برای فراهم ساختن امکان تجدید طبقات بالاتر و تشویق طبقات پائین‌تر

■ ج. توسعه تجارت جهانی برای افزایش میزان سود

- **جان هال:** تمدن‌ها «قدرت بازدارنده» داشتند که در آن انواع مختلف قدرت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... با یکدیگر در ستیز هستند و مانع دگرگونی اجتماعی می‌شوند؛ جوامع اسلامی نیروی وحدت‌بخش مذهبی داشتند ولی فقط امپراتوری عثمانی قوی بود که رشد اقتصادی‌اش مبتنی بر گسترش قلمرو بود و با توقف آن رشد اقتصادی متوقف شد؛ در جوامع اسلامی شهرها استقلال اقتصادی نداشتند (بر خلاف شهرهای اروپایی)
- **انقلاب صنعتی:** انقلاب صنعتی علاوه بر سرمایه، وابسته به شرایط دیگری مانند منابع، نیروی انسانی، غذا، مدیران اقتصادی، بازار و حمایت ایدئولوژیک بود. سرمایه‌عامل اساسی - ولی نه کافی - در این امور بود: بهره‌برداری از منابع خام، نگهداری نیروی کار، سرمایه‌گذاری در تولید، نگهداری سیستم مل و نقل رتباطی، سیستم آموزشی و سیستم رفاهی. تغییر اقتصاد معیشتی به اقتصاد پولی در همه جای اروپا رخ داد اما انگلستان به دلیل داشتن برتری‌هایی با سرعت بیشتری به رشد سرمایه‌داری دست یافت. به دنبال فروپاشی فئودالیسم، شیوه‌های جدید کشاورزی و روش‌های جدید کشت و گردش محصول و استفاده از کود منجر به انقلاب کشاورزی شد؛ افزایش بازده محصول، رشد جمعیت را آسان کرد. تعارض میان کلیسا و دولت به نفع دولت حل گردید و دولت هرگز تابع کلیسا نشد. انگلستان برای پروراندن انقلاب صنعتی به منزله یک قدرت دریایی و بازرگانی در موقعیت برتری قرار داشت.^۱
- **ظهور دولت‌های ملی:**

- **خاستگاه ناسیونالیسم به‌عنوان یک نیروی اجتماعی در اروپا است؛** قرن ۱۹ اروپا قرن ناسیونالیسم است که با انقلاب بلشویکی روسیه و شکست آلمان در ج.ج اول و پیمان ورسای نقشه اروپا تغییر کرد؛ انقلاب‌های نافرجام ناسیونالیستی در سراسر اروپا رخ داد اما مهم‌ترین آن وحدت ایتالیا - آلمان بود که نمایانگر این بود که ملت مناسب‌ترین شالوده برای دولت است و در پیمان ورسای بر اصل خودمختاری ملی تأکید شد. مدارک فراوانی وجود دارد که احساس نیرومند هویت ملی نقش مهمی در ایجاد بسیاری

۱. نکته قابل توجه اینجاست که جزیره انگلستان به دلیل شرایط مساعدی که داشت، محل مناسبی برای پیدایش و رشد لیبرال دموکراسی بود. از این رو می‌توان به دو عامل مهم اشاره کرد:

۱- شرایط جغرافیایی انگلستان و جزیره‌ای بودن آن، سبب کاهش هزینه‌های دولت و مردم آن سامان شده بود، زیرا نه نیازی به ارتش منظم داشتند تا از مرزهای کشور دفاع کنند و همچنین به دولتی قدرتمند که از کیان کشور در برابر دولت‌های معارض حمایت کند، حاجتی نبود؛ عدم نیاز به دولت قوی و ارتش منظم سبب کاهش هزینه‌های عمومی و مالیات‌ها می‌شد و مردم می‌توانستند آزادانه به فعالیت‌های اقتصادی دلخواه بپردازند.

۲- شرایط جغرافیایی انگلستان امر دیگری را نیز سبب شده بود و آن توسعه اقتصادی مبتنی بر تجارت بین‌الملل بر پایه دریانوردی و کشتی‌رانی بود و این سبب نهادینه شدن مالکیت خصوصی و آزادی‌های فردی شده بود. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۹۱ - ۱۹۴

از دولت‌های ملی ایفا کرده است و سخنان هیجان‌برانگیز رهبران جنبش‌های خودمختاری در قالب اصطلاحات ناسیونالیستی بیان می‌گردیده است.

- مفهوم اساساً اروپایی دولت ملی به‌صورت مدلی برای دولت مدرن درآمد که موفقیت‌آمیزترین آن در امریکا محقق شد؛ جنگ استقلال امریکا و این واقعیت که استقلال به زور اسلحه به دست آمده بود و مهاجرین اروپایی پیروز یک انقلاب بودند به ایجاد هویت ملی قوی کمک کرد و نیز شناسایی ایالت‌های امریکا به ایجاد هویت کمک کرد و به‌طور کلی مهاجرین اروپایی که در سرزمین‌های قبلی در شرایط بد اقتصادی به سر می‌بردند آمادی پذیرش هویت جدید امریکایی را داشتند اگرچه که در امریکا اقوام و نژادهای گوناگونی به آن مهاجرت کردند که همه آن‌ها در ایجاد هویت امریکایی سهیم بودند.

- ملت‌سازی: (ناسیونالیسم قدیم: ملت‌هایی که در جستجوی مرز هستند؛ ناسیونالیسم جدید: مرزهایی که در جستجوی ملت هستند.) الگوی امریکایی در حقیقت همان الگویی بود که ملت‌های جدید پس از دوران استعمار کوشیدند آن را دنبال کنند؛ مرز بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته دلبخواهی بود و قومیت‌های مختلفی را شامل می‌شد و در نتیجه این کشورها فاقد فرهنگ و زبان مشترکی بودند و به سوی ملت‌سازی حرکت کردند و هرجا که ممکن بود زبان یا فرهنگ یا ایدئولوژی مشترکی برگزیده شود این کار صورت گرفت. نمادهای هویت ملی: زبان، فرهنگ، تاریخ، ایدئولوژی، پرچم ملی، سرود ملی. نقش اساسی در فرآیند ملت‌سازی توسط رهبران سیاسی انجام شد که مدعی نمایندگی ملت بودند و در بسیاری از موارد ملت را درگیر مبارزه‌های طولانی برای استقلال از قدرت استعماری کردند. تشکیل ملت متضمن این امور نیز هست:

- اجتماعی کردن مردم از طریق آموزش و پرورش و رسانه‌های همگانی
- نیاز به دفاع از ملت در برابر تهدید خارجی واقعی یا خیالی
- استفاده از جنگ به منزله یک نیروی وحدت‌بخش
- عضویت در سازمان‌های منطقه‌ای
- سیاست‌های توسعه اقتصادی

مفهوم مارکسیستی دولت

- دولت، محصول مبارزه طبقاتی است و بر اقتصاد استوار است و تنها به سود طبقه مسلط عمل می‌کند و به دنبال انقلاب پرولتاریایی که به ظهور جامعه بی‌طبقه می‌انجامد و در آن مبارزه طبقاتی از بین می‌رود، دولت نیز محو خواهد شد.

- گرامشی: (نومارکسیست‌ها) دوام دولت سرمایه‌داری از طریق توانایی در به وجود آوردن رضایت عمومی و تهدید اولیه توسل به زور صورت پذیرفته است؛ بورژوازی با دادن امتیاز به طبقه کارگر و با پذیرش سازش‌هایی که به صورت بنیادین موقعیتش را تهدید نمی‌کند به حفظ سلطه خود کمک می‌کند.
- آلتوسر: توانایی دولت بورژوازی برای تأمین ارزش‌هایش از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک (مانند آموزش و پرورش، کلیسا و اتحادیه‌های کارگری) و در عین حال استفاده از دستگاه‌های سرکوب‌گر (مانند نیروهای مسلح و پلیس)
- لنین: پس از انقلاب پرولتاریایی، دولت بی‌درنگ محو می‌شود و دیکتاتوری پرولتاریا جانشین آن می‌شود ولی در عمل دیکتاتوری حزبی جای آن را گرفت و دولت شوروی تمام ویژگی‌های یک دولت غیرمارکسیستی را دارا بود و لنین دولت خود را «دولت کارگری با تحریفات بوروکراتیک» نام نهاد و خروشچف - یکی از رهبران بعدی شوروی - اگر چه سخن از محو دولت را به زبان راند، اما آن‌چه عملاً محقق شد سقوط دولت‌های مارکسیستی بود نه محو شدن آن و آن هم به دلیل فشار اقتصادی بود که حزب کمونیست نقش رهبری خود را از دست داد و با یک کودتای ناموفق سقوط کند.
- به‌طور کلی این استدلال مارکسیست‌ها که «دولت، بی‌طرف نیست» نقش مهمی در تفسیر ماهیت دولت داشته است، زیرا به هر حال نهادهای سیاسی و اجتماعی در خلأ عمل نمی‌کنند و ارزش‌های خاصی را انعکاس می‌دهند.

فصل سوم: قدرت، اقتدار و مشروعیت

تعریف و تحلیل قدرت

- تعریف لغوی: توانایی عمل (کنش)؛ یعنی با داشتن قدرت فرد یا نهاد می‌تواند اراده‌اش را اعمال کند
- راسل: قدرت، تولید نتایج مورد نظر است؛

• این تعریف بیشتر در زمینه قدرت نظامی فهمیده می‌شود (به دلیل نتایج مورد نظر)؛ از آن‌جا که «قدرت» همیشه بر حسب توانایی نظامی سنجیده شده است، تعریف راسل به خوبی بر آن قابل تطبیق است، زیرا استفاده از نیروی نظامی معمولاً عمدی و دارای نتایج مورد نظر است. نتایج غیرمنتظره‌ای که ممکن است در صورت استفاده از نیروی نظامی حاصل شود، جنبه فرعی دارند و چون پیش‌بینی نشده بودند و یا جزء هدف‌های اولیه نبوده‌اند، به معنای اعمال قدرت نیستند.

• تعریف راسل قدرت را بیشتر یک فرآیند یا فعالیت در نظر می‌گیرد تا یک کالا و منبع، به طوری که این پرسش مطرح می‌شود که «آیا قدرت تنها هنگامی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، وجود دارد؟». بدیهی است تا اندازه‌ای معمول است که قدرت نظامی پیش از آن‌که مورد استفاده قرار گیرد، با شمارش تعداد سربازان، توپ‌ها، موشک‌ها، تانک‌ها، کشتی‌ها و هواپیماها و برای سنجش اثربخشی احتمالی سنجیده شود.

- **وِبر:** «قدرت» عبارت است از احتمال این‌که یک کنش‌گر در یک رابطه اجتماعی در موقعیتی باشد که اراده خود را به رغم مقاومت دیگران اعمال کند، صرف نظر از این‌که این احتمال بر چه مبنایی قرار دارد.
- کاربرد واژه احتمال توسط وی اساسی است، زیرا امکان می‌دهد که قدرت به‌طور بالقوه در نظر گرفته شود، تا این‌که در انتظار کاربردش باشیم و مهم‌تر این‌که آن را به‌طور نسبی در نظر بگیریم و نه به‌طور مطلق. وِبر هرگونه نظریه‌ای را که به‌طور انحصاری قدرت را بر مبنای استفاده یا تهدید کاربرد زور مطرح می‌سازد، ردّ می‌کند و معتقد است عوامل دیگری می‌توانند تعیین کنند که آیا اراده یک فرد یا گروهی از افراد بر اراده فرد یا گروهی از افراد دیگر مسلط شده است یا نه؟

- بیشتر نظریه‌های علوم اجتماعی برحسب احتمال بیان می‌گردد و «قدرت» نباید استثناء باشد. هم‌چنین در نظرگرفتن «قدرت» هم به منزله یک منبع و هم به مثابه یک فرآیند سودمند است؛ زیرا یکی به‌طور اجتناب‌ناپذیر دیگری را تکمیل می‌کند و امکان در نظرگرفتن کاربرد غیرموفقیت‌آمیز قدرت را نیز فراهم می‌سازد.

• سه سؤال اساسی درباره قدرت:

- یک. «چه کسی» قدرت را اعمال می‌کند؟
- دو. «چگونه» قدرت اعمال می‌شود؟
- سه. «چرا» قدرت اعمال می‌گردد؟

• سؤال ۱ / «چه کسی» قدرت را اعمال می‌کند؟ ۳ پاسخ وجود دارد:

- **نخبه‌گرایی:** (موسکا، پاره‌تو، میلز) یک گروه منسجم که از نظر اجتماعی قابل تشخیص باشد، در یک جامعه معین بر اساس سودجویی و آگاهانه «قدرت» را اعمال می‌کند.
- **مارکسیستی:** «قدرت» توسط طبقه‌ای اجتماعی که وسایل تولید را در جامعه کنترل می‌کند، اعمال می‌گردد.
- **کثرت‌گرایان:** نه یک گروه نخبه معین و نه یک طبقه اجتماعی، هیچ کدام قدرت را در دست ندارند، بلکه قدرت توسط گروه‌های رقیب اعمال می‌گردد و در زمینه‌های گوناگون تغییر می‌کند.

- **سؤال ۲ / «چگونه» قدرت اعمال می‌شود؟** شاید «قدرت» بیش از همه در ارتباط با زور یا اجبار فیزیکی در نظر گرفته شود، اما ممکن است بر منابع دیگری به‌ویژه ثروت، منزلت، دانش، کاریزما و اقتدار مبتنی باشد. در بسیاری موارد ممکن است قدرت بر بیش از یکی از این شالوده‌ها استوار باشد. قدرت هم‌چنین ممکن است شکل‌های متفاوتی مانند اجبار، نفوذ و کنترل به خود بگیرد.

- اجبار نه تنها شامل توسل به زور یا تهدید به آن، بلکه هم‌چنین شامل اجحاف، باج‌گیری، سلب مالکیت و مصادره اموال و دارایی‌ها است.
- نفوذ نه تنها شامل ترغیب عقلانی، احترام و حرمت‌گذاری، بلکه هم‌چنین شامل ارتشا و فساد است.
- کنترل شامل پذیرش این مسأله به هر دلیلی است که کسانی که درصدد اعمال قدرت هستند وسایل انجام این کار را دارند.

- **سؤال ۳ / «چرا» قدرت اعمال می‌گردد؟** «قدرت» ممکن است برای مقاصد فردی یا جمعی، برای هدف‌های سیاسی، اقتصادی یا ایدئولوژیک مورد استفاده واقع شود.

- هال انواع قدرت را با هدف‌ها ترکیب کرده و سه نوع قدرت را مطرح کرده است: (قدرت را تنها در حوزه سیاسی نمی‌بیند و مانند وبر در حوزه وسیع‌تری آن را قرار می‌دهد)
 - یک. قدرت سیاسی: ظرفیت برخی افراد در جامعه برای سازماندهی و تسلط بر همگنان خود. (قدرن نظامی بخشی از قدرت سیاسی است که در عمل از منابع اقتصادی و ایدئولوژیک برای مقاصد سیاسی بهره می‌برد)
 - دو. قدرت اقتصادی: توانایی سازماندهی و توسعه منابع در جامعه.
 - سه. قدرت ایدئولوژیک: توانایی عقلانی کردن سازمان جامعه از طریق نظام‌های اعتقادی یا ارزشی.
- قدرت «تواناسازنده» و قدرت «مانع‌شونده» از نظر هال: در مواردی که قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی در یک جهت حرکت می‌کنند، بسیار محتمل است که نیروی اجتماعی زیادی ایجاد شود که به دگرگونی جامعه منجر گردد. این نیرو را قدرت «توانا سازنده» می‌نامد. اما در مواردی که میان انواع مختلف «قدرت» تعارض وجود دارد، دگرگونی اجتماعی رخ نخواهد داد و کمتر محتمل خواهد بود که رخ دهد یا روی دادن آن بسیار کندتر خواهد بود؛ هال این پدیده را قدرت «مانع‌شونده» می‌نامد.
- پاسخ‌های دیگر: برای کسب هدف‌های مستقیم‌تری مانند ثروت، منزلت، کنترل افراد و قلمرو، تحمیل اعتقادات معنوی و ایدئولوژیک. آنچه کمتر مورد بررسی قرار گرفته است تأمین نیازهای روانی است
 - نکته: قدرت هم برای کسانی که آن را اعمال می‌کنند و هم برای کسانی که تابع آن هستند شامل سود و هزینه است و این ممکن است فردی یا جمعی یا هر دو باشد.
 - قدرت - در هر دو طرف آن - آگاهانه اعمال می‌شود؟ با صرف نظر از نتایج غیرمنتظره می‌توان گفت قدرت را تاکنون برحسب اعمال آشکار آن مورد بحث قرار داده بودیم.
 - رویکرد کثرت‌گرا بر فعالیت‌های مبتنی بر منافع سازمان‌یافته متمرکز شده است اما حکومت‌ها نیز می‌توانند نقش مهمی در تصمیم‌گیری سیاسی ایفا کنند.
 - لوکس: (انتقاد از رویکرد کثرت‌گرا) قدرت برای رسیدگی به مسائل (یعنی تعارض قابل مشاهده و آشکار) و مسائل بالقوه (تعارض قابل مشاهده و پنهان) به کار برده می‌شود و نیز قدرت در بعد سومی نیز عمل می‌کند که طبق تعبیر او تعارض پنهان و منافع واقعی نام دارد؛ در اینجا باید گفت کسی که قدرت را اعمال می‌کند قطعاً آگاهانه این کار را انجام می‌دهد اما نسبت به کسی که قدرت بر او اعمال می‌شود یا می‌داند که قدرت علیه او اعمال می‌شود ولی نمی‌تواند مانع آن شود و یا اصلاً نمی‌داند که قدرت علیه او اعمال می‌شود، در این صورت دوم که لوکس آن را دیدگاه رادیکالی می‌نامد استدلال

می‌کند ممکن است خواست‌های انسان محصول نظامی باشد که بر ضد منافعشان عمل می‌کند و در این گونه موارد منافع را مربوط می‌کند به آن چه آن‌ها ممکن بود بخواهند اگر حق انتخاب داشته بودند؛ بنابراین، لوکس میان منافع ذهنی (آنچه افراد فکر می‌کنند که می‌خواهند) و منافع عینی (آنچه افراد ممکن است بخواهند) تمایز قائل می‌شود.

- توجه به منافع واقعی، وبر و مارکسیست‌ها را از مفهوم قدرت به مفهوم سلطه منتقل کرده است؛ وبر سلطه را «احتمال این که یک دستور با محتوای ویژه توسط گروه معینی از افراد اطاعت خواهد شد» می‌نامد؛ مارکس و انگلس عقاید حاکم در هر دوره‌ای را عقاید طبقه حاکم می‌دانستند.
- گرامشی: آنتونیو گرامشی در نوشته‌های زمان زندانی بودنش در حکومت موسولینی بین سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۴ استدلال کرده است که بورژوازی کمتر از طریق زور و بیشتر با فراهم کردن رضایت رضایت از طریق استفاده از نهادهای فرهنگی به منظور تفوق جهان‌بینی خود، سلطه خود را بر جامعه برقرار می‌کند. وی اصطلاح «سرکردگی» را برای توصیف وضعیتی که در آن طبقه حاکم می‌توانست منافع خود را به منزله منافع جامعه به‌طور کلی جلوه دهد، به کار می‌برد.
- آلتوسر: سلطه ایدئولوژیک دولت از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک (نظام آموزشی، احزاب، کلیسا و ...) که همگی از نوع اعمال قدرت ناآگاهانه است.
- اجتماعی شدن: ارزش‌ها و هنجارهای جامعه از طریق فرآیند یادگیری آگاهانه و ناآگاهانه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد؛ فرهنگ سیاسی هم در اینجا می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد (این اصطلاح خودساخته آلموند و وربا است)
- خلاصه: معنای ابتدایی قدرت صرفاً به معنای توانایی عمل یا تحمیل اراده خود بوده است، اما بعداً معنای پیچیده‌ای یافته است و درباره تسلط برخی از افراد و گروه‌ها بر دیگران در جامعه - که اشکل گوناگونی دارد و منابع گوناگون دارد و برای دو طرف آن هزینه و سود دارد و اعمال آن ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه باشد و ممکن است گاهی نتایج غیرمنتظره داشته باشد - اطلاق شده است. اما اینکه آیا همیشه قدرت با پذیرش مردم روبرو می‌شود محل بحث بعدی یعنی اقتدار و مشروعیت است.

اقتدار و مشروعیت

- ۲ سؤال مهم در فلسفه سیاسی:
- چرا مردم اطاعت می‌کنند؟
- چرا مردم باید اطاعت کنند؟

● سؤال ۲ / چرا مردم باید اطاعت کنند؟ ۳ پاسخ وجود دارد:

- یک. روسو (قرارداد اجتماعی): پاسخ ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی این است «اراده عمومی» یا «خیر همگانی» می‌تواند از طریق دموکراسی مشارکتی مستقیم برآورده شود و از قوانینی که اراده عمومی را بیان می‌کنند باید اطاعت شود. چنین وضعیتی از طریق یک قرارداد اجتماعی میان همه افراد در جامعه به وجود می‌آید و حفظ می‌شود. آرمان روسو دولت شهر کوچکی بود که دموکراسی مستقیم در آن امکان‌پذیر است.
- دو. هابز (سود همگانی): هابز و جان لاک هر دو استدلال کرده‌اند که به سود افراد است که به خاطر حفاظت خودشان سلطه حکومت را بپذیرند، اما در مورد شرایطی که در آن می‌توان یک حکومت را رد کرد اختلاف نظر داشتند. هابز تسلیم در برابر یک حاکم دارای قدرت مطلقه یا لویاتان را تنها وسیله اجتناب از حالت هرج و مرج و آشوب می‌دید. بدون حمایت یک حکومت قدرتمند، جامعه به حالتی از طبیعت بازمی‌گشت که در عبارتی مشهور توسط هابز «منزوی، فقیر، نکبت‌بار، حیوانی و کوتاه» توصیف گردیده است. تنها در صورتی که حاکم آشکارا از حمایت کردن کوتاهی می‌کرد ممکن بود وفاداری به جای دیگری انتقال یابد. بدین سان نظریه هابز، توجیه نهایی دولت مطلقه و اقتدارگرا که هیچ‌گونه تعهدی را برای اجرای خواست‌های اتباعش دربرنمی‌گیرد، در نظر گرفته می‌شود.
- سه. جان لاک (رضایت همگانی): لاک نیز حکومت را وسیله فراهم ساختن حمایت برای فرد در نظر می‌گرفت، اما دامنه حکومت به وسیله رضایت محدود بود. در حالی که از حکومت انتظار می‌رفت که نظم را حفظ کند، انتظار می‌رفت که از حقوق مدنی، آزادی و دارایی فرد نیز حمایت کند و کوتاهی در این کار، افراد را محقق می‌ساخت که رضایت خود را پس بگیرند و در صورت لزوم حکومت را سرنگون سازند.

● سؤال ۱ / چرا مردم اطاعت می‌کنند؟

- هابز: به خاطر منافع خودشان
- هیوم: هیچ اصل دیگری غیر از منفعت وجود ندارد؛ منفعت موجب اطاعت از حکومت است، پس اگر قطع شود تعهد نسبت به اطاعت باید متوقف شود.

● تعریف اقتدار:

- استاد رمضان‌نرگسی: قدرت مشروع را «اقتدار» گویند؛ یعنی قدرتی که نیاز به کاربرد زور برای وادار کردن به اطاعت از خود، ندارد.

- کتاب: پذیرش اعمال قدرت هم توسط اعمال کنندگان و هم توسط کسانی که قدرت در موردشان اعمال می‌شود
- ۲ نوع اقتدار:
 - «اقتدار بالفعل» هنگامی وجود دارد که فرد یا گروهی از افراد، اعمال قدرت بر خودشان را می‌پذیرند و از دستورهای کسانی که دارای قدرت هستند، اطاعت می‌کنند.
 - «اقتدار مشروع» یا «قانونی» زمانی وجود دارد که اعمال قدرت به منزله یک حق توسط کسانی که قدرت نسبت به آن‌ها اعمال می‌گردد، پذیرفته می‌شود و توجیه می‌گردد.
 - رابطه «مشروعیت» با «حقانیت» چگونه تحلیل می‌شود؟ «مشروعیت» دادن حق حکومت به حکومت‌گران در اذهان «حکومت‌شوندگان» است. «حقانیت» داشتن حق حکومت به لحاظ منطق، عقل و علم است؛ چه مورد قبول مردم قرار گیرد و چه انکار کنند. پس «حقانیت» همان مشروعیت واقعی است، و «مشروعیت» یعنی مشروعیت بالفعل و در اذهان مردم.
 - انواع آرمانی مشروعیت از نظر وبر:
 - (۱) مشروعیت سنتی: مبتنی بر اعتقاد استوار به سنت‌های تاریخی و مشروعیت پایگاه کسانی که تحت اقتدار آنان اعمال قدرت می‌شود.
 - (۲) مشروعیت کاریزمایی: مبتنی بر سرسپردگی به تقدسی ویژه، شخصیت فردی منحصر به فرد. (اسکندر، سزار، هیتلر، گاندی، قذافی)
 - (۳) مشروعیت قانونی - عقلانی: مبتنی بر اعتقاد به قانونی بودن الگوهای قواعد هنجاری و حق داشتن اعمال قدرت برای کسانی که تحت چنین قوانینی صدور اقتدار می‌کنند. (دولت بوروکراتیک امروزی)
 - مشروعیت رژیم‌ها اغلب ترکیبی از هر ۳ نوع این مشروعیت است (مثلاً رهبران کاریزمایی می‌کوشند از طریق مشروعیت سنتی اقتدار خود را حفظ کنند)
 - مشروعیت: میزانی که هنجارهای اجتماعی و سیاسی در یک جامعه معین پذیرفته می‌شود (مخصوصاً هنجارهایی که در مورد اعمال قدرت و تسلط برخی افراد یا گروه‌ها بر دیگران به کار می‌رود). در نظریات ساختاری - کارکردی به مشروعیت توجه شده است:
 - پارسونز: یکی از کارکردهای اصلی نظام حفظ الگوهاست که عبارت است از توانایی سیستم برای تأمین ثبات خویش از طریق القای ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مشترک

- ایستن: در تحلیل درون‌داد و برون‌داد از «پشتوانه‌ها» سخن آورده است مانند اشکال مختلف مشارکت سیاسی (رای دادن) و اشکال مختلف واکنش نسبت به بازده سیاست
- آلموند: یکی از ۳ کارکرد درون‌داد «اجتماعی‌شدن سیاسی» است
- مشروعیت در نزد مارکسیست‌ها: بخش از ایدئولوژی طبقه حاکم و بخش مهمی از تبیین بقای نظام سرمایه‌داری مانند آن‌چه آلتوسر **می‌گفت**: آن‌چه برای مارکسیست‌ها اهمیت دارد این استدلال پولانزاس و هابرماس است که می‌گویند: نظام سرمایه‌داری برای دفع بحران‌های اقتصادی ناچار خواهد بود به مداخله فزاینده دولت متوسل شود. به نظر پولانزاس مداخله فزاینده دولت بیش از پیش موجب یکی انگاشتن دولت با منافع سرمایه‌داران خواهد گردید و بنابر این مشروعیت مردمی را که از طریق انتخابات دوره‌ای مدعی کسب آن است، تضعیف خواهد کرد. هابرماس می‌گوید که این‌گونه مداخله، یک سلسله بحران‌هایی از قبیل بحران اقتصادی، بحران عقلانیت، بحران انگیزش و بحران مشروعیت را ایجاد خواهد کرد.

مشروعیت و اطاعت

- مشروعیت در ذهن مشاهده کننده است و فایده‌اش در جمله روسو اینچنین آمده است: نیرومندترین مرد هرگز به اندازه کافی نیرومند نیست تا همیشه فرمانروا باشد، مگر اینکه قدرت خود را به حق و اطاعت را به وظیفه تبدیل کند.
- «مشروعیت» و «اطاعت» چه ارتباطی با هم دارند؟ بدون «مشروعیت» اطاعت داوطلبانه صورت نمی‌گیرد مگر از روی اجبار. به هر میزان مشروعیت حکومتی نزد مردم بالاتر باشد، به همان میزان «اطاعت بارغبت» بیشتر صورت می‌گیرد. بالاترین مشروعیت در حکومت الهی و میان امام و مؤمنین است. حکومت فاقد مشروعیت مجبور به کاربرد زور است.
- جدول هلد: دیوید هلد زنجیره‌ای از فرمانبرداری و اطاعت را مطرح کرده است. این زنجیره از هفت طبقه تشکیل شده است. هلد مشروعیت را به طبقه‌های ششم و هفتم محدود می‌کند و طبقه پنجم را شکل ضعیفی از مشروعیت می‌داند. طبقات زنجیره هلد عبارت‌اند از:
 - ۱. پیروی از دستورها یا اجبار: هیچ گونه انتخابی وجود ندارد.
 - ۲. سنت: هرگز درباره آن اندیشه نشده و ما آن را همان‌گونه انجام می‌دهیم که همیشه انجام شده است.
 - ۳. بی‌تفاوتی: در هر صورت برای ما فرقی نمی‌کند.

- ۴. پذیرش مصلحت‌گرایانه: اگر چه این وضعیّت برای ما مطلوب نیست، اما نمی‌توانیم وضعیّتی را که واقعاً متفاوت باشد تصوّر کنیم. بنابراین آن‌چه مانند سرنوشت به نظر می‌رسد را می‌پذیریم.
- ۵. پذیرش ابزاری (رضایت مشروط): از وضعیّت موجود ناراضی هستیم، اما با آن همراه می‌شویم تا هدفی را به دست آوریم. وضعیّت را می‌پذیریم زیرا در دراز مدّت به نفع ماست.
- ۶. موافقت هنجاری: در شرایطی که در برابر ماست و با اطلاعاتی که فعلاً در دسترس ماست، نتیجه‌گیری می‌کنیم که این کار برای ما به منزله یک فرد یا عضو گروه «درست»، «صحیح» و «شایسته» است. این کاری است که ما حقیقتاً باید و واجب است انجام دهیم.
- ۷. موافقت هنجاری آرمانی: آن چیزی است که در شرایط آرمانی - یعنی شرایطی که تمام دانش مورد نیاز و نیز همه فرصت‌های لازم برای کشف شرایط و نیازمندی‌های دیگران مهیاست - موافقت می‌کردیم که انجام دهیم.
- هلد می‌گوید: نظم سیاسی، نتیجه یک بافت پیچیده وابستگی متقابل میان نهادها و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای است که مراکز قدرت را تقسیم، و فشارهایی مضاعف برای اطاعت را وارد می‌آورد. قدرت دولت یک جنبه اصلی از این ساختارهاست، اما متغیر مهم نیست.

فصل چهارم: توزیع قدرت

مقدمه

- تا چه اندازه توزیع قدرت از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند؟ پاسخ‌ها به این سؤال بر ۳ نوع است:

- هنجاری

- توصیفی

- هنجاری - توصیفی

- افلاطون: افلاطون معتقد بود که حقایق اخلاقی مطلق وجود دارد که انسان‌ها باید تلاش کنند به آن‌ها دست یابند، و این که جامعه کاملی که از به‌کار بستن این گونه حقایق ناشی می‌شود تنها در جایی می‌تواند وجود داشته باشد که قدرت در دست «پادشاهان فیلسوفی» باشد که این حقایق را درک می‌کنند. عقائد افلاطون از تجربه دولت‌شهرهای یونان ناشی می‌شود که حکومت جبار، الیگارش‌ی و دموکراسی بوده و حکومت در دست فرد مستبد، معدودی متنفذ و مردم بی‌سروپا قرار داشته است.

- ارسطو: ارسطو حکومت یک فرمانروای واحد، عده‌ای معدود و مردم بسیار را در گونه‌های آرمانی و فاسد هریک مطرح کرد. «پادشاهی» شکل آرمانی حکومت فرمانروای واحد، «جَبَّارِیت» شکل فاسد آن، «حکومت اشرافی» شکل آرمانی فرمانروایی گروهی اندک، «الیگارش‌ی» شکل فاسد آن، «حکومت جامعه منظم یا شهروندان مسئول» شکل آرمانی حکومت مردم بسیار، و «دموکراسی یا حکومت مردم بی‌سروپا» شکل فاسد آن است.

اکثریت	چند نفره	یک نفره	
پلیتی (شهروندان مسئول)	آریستوکراسی (اشراف)	مونارش‌ی (پادشاهی)	شکل آرمانی
دموکراسی (مردم بی‌سروپا)	الیگارش‌ی	تیرانی (جَبَّارِیت)	شخصی

- پاسخ‌های اساسی:

- نظریه نخبگان،

- کثرت گرایی،

- توتالیتاریسم،
- دموکراسی.

نظریه نخبگان

- گروهی برتر از نظر توانایی یا امتیاز (Elite نخبه)؛ در زمینه اجتماعی: مفهومی تحقیرآمیز دارد و مشابه الفاظی مانند دستگاه سیاسی، صاحبان قدرت، اقلیت برگزیده است. جان کلام نخبگان این است که «در هر جامعه‌ای ممکن است اقلیتی وجود داشته باشد که تصمیمات عمده را در جامعه می‌گیرند».
- نظریه پردازان نخبه‌گرایی:

- ضد مارکسیست هستند و قصدشان رد نظریه مبارزه طبقاتی مارکس است
- ضد دموکراتیک هستند و نظریه پردازان «نظریه نخبگان» تا اندازه زیادی ضد دموکراتیک هستند، چون استدلال می‌کنند که «نظریه دموکراتیک» مغایر با واقعیت است و «دموکراسی» عملاً شکل ذاتاً ضعیفی از حکومت است. موسکا در عباراتی که فراوان نقل شده است، اصل اساسی نظریه پردازان «نظریه نخبگان» را به روشنی بیان کرده است: «در همه جوامع از جوامعی که بسیار کم توسعه یافته‌اند، گرفته تا پیشرفته‌ترین جوامع، دو طبقه از مردم به چشم می‌خورند: طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که تحت سلطه است». وی سپس چنین توضیح می‌دهد: «طبقه نخست که تعدادش همیشه کمتر است، تمام وظایف سیاسی را انجام می‌دهد، قدرت را در انحصار خود دارد و از مزایایی که قدرت به همراه می‌آورد بهره‌مند می‌گردد؛ حال آن‌که طبقه دوم که تعدادش بیشتر است، توسط طبقه نخست و به شیوه‌ای که گاهی کم‌وبیش قانونی است و گاهی مستبدانه و خشن است، اداره و کنترل می‌شود و برای طبقه نخست - دست کم در ظاهر - وسایل مادی زیست و وسایلی را که برای ادامه حیات نظام سیاسی ضروری است، فراهم می‌سازد».

ویژگی نخبگان:

- گروه مسلط یا نخبه از وجود خود آگاه است.
- در رفتارش منسجم است.
- دارای احساس مشترکی از هدف است.
- (۱) رویکرد سازمانی موسکا و میشلز: نخبگان از طریق سازمان بر جامعه سلطه دارند. «اقلیت سازمان یافته» همیشه بر «اکثریت کمتر سازمان یافته» یا «سازمان نیافته» در جامعه پیشی می‌جوید.

- **موسکا:** موسکا «نخبگان» را به قشرهای بالا و پائین تقسیم می‌کند که قشر بالایی شامل گروه کوچکی از تصمیم‌گیرندگان سیاسی است و قشر پائینی نقش‌های رهبری کوچک‌تری ایفا می‌کند و منبع گزینش برای قشر بالایی است، مانند رهبران عقاید و فعالان سیاسی.
- **رابطه بین نخبگان (طبقه حاکم) و بقیه جامعه بر حسب «اقتدار» و «گزینش نخبگان»**
سنجیده می‌شود و طبق دو گروه متغیر فرق می‌کند.
 - رابطه «اقتدار» یا به «اصل استبدادی» بستگی دارد که در آن «اقتدار» از «نخبگان» به «توده‌ها» جریان می‌یابد، یا به «اصل آزادی» که در آن «اقتدار» از «توده‌ها» به «نخبگان» جریان می‌یابد.
 - «گزینش» به گرایش دوگانه مشابهی بستگی دارد: گرایش «اشراف‌سالارانه» که در آن حرکت به درون گروه نخبه محدود می‌شود و از «قشر پائینی» به «قشر بالایی» حرکت می‌کند، و گرایش «مردم‌سالارانه» که در آن حرکت از «توده‌ها» به درون «گروه نخبه» است.
- **انقلاب:** اگر در کارهای اداری و بوروکراسی تنها نخبگان گزینش شوند، ممکن است توده‌ها یا غیرنخبگان به قدری ناخرسند و بیگانه شوند که گروه نخبه را سرنگون سازند، اما در این‌گونه موارد ممکن است یک اقلیت سازمان‌یافته در درون غیرنخبگان مسئولیت را به دست گیرد و در هر صورت یک اقلیت سازمان‌یافته به سرعت طبقه حاکم جدیدی را تشکیل خواهد داد.
- ابتدا ضددموکراتیک بود اما بعداً استدلال کرد بهترین راه برای بیان منافع در یک جامعه، که هم نخبگان باید به پاسخگو باشند و هم اقتدار مستبدانه بوروکراسی از طریق آن کنترل شود «حکومت نمایندگی» است ولی باز نخبه‌گرا باقی ماند و وجود طبقه نخبه حاکم را به خاطر منافع جامعه ضروری می‌دانست.
- **میشلز:** توجه خود را بر احزاب سیاسی متمرکز می‌کند (قانون آهنی الیگارش)؛ سلطه پایدار گروهی اندک، میشلز به این نتیجه رسیده بود که سازمان نتیجه اجتناب‌ناپذیر وسعت و پیچیدگی فعالیت انسانی است. سازمان به محض این که تأسیس می‌گردد، تحت سلطه رهبرانش در می‌آید: «هر که می‌گوید سازمان، می‌گوید الیگارش».
- احزاب سیاسی برای این که به‌طور موفقیت‌آمیزی در شرایط جدید انتخاب‌کنندگان انبوه، فعالیت کنند، برای گردآوری منابع مالی، انتشار سیاست‌ها و مهم‌تر از همه مبارزات انتخاباتی نیاز به اعضای انبوه دارند. میشلز با این استدلال که احزاب اساساً وسیله‌ای برای به دست آوردن قدرت و حفظ قدرت هستند، می‌گوید که آن‌ها برای این کار نیاز به تعدیل

ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های خود به منظور جلب حمایتی فراتر از محدوده فعالان حزبی‌شان دارند. ابتکار در تمام این زمینه‌ها تا اندازه زیادی در دست رهبری حزب است و آن‌ها و بوروکرات‌های حزب و نمایندگان دستگاه قانون‌گذاری مزیت سازمانی آشکاری نسبت به اعضای عادی حزب دارند. این مزیت به وسیله یک عامل روان‌شناختی تقویت می‌گردد: بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی اکثر مردم که اساساً بی‌اطلاع از سیاست هستند، مگر هنگامی که مستقیماً بر منافعشان تأثیر بگذارد.

● (۲) رویکرد روان‌شناختی پارتو: اختلاف نظر با موسکا داشت اما مانند او می‌گوید: (شباهت در اصل تقسیم نخبگان به ۲ گروه است) از نظر پاره‌تو تمام کسانی که دارای ویژگی‌های خاصی از نظر خانوادگی، تحصیلی، فردی و ... بوده و دارای موقعیت رهبری جامعه باشند، «نخبگان» محسوب می‌شوند. در میان این افراد، کسانی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در تصمیمات سیاسی جامعه، نقش آفرینی می‌کنند را «نخبگان حاکم» و کسانی را که بیرون از دایره تصمیم‌گیری سیاسی قرار دارند را «نخبگان غیرحاکم» می‌نامد.

● توضیح نظریه وی: پاره‌تو آشکارا این مفاهیم مارکسیستی را که گروه مسلط در جامعه محصول نیروهای اقتصادی یا در واقع نیروهای اجتماعی است را رد می‌کند و می‌گوید که «گروه نخبه از ویژگی‌های انسانی، از توانایی‌ها و از گزینه‌های فردی ناشی می‌شود».

به نظر پاره‌تو انسان‌ها به‌طور منطقی رفتار نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند کنش‌های خود را به‌طور منطقی از طریق ایدئولوژی‌ها یا ارزش‌ها که پاره‌تو آن‌ها را «اشتقاق‌ها» می‌نامد، توجیه کند. این ارزش‌ها یا اشتقاق‌ها، غرایز یا حالات ذهنی‌ای ایجاد می‌کنند که پاره‌تو آن‌ها را «باقی‌مانده‌ها» می‌نامد و این‌ها هستند که اساس فعالیت انسانی را تشکیل می‌دهند. پاره‌تو باقی‌مانده‌ها را به دو نوع «غرایز ترکیب» و «ماندگاری انبوه‌ها» تقسیم می‌کند. اولی شامل استفاده از اندیشه و تخیل است و به کسانی که بر این اساس عمل می‌کنند، عنوان «روبا» می‌دهد و دومی بر دوام، ثبات و نظم تأکید می‌کند و کسانی که بر این اساس عمل می‌کنند را «شیر» می‌نامد. پاره‌تو تصدیق می‌کند که گروه نخبه آرمانی «روباها» و «شیرها» ی او به ندرت تحقق می‌یابد و توازن میان این دو تغییر می‌کند، به‌طوری که یک «گردش نخبگان» وجود دارد. بنابر این «روباها» جانشین «شیرها» و «شیرها» جانشین «روباها» می‌شوند، اما «روباها» به تدریج جای «شیرها» را می‌گیرند، در صورتی که «شیرها» ناگهان جای «روباها» را می‌گیرند.

● تفاوت نظریه پارتو با موسکا و دیگر نخبه‌گرایان:

- نخبگان پارتو گروهی بزرگ‌تر از نخبگان موسکا است
- نخبگان بر اساس شرایط فردی بر جامعه مسلط می‌شوند نه به واسطه نیروهای اقتصادی و اجتماعی (تحلیل مارکسیستی)

■ «انسجام گروهی» و «هدف مشترک» در میان نخبگان را نمی‌پذیرد، بلکه استدلال می‌کند که افراد به صورت فردی عمل می‌کنند و به این دلیل، اغلب نمی‌توانند نتایج اعمال خود و نیز کنش‌های دیگران را پیش‌بینی کنند.

● (۳) **رویکرد اقتصادی برنهام:** تشابه با مارکس از این جهت که: قدرت در دست صاحبان وسایل تولید است؛ اما در جوامع صنعتی این قدرت به اعضای برجسته بوروکراسی انتقال یافته که دارای تخصص اداری و فنی هستند (نخبگان جدید). بنابراین، در نظریه برنهام قدرت از آن کسانی است که دارای قدرت اقتصادی و یا قدرت اداری هستند، (کسانی که دارای ثروت یا تخصص اداری هستند) زیرا دولت مدرن بر اساس نیاز به متخصصین اداری و ثروت مالیات دهندگان برپا است.

● (۴) **رویکرد نهادی سی. رایت میلز:** استدلال می‌کند که گروه نخبه در امریکا در ساختار جامعه جای گرفته و بنابراین قدرت نهادی گردیده است. مجتمع صنعتی، نظامی و سیاسی که از یک گروه نخبه به گروه دیگر حرکت می‌کنند و بر امریکا مسلط هستند؛ اعضای اصلی این مجتمع «گروه نخبه قدرت» را تشکیل می‌دهند. گروه نخبه یا بر توطئه‌های آگاهانه یا بر ارزش‌های مشترک مبتنی‌اند و قدرت آن ناشی از موقعیت‌اش است نه از پایگاه، ثروت، طبقه، یا توانایی آن. نخبگان، موقعیت تصمیم‌گیرنده دارند و با این تصمیمات سازمان‌های اصلی جامعه مدرن را فرماندهی می‌کنند.

● **آزمون نظریه نخبگان: ۲ سؤال وجود دارد:**

● ۱- چه کسانی برای موقعیت‌های معین در جامعه گزینش می‌شوند؟

■ پاسخ: با بررسی زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی افراد دارای موقعیت: مانند اعضای مجالس قانون گذاری، صاحب منصبان سیاسی و اداری در دولت و گاهی صاحب‌منصبان در احزاب سیاسی و سازمان‌های دیگر که قدرتمندند یا تأثیر بر قدرت دارند.

■ **نخبگان ۲ ویژگی دارند:**

■ نخبگان از نظر شرایط اجتماعی و اقتصادی نمایای مردمی نیستند که از میانشان برگزیده می‌شوند. با استثنای اندکی آن‌ها معمولاً از رده‌های بالای جامعه برحسب تحصیلات، شغل، درآمد و پایگاه اجتماعی - اقتصادی برگزیده می‌شوند.

■ دیگر این که نخبگان کسانی هستند که از موقعیت‌های معینی در جامعه برخوردارند و عملاً اعمال قدرت می‌کنند و همه تصمیمات توسط آن‌ها گرفته می‌شود.

● ۲- نخبگان چگونه گزینش می‌شوند؟

■ پاسخ: معمولاً و اکثر اوقات با توجه به موقعیت شغلی، تحصیلی، خانوادگی و وابستگی حزبی گزینش کاندیداها توسط اقلیت کوچکی از رهبران و فعالان حزبی صورت می‌گیرد. (تأیید سلطه الیگارشسی سازمان که میشلز می‌گفت)

کثرت‌گرایی

• دال: نظریه کثرت‌گرایی، کارش را با نقد نظریه نخبگان شروع کرد؛ با این استدلال که اولاً گروه فرضی نخبه به خوبی تعریف نشده است و ثانیاً ترجیحات و خواسته‌های گروه نخبه پیوسته غالب نیست و ثالثاً تصمیمات سیاسی همواره طبق خواسته‌های گروه نخبه حاکم نسبت به گروه‌های دیگر گرفته نمی‌شود. پس ملاک توزیع قدرت بر اساس تضاد منافع یا کثرت منافع صورت می‌گیرد و صاحبان این منافع در توانایی برای تأثیرگذاران در تصمیمات نابرابرند، که در قالب یک برنامه منسجم سازمانی بر اساس چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین قدرت را در دست می‌گیرند.

• کثرت‌گرایان چنین نظامی را «چندسالاری» توصیف می‌کنند. در جامعه چندسالاری یک وفاق اساسی درباره شکل جامعه و ساختارهای سیاسی آن وجود دارد و جامعه در عین حال دارای گروه‌های ذی‌نفع رقیب هستند که هر گروه توسط یک اقلیت که ممکن است شامل نخبگان سیاسی یا نخبگان اقتصادی یا صاحب‌منصبان سیاسی باشند، رهبری می‌شود.

• کثرت‌گرایی از مفهوم گروه‌های فشار یا گروه‌های ذی‌نفع پدید آمده که می‌کوشند در تصمیمات سیاسی نفوذ کنند و بر حکومت برای پاسخ به خواسته‌هایشان فشار وارد آورند؛ معتقدن اگر نفعی وجود داشته باشد در شکل نمایندگی سازمانی است و از این جهت به رویکرد سازمانی میشلز نزدیک شدند.

• نقد:

• اولاً مفهوم سازمان‌یافتگی گروه‌ها در این نظریه به مفهوم سازمان‌یافتگی موسکا و میشلز نزدیک می‌شود.

• ثانیاً این نظریه از مطالعه یک شهر از آمریکا گرفته شده و تطبیق آن بر دیگر شهرها ممکن نیست.

• ثالثاً کثرت‌گرایان تنها تصمیمات قابل مشاهده را بررسی کرده‌اند، در حالی که تصمیمات لایه دوم و سوم که پنهان است (منافع شخصی) و خارج از دستور کار تصمیم‌گیری است، را نادیده گرفته‌اند. (نقد اساسی که توسط استیون لوکس وارد شده است) بعد دوم: مسائلی که خارج از دستور کار تصمیم‌گیری هستند؛ بعد سوم: ستیزه‌های پنهانی که ناشی از منافع واقعی اعضای جامعه است و با مفهوم آگاهی دروغین مارکس مربوط می‌شود که در آن افراد از منافع واقعی خود بی‌خبر هستند زیر ارزش‌های حاکم بر جامعه سبب می‌شود که واقعیت را غلط تعبیر کنند و ادراک افراد در رفتار سیاسی آنان تأثیر می‌گذارد و به جای سوق به فعالیت و عمل به سستی و رخوت کشیده می‌شوند. بعد دوم را می‌توان با شواهد اثبات کرد، اما بعد سوم اگرچه به لحاظ منطقی بی‌نقص است اما به دشواری اثبات می‌شود.

• بیان استاد رمضان‌نرگسی: در حقیقت آنچه عامه مردم را پشت سر اقلیتی خاص قرار می‌دهد اشتراک منافع واقعی نیست، بلکه این اقلیت هستند که با کمک رسانه‌ها منافع خود را منافع جمع قلمداد

می‌کنند و مردم از منافع واقعی خود بی‌خبر می‌مانند زیرا رسانه‌ها واقعیت را «غلط» وانمود می‌کنند. به این ترتیب ادراک افراد در اعمال سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ یا این‌که منافع جمع را برای خود نیز صورتاً تعریف می‌کنند اما بعد از به‌دست گرفتن قدرت، منافع شخصی و حزبی خود را با استفاده از اهرم‌های خاصی که از دید مردم مخفی است دنبال می‌کنند.

توتالیتاریسم

● رژیمی که تمامی قدرت در انحصار یک فرد یا گروه کوچک یا حزب خاصی متمرکز گردد. قدرتی که نامحدود است و به صورت مستبدانه اعمال می‌شود و با عناوینی چون جباریت، حکومت مطلقه، دیکتاتوری و اقتدارگرا از آن یاد می‌شود. فیلسوف‌شاه افلاطون، لویاتان هابز و دیکتاتوری پرولتاریای مارکس همگی مصادیقی از توتالیتاریسم است. توتالیتاریسم دنباله سنت مطلق‌گرایی است که با کوشش برای کنترل هر چیزی در جامعه، مطلق‌گرایی را به اوج می‌رساند؛ توتالیتاریسم، نه تنها اطاعت بلکه اعتقاد را می‌طلبد.

● تعریف توتالیتاریسم: ۲ نوع تعریف:

● تعریف پدیدار شناسانه: دولت توتالی‌تر ۶ ویژگی دارد:

- ۱- یک ایدئولوژی کل‌گرا یا همه‌گیر
- ۲- یک حزب واحد متعهد به آن ایدئولوژی با رهبری یک فرد
- ۳- قدرت پلیسی بر پایه ترور و وحشت
- ۴- انحصار وسایل ارتباطی
- ۵- انحصار تسلیحات
- ۶- اقتصاد متمرکز و کنترل تمام سازمان‌ها

● تعریف ذات‌گرایانه: ماهیت یا صفات برجسته‌ای را مجزا می‌کند که ویژگی‌های توتالیتاریسم که در پیش گفته شد را داشته باشد. هانا آرنت: ترور کامل جوهر و ذات حکومت توتالی‌تر است؛ تالمون: توتالیتاریسم کل زندگی را سیاسی می‌کند و بر یک حقیقت یگانه و منحصر به فرد در سیاست مبتنی است که منجی‌گرایی سیاسی نام دارد.

● منشأ توتالیتاریسم:

● (۱) هانا آرنت: توتالیتاریسم در آلمان نازی ناشی از ۴ عامل بود:

- فروپاشی اجتماعی ناشی از صنعتی‌شدن سریع پیش از ج.ج اول و شکست نظامی در ج.ج اول و رواج یافتن اندیشه لیبرالی پیش و پس از جنگ
- آزاد کردن سریع توده‌ها در غیاب یک فرهنگ سیاسی مناسب لیبرال
- ایجاد جنبش توده‌ای به صورت حزب ناسیونال سوسیالیست

- جمعیتی بزرگ و گسترده که تعصب قابل ملاحظه‌ای علیه آن‌ها وجود داشت (یهودیان نقش بلاگردان را به علت نابسامانی‌های جامعه بر دوش آنان انداخته بودند)
- (۲) تالمون: تبیین ایدئولوژیک که ریشه توتالیتاریسم در اعتقادات منجی‌گرایانه، مفهوم اراده کلی روسو، اندیشه ژاکوبین‌ها در فرانسه انقلابی که همگی معتقدند «یک حقیقت یگانه منحصر به فرد در سیاست وجود دارد»
- (۳) روانشناسان: ویژگی‌های فردی مانند پرخاشگری، عدم تحمل نسبت به گروه‌های دیگر، حرمت نسبت به اقتدار و علاقه فوق‌العاده به ساختارگرایی
- این تبیین‌ها ۲ اشکال دارد:
 - توتالیتاریسم راست را بیشتر بررسی کرده‌اند و به جوامع کمونیستی توجهی نداشتند
 - به تنهایی تبیین کاملی نیستند و هر کدام بخشی از منشأ توتالیتاریسم را بررسی کرده‌اند
- بررسی کلی: توتالیتاریسم اگر به منزله یک گرایش به کار برده شود و نه به صورت مطلق، ابزار تحلیلی سودمندتری است و نیز نباید آن را به صورت تحقیرآمیز به کار برد هرچند رژیم‌های توتالی تر به طور گسترده‌ای نفرت‌انگیز باشند. توتالیتاریسم به عنوان یک ابزار تحلیلی می‌تواند در مورد رژیم‌های بنیادگرا مانند ایران بعد از شاه استفاده شود اگر چه که مذهب یک ایدئولوژی نیست اما تشابه زیادی میان توتالیتاریسم و اینگونه رژیم‌ها وجود دارد و وسائل ارتباطی، حزب فراگیر و کنترل گسترده بر جامعه در این رژیم‌ها نیز وجود دارد.
- استاد رمضان‌نرگسی: تفاوت «جامعه اسلامی» با «توتالیتاریسم»:
 - ۱. مردم و احزاب دارای جایگاه مهمی در جامعه اسلامی هستند.
 - ۲. اصلاحات توسط عامه مردم و نخبگان با همکاری یکدیگر انجام می‌شود.
 - ۳. ایدئولوژی جامعه اسلامی به خواسته رهبر نیست بلکه مدوّن و معقول است.
 - ۴. ایدئولوژی توسط رهبر و حزب تعیین نمی‌شود بلکه توسط خداوند قبلاً وجود داشته است.
 - ۵. مؤاخذه افراد بدون احراز جرم ممنوع است. هم‌چنین ترور و ایجاد وحشت نیز ممنوع می‌باشد و در احکام جزایی اسلام برای آن، مجازات در نظر گرفته شده است.
 - ۶. قدرت پلیس بر پایه احترام به مردم و نشأت گرفته از مردم است.
 - ۷. اقتصاد خصوصی مجاز است و در انحصار دولت نیست.
 - ۸. وفاق عمومی اجباری نیست، بلکه مشارکتی است.

دموکراسی

- آن‌چه تقریباً به طور مسلّم مشهورترین تعریف دموکراسی است، همان است که آبراهام لینکن در خطابه خود در گتیسبرگ ابراز کرد. «حکومت مردم، به وسیله مردم و برای مردم.» فرض حکومت مردم، مشکلی را حل نمی‌کند

بلکه دشواری‌های نیز ایجاد می‌کند مثلاً در جوامع پیچیده امروزی که امکان مشارکت مستقیم همه مردم وجود ندارد، دموکراسی حکومت به نام مردم می‌شود نه برای مردم.

● از نظر تاریخی:

● نه افلاطون و نه ارسطو نظر مساعدی نسبت به آن نداشتند. افلاطون از عوام‌فریبی بیم داشت که آن را در ارتباط با دموکراسی در نظر می‌گرفت؛ و ارسطو دموکراسی را شکل فاسد حکومت انبوه مردم می‌دانست، هرچند که شکل آرمانی جامعه سازمان‌یافته یا شهروندان مسئول با اندیشه‌های نوین دموکراسی وجه اشتراک زیادی دارد.

● در قرن ۱۸ دموکراسی به معنای حکومت غوغا بود و بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا به آن معتقد نبودند و آن را نشانه جهل و نادانی می‌دانستند

● توکویل: ترس از استبداد اکثریت، خصوصاً آن‌گاه که اکثریت اهل یا ناآگاه باشند و بر اقلیت آگاه مقدم شوند

● نظریه جان لاک در تشریح مبانی دموکراسی بر اصل «رضایت عمومی» و نظریه روسو بر «قرارداد اجتماعی» استوار است. روسو: دموکراسی فقط در جزیره کرس قابل تحقق است.

● در عمل، دموکراسی متضمن رضایت عمومی و کنترل از جانب افرادی است که بر آن‌ها حکومت می‌شود. سؤال این است که چگونه باید رضایت عمومی را استنباط کرد؟ آشکارترین پاسخ «انتخابات» است و این خود پرسش‌های دیگری را به دنبال دارد

● انواع دموکراسی: دموکراسی دو نوع دارد: مستقیم و غیرمستقیم (نماینده‌گری)؛ دموکراسی مستقیم فقط در اجتماعات کوچک امکان‌پذیر است و دموکراسی غیرمستقیم دموکراسی واقعی نیست زیرا افرادی به نام نماینده مردم اعمال قدرت می‌کنند و مردم نقش مستقیم در حکومت ندارند.

● مکانیزم‌های دموکراسی

● مستقیم: انتخابات، همه‌پرسی، پیشنهادها، فراخوانی‌ها

● غیرمستقیم: سازمان (دستگاه قانون‌گذاری، قضائی)، افراد (نمایندگان)، اصول (حکومت قانون)، شیوه (بررسی قضائی)

● انتقادات به دموکراسی:

● ۱. استبداد اکثریت بر اقلیت.

● ۲. حاکمیت اکثریت جاهل تحت تأثیر رسانه‌های جمعی.

● ۳. تحمیل هزینه‌های گزاف انتخاباتی بر جامعه.

● ۴. حاکمیت اقلیت صاحب پول و رسانه.

- ۵. تصمیم‌گیری اقلیتی از نمایندگان به نام اکثریت و نبود تضمین برای عمل به خواسته‌های رأی دهندگان.
- ۶. عدم امکان عزل نماینده در صورت عمل کردن برخلاف منافع رأی دهندگان.
- ۷. عدم امکان شناخت دقیق مردم از کاندیداها به دلیل ریاکاری، پیچیده بودن شخصیت انسان، خودسانسوری.
- ۸. رواج تخلفات انتخاباتی در همه انتخابات‌ها.
- ۹. پایمال شدن حقوق تهیدستان به دلیل آزادی اقتصادی.
- ۱۰. ضعیف بودن کنترل اجتماعی.
- ۱۱. اگر افراد و گروه‌ها دچار نابرابری اقتصادی و اجتماعی باشند، حق رأی دادن و آزادی بیان و اجتماعات فایده‌ای نخواهد داشت و افراد بیشتر به بقا و نیازهای مادی خودشان در چنین حالتی توجه می‌کنند تا دموکراسی.

توزیع قدرت؛ نگاهی دوباره

- نظریه نخبگان و مارکسیستی مدعی تبیین کلی از توزیع قدرت‌اند؛ دموکراسی و توتالیتاریسم تبیین جوامع معین‌اند.
- نظریه پردازان نخبگان، دموکراسی را حقیر می‌شمردند اما برخی آن را وسیله‌ای برای نیروبخشی به نخبگان و واداشتن آنان به پاسخگویی می‌دانند.
- مارکسیست‌ها برای دموکراسی یا آن چه آنان می‌گویند دموکراسی بورژوازی اهمیت کم قائل هستند و مارکس معتقد نبود که دموکراسی با سرمایه‌داری سازگاری داشته باشد. در جامعه کمونیستی دولت جانشین کنترل مستقیم مردم می‌شود
- لنین: مرکزگرایی دموکراتیک یعنی هرگاه حزب یک تصمیم گفت همه باید برای تحقق آن بکوشند
- چهار نوع آرمانی کورنهاوزر: تلاش برای پیوستن چهار اندیشه (نخبگان، کثرت‌گرایی، توتالیتاریسم، دموکراسی) و معتقد بود: شکل جامعه بستگی دارد به الف) در دسترس بودن نخبگان (باز بودن در برابر اندیشه‌های غیرنخبگان)؛ ب) میزان در دسترس بودن غیر نخبگان برای آلت فعل شدن توسط نخبگان. از این رابطه ۴ نوع جامعه پدید می‌آید:
- ۱) جامعه کمونی: جامعه سنتی با گروه نخبه بسته و غیرنخبگان خویشاوند و به هم وابسته بودند که برای آلت فعل شدن نخبگان در دسترس نبودند
- ۲) جامعه کثرت‌گرا: دارای گروه‌های نخبه رقیب که در برابر اندیشه‌ها و نفوذ باز بودند و نیز دارای غیرنخبگان دسترسی‌ناپذیر برای آلت فعل شدن نخبگان

- (۳) جامعه توتالیتر: بسیج کامل غیرنخبگان توسط نخبگان که در آن گروه نخبه در برابر اندیشه‌ها و نفوذ از جانب غیرنخبگان باز نیست
- (۴) جامعه توده‌ای: فقدان پیوند کمونی یا اجتماعی و امکان آلت فعل شدن غیر نخبگان توسط نخبگان
- بررسی: وی استدلال می‌کند که بیشتر جوامع، ترکیبی از دو یا چند نوع آرمانی وی هستند ولی باید گفت اساساً دیدگاه وی التقاطی است

فصل پنجم: اجتماعی شدن سیاسی

مقدمه

- تعریف: به فرآیند «آموزش رفتار اجتماعی» گفته می‌شود. تعریف وایت از اجتماعی شدن این چنین است: «فرآیند طولانی و پیچیده‌ای از یادگیری زندگی کردن در جامعه».
- نخستین بحث نظام یافته از اجتماعی شدن از هربرت هایم در کتاب اجتماعی شدن سیاسی
- تعریف فرد گرینشتاین
- الف) تعریف محدود: «القای تعمدی اطلاعات، ارزش‌ها و شیوه‌های عملی سیاسی به وسیله عوامل نهادی‌ای که رسماً این مسئولیت به آن‌ها داده شده است» (در کوشش آشکار جوامع توتالی‌تر برای القای ارزش‌های معین از طریق نظام آموزشی (مانند هیتلر و لنین) متجلی می‌شود).
- در آلمان نازی
 - به کودکان یاد داده می‌شد که نسبت به دولت آن گونه که در پیشوا (هیتلر) تجسم یافته وفادار باشند
 - کتاب‌های درسی با ایدئولوژی نازی هماهنگ بود (محاسبه مساحت مستعمرات آلمان و توانایی نظامی آن)
 - مشابه این امور در شوروی نیز وجود داشت: اجتماعی کردن از طریق سازمان پیشاهنگان جوان که کودکان بین ۹ تا ۱۴ سال بودند انجام می‌شد و از طریق آن می‌توانستند وارد حزب کمونیست شوند
- ب) تعریف کلی: «تمام یادگیری سیاسی، رسمی و غیررسمی، عمدی و برنامه‌ریزی نشده در هر مرحله از دوره زندگی، شامل یادگیری آشکار سیاسی و هم یادگیری ظاهراً غیرسیاسی، ویژگی‌هایی که از نظر سیاسی ذی‌ربط هستند». تعریف اخیر به دلیل بیش از حد کلی بودن مورد انتقاد قرار گرفته است، اما میان اجتماعی شدن آگاهانه و ناآگاهانه تمایز قائل شده است و از این جهت مثبت است.
- تعریف وسیع اجتماعی شدن سیاسی با مفهوم فرهنگ سیاسی ارتباط پیدا می‌کند؛ فرهنگ سیاسی برای اولین بار توسط آلموند و وربا به کار رفت و به معنای «نظام سیاسی آن گونه که

در شناخت، احساسات و ارزیابی‌های مردم درونی گردیده است؛ تعریف دیگر: «الگوی نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی»

۳ نوع فرهنگ سیاسی: (نمونه‌های آرمانی و بر در نظر گرفته می‌شوند)

۱. فرهنگ سیاسی کوتاه‌بینانه: فرهنگ سیاسی کوتاه‌بینانه با آگاهی اندک از

حکومت، انتظارات اندک از حکومت و میزان مشارکت سیاسی اندک مشخص می‌گردد.

۲. فرهنگ سیاسی ذهنی: فرهنگ سیاسی ذهنی با میزان آگاهی و انتظار بالاتر، اما میزان مشارکت اندک مشخص می‌گردد.

۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی: فرهنگ سیاسی مشارکتی با میزان آگاهی، انتظار و مشارکت زیاد مشخص می‌گردد.

یکی دانستن اجتماعی شدن سیاسی و فرهنگ سیاسی عقول نیست، بلکه فرهنگ سیاسی

نتیجه اجتماعی شدن سیاسی است؛ بنابراین اجتماعی شدن سیاسی باید به گونه‌ای گسترده

تعریف شود تا به کمک آن افراد معرفت سیاسی، باورهای اساسی، ارزش‌های سیاسی و

نگرش‌های سیاسی درباره موضوعات معین را کسب کنند

نظریه اجتماعی شدن سیاسی

(این بحث، پاسخ به این سؤال است که: چه رابطه‌ای میان اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی وجود دارد؟)

● عوامل اجتماعی شدن:

● خانواده

● گروه‌های همالان

● رسانه‌های همگانی

● این عوامل از این سه طریق عمل می‌کنند: (توضیح در [ادامه](#) خواهد آمد)

● تقلید

● آموزش

● انگیزش

● این مدل می‌کوشد اجتماعی شدن را فرآیندی پویا و مداوم تعریف کند که ممکن است به پایداری ارزش‌ها و یا

تعدیل و تغییر آن‌ها کمک کند؛ بنابراین اجتماعی شدن ممکن است متضمن بازاجتماعی شدن و یا تقویت

ارزش‌ها و نگرش‌ها باشد.

• دو متغیر اصلی: دو متغیر مستقل «تجربه» و «شخصیت فرد» رابطه نزدیکی با فرآیند اجتماعی شدن دارند و این متغیرها با متغیرهای دیگر، دارای کنش متقابل هستند و سرندی ادراکی را به وجود می‌آورند که فرد از طریق آن نسبت به پدیده‌ها و انگیزه‌های سیاسی خارجی واکنش نشان می‌دهد و در موارد مناسب به فعالیت سیاسی می‌پردازد. ممکن است در برخی موارد رفتار مناسب شرکت نکردن در فعالیت سیاسی باشد.

• (۱) چه چیزی یاد گرفته می‌شود؟ اساس بسیاری از رفتارهای سیاسی و اجتماعی در مراحل اولیه زندگی فرا گرفته می‌شود.

• **مراحل اجتماعی شدن کودک را در نظریه/یستن و دنیس: (۴ مرحله) نتیجه پژوهش این دو این بود که: کودکان در: (۱) مرحله اول وجود اقتدار را تشخیص می‌دهند، یعنی کسی را که حق داشت فرمان صادر کند مانند پدر و مادر، پلیس، معلم و از نظر سیاسی رئیس جمهور، (۲) اما به مرور آن‌ها از تمایز بین اقتدار درونی یا خصوصی پدر و مادر و معلم و اقتدار بیرونی یا عمومی پلیس و رئیس جمهور آگاه می‌گردیدند. (۳) به دنبال آن پی می‌بردند که نهادهای سیاسی غیرشخصی مانند کنگره، دستگاه قانون‌گذاری و دیوان عالی و فرآیندهایی مانند رأی‌دادن وجود دارند. (۴) سرانجام، این آگاهی به دست می‌آید که تمایزی میان این گونه نهادها و افرادی وجود دارد که در آن‌ها دخیل هستند یا آن‌ها اداره می‌کنند – این که در نهایت نهادها دیرپای‌تر و فراتر از افراد هستند – به‌طوری که تصویرهای ذهنی آرمانی‌شده افراد خاص، مانند رئیس جمهور یا یک سناتور، به ریاست جمهوری یا کنگره انتقال داده می‌شود.**

• به‌طور کلی تصویر پدید آمده از آن چه یاد گرفته می‌شود تصویری از پیشروی از ساده به پیچیده، از مفهوم محدود سیاست و نهادهای سیاسی به مفهوم گسترده آن‌ها و از همانندی با کشوری خاص به مفاهیم انتزاعی‌تر مانند دموکراسی و مشروعیت و ایدئولوژی است. افراد به درجات متفاوت از سیاست، معرفت کسب می‌کنند.

• (۲) چه زمانی یاد گرفته می‌شود؟ مرحله اول کودکی و نوجوانی است که شروع اجتماعی شدن سیاسی است و معمولاً تحت تأثیر دیگران قرار دارد؛ مرحله دوم مرحله جوانی است که قوام یافته است اما ممکن است تغییر کند؛ و مرحله سوم دوره بزرگسالی است که کمتر تغییر می‌کند و بیشتر تأثیرگذار است.

• **ولگایز: ۲ نوع اجتماعی شدن: اجتماعی شدن نسلی (اجتماعی کردن خودآگاه و ناخودآگاه کودکان توسط بزرگسالان)؛ باز اجتماعی شدن که دو مرحله انقلابی و مرحله پیوسته دارد. استدلال می‌کند که: هنگامی که یک رژیم جدید با ارزش‌های ایدئولوژیک جدید به قدرت می‌رسد، کوشش می‌کند که نه فقط نسل جدید را اجتماعی کند، بلکه نسل قدیم را نیز بازاجتماعی کند و ارزش‌هایشان را به ارزش‌های جدید تغییر دهد؛ رژیم جدید کوشش می‌کند کنترل ایدئولوژیک خود را به‌وسیله یک فرآیند مداوم اجتماعی کردن خاصاً در محل کار و رسانه‌ها تقویت کند.**

• وایت: (انتقاد از انحصار اجتماعی شدن به مرحله کودکی و نوجوانی) اجتماعی شدن در سراسر زندگی جریان دارد؛ دیدگاهش معروف به «دیدگاهکنش متقابل نمادی» است و می‌گوید: اجتماعی شدن مادام‌العمر به صورت فرایند انباشته شده‌ای در می‌آید که به وسیله آن فرد می‌تواند رفتار و دانش موجود را با وضعیت‌های جدید انطباق دهد. ذخایری از ارزش‌ها، نگرش‌ها و ... ایجاد می‌شود و فرد با استفاده از همه آن‌ها می‌تواند نیازهای موقعیت نقش دگرگون شونده خود را برطرف و سازگاری ایجاد کند. کنش متقابل میان افراد وجود دارد که به سازگاری رفتاری منجر می‌شود و اجتماعی شدن نیز فرآیندی ناآشکار است. افراد طبق تجربه ممکن است رفتارشان را تغییر دهند (بر اثر تحرک اجتماعی و جغرافیایی) و در نتیجه جامعه نیز ممکن است تغییر کند

• مارکسیست‌ها: (انتقاد از انحصار اجتماعی شدن به مرحله کودکی و نوجوانی) اجتماعی شدن فرایندی مستمر است و طبقه حاکم باید مطمئن شود که عقایدش در جامعه مسلط است و اغلب مخفیانه ایدئولوژی مسلط از طریق اجتماعی کردن مداوم جامعه - ابتدا از طریق نظام آموزشی و سپس از طریق شیوه تولید - فرآیند اجتماعی شدن تداوم دارد. (ر.ک: مفهوم سرکردگی [گرامشی](#) و دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت که [التوسر](#) معتقد بود) بین دیدگاه مارکسیستی و دیدگاه کارکردگرا شباهت وجود دارد از این جهت که اجتماعی شدن وسیله‌ای است که به کمک آن جامعه خود را دائماً می‌سازد؛ اما تفاوت در این است که کارکردگرایان نگاه مثبتی به آن دارند که موجب ثبات و تعادل نظام می‌شود ولی مارکسیست‌ها آن را مانع دگرگونی و تحول جامعه می‌شوند.

• (۳) چگونه یاد گرفته می‌شود؟

• در پاسخ بر عوامل زیر تأکید می‌شود:

- خانواده
- مدرسه
- گروه‌های همالان
- گروه‌های کار
- گروه‌های فراغت
- گروه‌های مذهبی
- رسانه‌ها

• بسیاری از تحقیقات در مورد اجتماعی شدن به‌طور کلی و به‌ویژه اجتماعی شدن سیاسی بر دوران کودکی متمرکز گردیده‌اند و تأکید قابل ملاحظه‌ای بر نقش خانواده و مدرسه به منزله عوامل اجتماعی شدن کرده‌اند؛ اما دیدگاه گسترده‌تر اجتماعی شدن استدلال می‌کند که هرچند خانواده و مدرسه ممکن است مهم باشند، ولی عوامل دیگری نیز وجود دارند (مانند گروه‌های همالان، گروه‌های کار،

گروه‌های فراغت، گروه‌های مذهبی و رسانه‌ها). اگر این مسأله که پارامترهای اساسی رفتار در طی دوران کودکی و تا اندازه کمتری در دوره نوجوانی شکل می‌گیرند درست باشد، در آن صورت خانواده و مدرسه ممکن است مهم‌ترین عوامل اجتماعی شدن در بیش‌تر جوامع مدرن باشند.

- ممکن است بین این عوامل تعارض باشد؛ مانند تعارض نگرش‌های مذهبی با وضعیت اجتماعی و یا تعارض خانواده و مدرسه (در این صورت ممکن است خانواده خود را از جامعه کنار بکشد تا به‌طور مؤثر کنترل خود را بر فرایند اجتماعی شدن حفظ کند)
- رسانه بسیار مهم است و حکومت‌ها برای انتقال دیدگاه‌هایشان از آن استفاده می‌کنند و تلاش می‌کنند بر آن تأثیرگذار باشند (مثلاً در جوامع توتالیتر کنترل رسانه‌ها برای تداوم سلطه رژیم است) معمولاً کلیه اطلاعاتی که رسانه‌ها انتشار می‌دهند با ایدئولوژی حاکم هم‌نوا است. نقش رسانه‌ها به دلیل پیچیدگی آن‌ها کمتر روشن است. سانسور در برخی جوامع هست و در برخی دیگر نیست.
- **وسائل اجتماعی شدن:**

- تقلید: نسخه‌برداری از رفتار افراد یا گروه‌های دیگر است و به‌طور کلی بیش‌تر از همه در دوران کودکی اهمیت دارد.
- آموزش: یادگیری عمدی رفتار مناسب از طریق تحصیلات رسمی (بیش‌تر) و از طریق گروه‌های بحث و مطالعه و فعالیت‌های دیگر مانند کارآموزی حرفه‌ای است (کم‌تر).
- انگیزش: یادگیری رفتار مناسب به‌وسیله تجربه و از طریق فرآیند آزمایش و خطاست.
- آموزش بیش از همه در دوره کودکی و نوجوانی مهم است، اما ممکن است هر از چندگاه در بزرگسالی نیز مهم باشد، در حالی که انگیزش در تمام دوره زندگی معمول است.

• رابطه بین اجتماعی شدن و رفتار سیاسی:

- پاسخ استاد: «مشروعیت» نتیجه «اجتماعی شدن سیاسی» است، به‌طوری‌که افراد از طریق اجتماعی شدن سیاسی یاد می‌گیرند که بهترین حکومت، حکومت موجود است.
- پاسخ کتاب: مسأله پایایی جامعه برای نظریه اجتماعی شدن دارای اهمیت اساسی است، زیرا به‌طور مستدل انتقال دانش، ارزش و نگرش از یک نسل به نسل دیگر است که توانایی یک نظام سیاسی را برای بقا از طریق پذیرش گسترده آن در جامعه و دست‌یافتن به مشروعیت و حفظ آن تبیین می‌کند.

• نقد نظریه اجتماعی شدن سیاسی:

- قوم‌مدارانه و متمرکز بر تجربه امریکایی است اما این تنها یک هشدار است که نباید فکر کرد تجربه امریکا عمومیت دارد

- دیوید مارش: این نظریات بر فرایند اجتماعی شدن سیاسی متمرکز شده‌اند نه نتایج آن بر رفتار سیاسی، به عبارت دیگر تأثیر اجتماعی شدن بر رفتار سیاسی را مسلم فرض کرده‌اند
- انحصار اجتماعی شدن سیاسی به دوران کودکی
- نبود مطالعات طولی که ارزش‌ها و نگرش‌های افراد را در فواصل زمانی منظم و یک دوره طولانی بررسی کند
- ۱. در اهمیت اجتماعی شدن افراط شده است، زیرا توان دولت‌ها در تغییرات فرهنگ سیاسی که نوع باور مردمی را درباره مشروعیت نظام یا نظام سیاسی مطلوب، تغییر دهد محدود است.
- ۲. اجتماعی شدن فرآیندی است که مثل فرهنگ سیاسی در طول تاریخ شکل می‌گیرد. لذا برنامه‌ریزی برای اجرای آن زمان‌بر است.
- ۳. تغییر فرهنگ جوامع کار آسانی نیست. فقط می‌توان فرهنگ قوی را تبلیغ کرد، زیرا مردم فرهنگ ضعیف را نمی‌پذیرند. اجتماعی شدن در موارد خلاف فطرت موقتاً خواهد بود.
- ۴. با توجه به شخصیت فرد و انگیزش‌های او برنامه‌ریزی برای اجتماعی شدن مجدد سیاسی ممکن است کاملاً مطلوب افراد نباشد. بلکه گاهی تنها بر ۲۵٪ مردم تأثیر دارد.
- ۵. معمولاً فضای اجتماعی شدن سیاسی داخلی تحت تأثیر تبلیغات بیرونی قرار می‌گیرد و مختل می‌شود.
- کلام آخر: نظریه اجتماعی شدن سیاسی باید بر نقش متغیرهای تقویت کننده و هم‌ستیز و محیط درازمدت و کوتاه‌مدت فرد تأکید کند؛ آن چه ضروری است یک نظریه اجتماعی شدن سیاسی است که با جنبه‌های دیگر رفتار سیاسی مربوط باشد، خاصاً با مشارکت و گزینش سیاسی.

فصل ششم: مشارکت سیاسی

مقدمه

- تعریف: «مشارکت سیاسی» درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی است.
- ارتباط با برخی نظریات جامعه شناسی:
- نظریه نخبگان مشارکت سیاسی قابل توجه را به نخبگان محدود می کند و توده ها را عمدتاً غیرفعال یا آلت دست نخبگان می داند.
- در نظریه کثرت گرایی مشارکت سیاسی کلید رفتار سیاسی است از این جهت که عامل مهمی است در تبیین توزیع قدرت و تعیین سیاست ها.
- مارکسیستی: آگاهای طبقاتی سرانجام به صورت انقلاب به مشارکت منجر می شود؛ نومارکسیست ها (گرامشی و آلتوسر) بقای سرمایه داری را در توانایی اش برای کنترل مشارکت از طریق سرکردگی طبقه بورژوا می دانند
- در نظریه تشیع مشارکت سیاسی به عنوان یک تکلیف دینی هم برای نخبگان و هم برای توده های مردم معرفی می شود.
- مشارکت سیاسی اگر مرادف دموکراسی معنا نشود، پدیده ای جهانی خواهد بود به این معنا که در همه جوامع یافت می شود.
- جیرینت پری: مشارکت سیاسی ۳ جنبه دارد:
 - ۱. شیوه مشارکت: به این معنی که مشارکت چه شکلی به خود می گیرد؟ آیا رسمی است یا غیررسمی؟ شیوه مشارکت برطبق فرصت، میزان علاقه، منابع در دسترس فرد و نگرش های رایج نسبت به مشارکت در جامعه مربوط می شود و نسبت به این که مشارکت تشویق می شود یا نمی شود فرق خواهد کرد.

- ۲. شدت مشارکت: سنجش تعداد افرادی است که در فعالیتهای سیاسی معین شرکت می کنند و نیز تعداد دفعات مشارکت آنها، که باز ممکن است برطبق فرصت ها و منابع فرق کند.
- ۳. کیفیت مشارکت: میزان اثربخشی که در نتیجه مشارکت به دست می آید و سنجش تأثیر آن بر کسانی که قدرت را اعمال می کنند و به سیاست گذاری مربوط می شود. این نیز برطبق فرصت ها و منابع از جامعه ای به جامعه دیگر و از موردی به مورد دیگر فرق می کند.

اشکال مشارکت سیاسی

- لستر میلبرایت: مشارکت سیاسی در امریکا
 - گلا دیاتورها: در سیاست فعال اند
 - تماشاگرها: حداقل در سیاست درگیرند
 - بی تفاوت ها: در سیاست درگیر نمی شوند
- وریا و نای: مشارکت سیاسی در امریکا
 - افراد کاملاً منفعل
 - رأی دادن
 - محلی گرایان (مشارکت سیاسی محدود به مسائل محلی)
 - کوتاه بینان (مشارکت سیاسی محدود به مسائل شخصی)
 - مبارزان (مشارکت سیاسی محدود به مسائل خاصی که برای آن مبارزه می کردند)
 - کاملاً فعال
- الگوی مختار:
 - (۱) داشتن مقام سیاسی یا اداری
 - (۲) جستجوی مقام سیاسی یا اداری
 - (۳) عضویت فعال در یک سازمان سیاسی
 - (۴) عضویت فعال در یک سازمان شبه سیاسی
 - (۵) مشارکت در اجتماع عمومی، تظاهرات و ...
 - (۶) عضویت انفعالی در یک سازمان سیاسی
 - (۷) عضویت انفعالی در یک سازمان شبه سیاسی
 - (۸) مشارکت در بحث های سیاسی غیررسمی
 - (۹) اندکی علاقه به سیاست
 - (۱۰) رأی دادن

(۱۱) عدم درگیری در سیاست

نکات:

- این دسته‌بندی، شامل تمام انواع مشارکت سیاسی و قابل تطبیق بر تمام نظام‌های سیاسی صاحبان مقامات رسمی، منابع رسمی قدرت هستند
- سازمان سیاسی یا شبه‌سیاسی: احزاب و گروه‌های فشار که به عوامل بسیج سیاسی» نیز معروف هستند که از طریق آن‌ها افراد می‌توانند مشارکت سیاسی در همه انواع را داشته باشند
- تمایز اساسی میان احزاب و گروه‌های فشار در تفاوت نگرش‌های آن‌هاست. گروه‌های فشار سازمان‌هایی هستند که برای دفاع یا نمایندگی از نگرش‌های محدود و ویژه یا ارتقای آن‌ها کوشش می‌کنند در صورتی که احزاب درصدد دفاع یا نمایندگی از طیف وسیع‌تری از نگرش‌ها یا ارتقای آن‌ها هستند.
- گروه‌های فشار هدف‌های محدودی مانند ایجاد، الغا یا اصلاح قوانین و مقررات معینی، حمایت از منافع گروه خاصی در جامعه، ارتقای ایدئولوژی‌ها، اعتقادات، اصول یا اندیشه‌های معینی دارند. در بعضی از موارد این هدف محدود است و گروه فشار به محض این‌که به هدفش می‌رسد یا شکست می‌خورد از فعالیت دست می‌کشد. در موارد دیگر هدف ماهیتی مستمر دارد که در این صورت گروه فشار مربوط، موجودیت نامحدودی دارد. مسلماً دامنه مسائلی که ممکن است موجب ظهور گروه‌های فشار شود بسیار زیاد است، اما روشن است که بعضی از این گروه‌ها تنها حمایتی محدود و برخی دیگر حمایت گسترده‌ای را جلب خواهند کرد. به همین گونه، میزان درگیری گروه‌ها در فعالیت سیاسی به‌طور قابل ملاحظه‌ای از گروهی که کاملاً در حوزه سیاسی فعالیت دارد، فرق می‌کند. بنابراین اصطلاح «سازمان سیاسی» هم شامل احزاب سیاسی و هم شامل آن گروه‌هایی می‌شود که علت وجودی‌شان سیاسی است؛ و اصطلاح «سازمان شبه‌سیاسی» شامل آن گروه‌های فشار و سازمان‌های دیگری می‌گردد که کارکردشان تنها به صورت جزئی سیاسی است.
- احزاب سیاسی نیز مانند گروه‌های فشار ممکن است از حمایت پراکنده یا ویژه‌ای برخوردار باشند، اما با گروه‌های فشار از این جهت فرق می‌کنند که به جای داشتن نگرش‌های ویژه، دارای نگرش‌های پراکنده‌ای هستند. هدف‌های آن‌ها در سراسر طیف مسائلی که با جامعه روبرو است گسترده می‌باشد، هرچند ممکن است حزب معینی بر بعضی مسائل تأکید بیشتری کند. با وجود این، بعضی احزاب تکیه‌گاه حمایتی وسیع‌تر و برخی تکیه‌گاه حمایتی محدودی دارند. احزاب دارای تکیه‌گاه حمایتی وسیع مانند: احزاب توده‌ای معامله‌گر و مصلحت‌گرای دموکراسی‌های مدرن، احزاب توتالیتر آلمان نازی، دولت‌های مختلف کمونیستی؛ و احزاب دارای تکیه‌گاه حمایتی محدود مانند: احزاب منطقه‌ای، مذهبی، قومی، نخبه‌گرا.

- مشارکت فعال یا انفعالی، تمایز دقیقی میان آن دو نیست و فرد با اندک تغییری می‌تواند از یکی به دیگری انتقال یابد
- مشارکت در اجتماع عمومی، تظاهرات و ... از طریق سازمان صورت می‌گیرد؛ یعنی فرد ممکن است به سازمان سیاسی تعلق رسمی نداشته باشد ولی شرکت در تظاهرات از طیف سازمان محقق می‌شود
- اندکی علاقه به سیاست از طریق رسانه‌های همگانی حفظ می‌شود و همواره از همه چیز آگاه هستند
- رأی دادن کمترین شکل فعال مشارکت سیاسی است و نیازمند کمترین تعهد است زیرا وقتی به صندوق ریخته می‌شود به پایان می‌رسد
- دو موضوع بیگانگی و خشونت، تعمداً از سلسله‌مراتب مشارکت سیاسی مستثنا شده‌اند، زیرا نمی‌توان این دو را به مفهوم سلسله‌مراتبی بررسی کرد.

دامنه مشارکت سیاسی

- سیاست، فعالیت اقلیت است. طبق سلسله‌مراتب قبلی که بیان شد، سطوح بالاتر مشارکت به نسبت اندکی از جامعه و سطوح پائین‌تر به نسبت بیشتری از جامعه تعلق دارد. این گونه داده‌ها در نظر نخست نظریه‌نخبگان را تأیید می‌کند اما شواهد کافی برای اثبات آن وجود ندارد
- در بسیاری از جوامع، بالاترین سطح مشارکت سیاسی در انتخابات دیده می‌شود
- مشارکت سیاسی بر پایه پایگاه اجتماعی - اقتصادی، تحصیلات، شغل، سن، جنسیت، مذهب، قومیت و ... تفاوت می‌کند:

- **مشارکت سیاسی در جامعه مردان و زنان ایرانی در گذشته و حال:** در دویست سال گذشته زنان سنتی شهری به علت شرکت گسترده در مجالس سخنرانی و روضه، از بینش بالای سیاسی برخوردار بودند. لذا مشارکت سیاسی در زنان بسیار وسیع و گسترده بود، اما مردان سنتی شهری کمتر از زنان در اعتراضات سیاسی مشارکت داشتند و عمدتاً توسط زنان سنتی به مشارکت سیاسی کشانده می‌شدند. مردان و زنان متجدد و غرب‌گرا تنها مشارکت سیاسی در شکل‌های جدید مثل روزنامه‌نویسی و حضور در ان‌جی‌او داشتند. زنان و مردان روستایی به علت اشتغال دائمی به کار و تحکیم ارباب‌ها دچار فرهنگ سرخوردگی و ظلم‌پذیری بودند و در نتیجه مشارکت سیاسی کم‌تری داشتند.
- **تفاوت مشارکت سیاسی ایران و غرب:** مشارکت سیاسی در غرب به این صورت بوده است که در گروه‌های زیر مشارکت بیش‌تر از گروه‌های مقابل آنان است: «تحصیلات بیش‌تر، طبقه متوسط، مردان، مسن‌تر، متأهل، ساکنان شهری، اقامت طولانی‌تر، مشارکت اجتماعی و عضویت در گروه‌ها یا سازمان‌ها، سفید پوست، اکثریت قومی.» در حالی که در ایران وضعیت به صورت دیگری می‌باشد؛ در

ایران مشارکت در گروه‌های زیر بیش از گروه‌های دیگر است: «تحصیلات کمتر، طبقه کارگر و طبقه پائین، زنان، جوانان، مجرّد، ساکنان روستایی، مشارکت اجتماعی کمتر یا عضویت در گروه هم‌ستیز.»

تبیین مشارکت سیاسی

- میلبرایت و گوئل: عوامل اصلی و فرعی برای تبیین مشارکت سیاسی
- عوامل اصلی:

- انگیزه‌های سیاسی: برای مثال هرچه فرد بیشتر در معرض انگیزه‌های سیاسی باشد، احتمال مشارکت سیاسی بیشتر است.
- موقعیت اجتماعی: موقعیت اجتماعی که با میزان تحصیلات، محل سکونت، طبقه و قومیت سنجیده می‌شود به‌طور قابل ملاحظه‌ای در مشارکت تأثیر می‌گذارد.
- ویژگی‌های شخصی: مشارکت سیاسی برطبق ویژگی‌های فرد نیز فرق می‌کند: شخصیت‌های اجتماعی‌تر، مسلّط‌تر و برون‌گراتر بیشتر احتمال دارد که از نظر سیاسی فعال باشند.
- محیط سیاسی: محیط سیاسی نیز مهم است از این نظر که فرهنگ سیاسی ممکن است اشکال مختلف مشارکت را که مناسب تلقی می‌گردد را تشویق یا توبیخ کند. بنابراین «قواعد بازی» مانند حق رأی دادن، فراوانی انتخابات، تعداد مقامات سیاسی مورد انتخاب، نگرش‌ها نسبت به اجتماعات و تظاهرات خیابانی و ماهیت احزاب سیاسی و گروه‌های فشار، همه متغیرهای مهمی هستند.

- عوامل فرعی:

- مهارت‌ها: مهارت‌های اجتماعی، مهارت‌های تحلیلی، توانایی سازمانی، مهارت‌های سخنوری همه ممکن است مشارکت را افزایش دهند.
- منابع: فعالیت نیازمند منابع است، مانند وقت و پول، یا مستقیماً به صورت تعهد مالی و کمک‌های اهدایی یا به‌طور غیرمستقیم به صورت اختصاص دادن وقت یا کمک جنسی.
- تعهد: در اکثر موارد، فرد به تعهد نیز نیاز دارد، تعهد نسبت به یک آرمان یا هدف، رهبر یا سازمان.

- اوفه: تمایز جنبش‌های اجتماعی جدید و گروه‌های فشار سنتی با ۴ معیار

- مسائل: بدن، سلامت، هویت جنسی، محله، شهر و محیط زندگی‌میراث و هویت فرهنگی، قومی، ملی و زبانی، شرایط فیزیکی زندگی و بقای بشری

- ارزش‌ها: جهان‌گرایانه (خودیاری، خودگردانی، عد تمرکز) و تأکید بر خودمختاری، مخالفت با کنترل و وابستگی و بوروکراتیزه کردن
- شیوه‌های عمل: مبهم شدن تمایز میان اعضا و رهبران، تأکید بر فعالیت ارادی گسترده، گردآوری کمک‌های مالی
- عاملان: قرار نگرفتن در گروه‌بندی‌های سیاسی سنتی مانند چپ و راست، لیبرال و محافظه‌کار و ... و قرار گرفتن در گروه‌هایی مبتنی بر سن، جنس، منطقه جغرافیایی و بیشتر از طبقه متوسط جدید هستند مانند یقه‌سفیدان، کارکنان بخش دولتی
- پری: دو نوع نظریه ابزاری و تکاملی
- نظریه ابزاری: مشارکت، وسیله‌ای برای یک هدف است مانند جلوگیری از استبداد؛ معتقدند افراد بهترین منافع خودشان هستند و حکومتی که در آن مشارکت وجود داشته باشد کارآمدتر است
- نظریه تکاملی: شهروند آرمانی یک شهروند مشارکت‌کننده است و مشارکت اعمال مسئولیت اجتماعی است و مشارکت فرد را از حقوق و وظایفش آگاه می‌سازد (ارسطو، روسو)
- آنتونی داونز: مشارکت اجتماعی بر اساس تحلیل هزینه - فایده
- اولسن: نفع شخصی عقلانی، فرد را وادار می‌کند هزینه‌های مشارکت در گروه را در مقابل منافع عضویت در گروه بسنجد
- وبر: ۴ نوع کنش: (دو نوع عقلانی و دو نوع غیرعقلانی نه نامعقول)
- کنش عقلانی در رابطه با هدف: کنش احتمالی بر اساس هزینه و منافع مانند رفتار اقتصادی عقلانی
- کنش عقلانی در رابطه با ارزش: کنش بر اساس تحلیل هزینه - فایده و مسائل معین مانند پذیرفتن یک آرمان مذهبی و ایدئولوژیک
- کنش عاطفی: مبتنی بر عاطفه
- کنش سنتی: مبتنی بر رسم و عادت
- رابرت لین: نقش مشارکت سیاسی، وسیله دنبال کردن نیازهای اقتصادی، ارضای نیاز به سازگاری اجتماعی، دنبال کردن ارزش‌های معین و برآوردن نیازهای ناخودآگاه و روان‌شناختی
- داوز و هیوز: نظریه نظام‌یافته‌ای درباره متغیرهای اجتماعی، روانی و سیاسی مشارکت در سیاست وجود ندارد، اما مشارکت به متغیرهای اجتماعی، روانی و مهارت‌های فردی مربوط است

فصل هفتم: گزینش سیاسی

• گزینش سیاسی فرآیندی است که به وسیله آن افراد، مقامات رسمی را در نظام سیاسی به دست می‌آورند یا در نقش صاحب‌منصبان رسمی، اساساً در مقامات سیاسی و اداری، ظاهر می‌شوند، اما در بعضی موارد در نقش منصب‌داران دیگر مانند اعضای قوه قضائیه، پلیس و ارتش خدمت می‌کنند. بیشتر مطالعات گزینش سیاسی معمولاً بر منصب‌داران سیاسی مانند رؤسای جمهور، نخست‌وزیران، وزیران، اعضای مجالس قانون‌گذاری یا اعضای شوراهای محلی متمرکز می‌گردند و در واقع تأکید بیشتری (نه انحصاری) بر **مقامات انتخابی** دارند. انتقادات:

- برخی از مقامات، انتخابی نیستند مانند نخست‌وزیر
- سطوح بالای مشاغل اداری از نظر سیاسی اهمیت اساسی دارند و همان‌گونه که وبر گفته است بوروکراسی‌ها منافع خاص خود را دارند و در استمرار خودشان نیز منافی دارند و اینکه قدرت تنها در دست سیاستمداران است یک مفهوم فرضی است.
- نکته: نظام فساد اداری امریکا: انتصاب پست‌های عمده در دستگاه حکومتی فدرال، تابع کنترل مستقیم سیاسی است (پُر کردن پست‌های بالای اداری با گماشتگان سیاسی)؛ ۳۰۰۰ پست سیاسی که مستقیماً در اختیار رئیس‌جمهور قرار دارد.

مدل گزینش سیاسی

- گزینش سیاسی تحت تأثیر این عوامل است:
- ۱. **واجد شرایط خاص بودن:** منصب‌داران آینده باید «واجد شرایط» مقاماتی که داوطلب آن‌ها هستند باشند، و نه تنها شرایط رسمی مانند شهروندی، محل اقامت یا تحصیلات، بلکه شرایط غیررسمی را نیز برآورده سازند، مانند سن، جنس و تجربه. روشن است که آن‌ها باید از منابع لازم مانند مهارت‌های مناسب، وقت و حمایت مالی برخوردار باشند.

- ۲. در ساختار فرصت جایی داشتن: نظام سیاسی خود متغیری است که زمینه را برای فرآیند گزینش آماده می‌سازد و قوانینی اساسی و خاص خود وضع می‌کند. این متغیرها با متغیری دیگر ترکیب می‌شوند تا یک «ساختار فرصت» تشکیل دهند، یعنی ترکیبی از شرایط و ویژگی‌های شخصی که احتمال آن‌را که فرد معینی نخست مقامی را جستجو کند و سپس آن‌را به دست آورد، افزایش یا کاهش می‌دهد.
- ۳. با واسطه‌گزینش آشنا بودن: در برخی مطالعات، تمایزی وجود دارد میان اصطلاحاً «خودآغاز گران» - کسانی که به ابتکار خود در جستجوی مقام هستند - و آن‌ها که توسط دیگران برای جستجوی مقام ترغیب می‌شوند. به این گروه اخیر اغلب به منزله افرادی که «با واسطه‌گزینش شده‌اند» یعنی با کوشش‌های واسطه‌های گوناگون استخدام شده‌اند، اشاره می‌شود مانند فعالیت احزاب سیاسی در مورد انتخاب مقامات انتخابی.
- ۴. دستگاه گزینش:
 - مهم‌ترین آن از نظر تاریخی «وراثت» است مانند رژیم‌های سلطنتی، حکومت‌های اشرافی؛
 - روش دیگر قرعه‌کشی و بخت‌آزمایی است که در یونان باستان و هم‌اینک در بریتانیا به صورت رأی بسته استفاده می‌شود؛
 - چرخشی بودن: ممانعت از نامزد شدن برای بیش از دو دوره یا یک دوره (آمریکای لاتین)
 - کاربرد زور و تصفیه حساب‌های خونین که ۴ سطح مداخله نظامی را مطرح کرده‌اند:
 - نفوذ بیشتر از نظر مشورتی
 - باج‌خواهی یا تهدید به مداخله برای تأثیرگذاری در سیاست‌ها
 - جابجایی یک حکومت غیرنظامی و گذاردن یک حکومت مطیع‌تر
 - جانشینی و در دست گرفتن مستقیم قدرت توسط نظامیان
 - شیوه مسالمت‌آمیز: حمایت شخصی یعنی توزیع مقامات سیاسی از طریق منصب‌داران موجود یا تحت حمایت افراد دارای پایگاه اجتماعی بالا در جامعه
 - ظهور رهبران طبیعی: انتخاب رهبر از راه مشورت گزینشی
 - انتخابات: معمول‌ترین فرآیند گزینش سیاسی برای انتخاب مقامات سیاسی بالا. عوامل مؤثر در انتخابات:
 - مستقیم یا غیرمستقیم بودن
 - چه کسانی حق رأی دارند؟

■ نظام انتخاباتی (روش شمارش آرا، تخصیص کرسی‌ها، تعیین سهمیه حوزه‌های انتخابی)^۲

- **مدل گزینش سیاسی:** تمام جمعیت بزرگسال که مقامات بالقوه هستند توسط ساختار فرصت اول - که متضمن کاربرد معیارهای اجتماعی - اقتصادی، فرایند اجتماعی شدن و شرایط رسمی برای مقامات سیاسی است - به گروه کوچ‌تری تقلیل داده می‌شوند؛ برای پیشرفت از واجد شرایط به داوطلبان از ساختار فرصت دوم استفاده می‌شود (آمادگی روانی، انگیزش و بلندپروازی، سن و تحصیلات و شغل که از این جهت مردام وضعیت بهتری

۲. سه نوع نظام انتخاباتی را می‌توان شناسایی کرد:

الف. نظام نخستین عبورکننده از خط پایان: در این نوع نظام انتخاباتی، چندین نامزد برای به دست آوردن آرای بیشتر با هم رقابت می‌کنند و کسی که اکثریت نسبی آرا را به دست آورد پیروز انتخابات و منتخب مردم است. امریکا، استرالیا، هند، فرانسه و انگلیس از چنین نظامی استفاده می‌کنند.

مزیت این شیوه انتخاباتی در این است که احزاب حاشیه‌ای کنار می‌روند و تنها احزاب قدرتمند رأی خواهند آورد و در بیشتر موارد پارلمان در سلطه دو حزب قرار خواهد گرفت، البته ممکن است همین امر را به عنوان اشکال این نظام انتخاباتی در نظر بگیریم، زیرا به ندرت ممکن است احزاب کوچک در صحنه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری حاضر شوند و مردم غالباً تمایل دارند به احزاب قدرتمند رأی دهند؛ چرا که در این نوع نظام انتخاباتی، آرائی که به سود حزب یا احزابی که بیشترین رأی را کسب کرده‌اند، به صندوق ریخته نشده باشد، به عنوان «آراء هدر رفته» شناخته می‌شوند.

ب. نظام نمایندگی تناسبی: ایجاد حوزه‌های انتخاباتی که در آن چندین نامزد به رقابت می‌پردازند و درصد آرای هر حزب، مشخص می‌کند که چه تعداد از صندلی‌های پارلمان در اختیار آن حزب قرار می‌گیرد؛ مثلاً اگر حزبی ۲۰٪ مجموع آرای مردم را به دست آورد، به همین میزان از صندلی‌های مجلس را در اختیار خواهد گرفت، اما حزب در تعیین این که چه کسانی را در زمره نمایندگانی که به مجلس می‌فرستد، مختار است، ممکن است فرد پیروز در انتخابات جزء نمایندگانی باشد که به مجلس می‌رود و نیز ممکن است فردی که در حوزه انتخاباتی رأی نیاورده است، به عنوان نماینده حزب معرفی شود. آفریقای جنوبی از چنین نظامی تبعیت می‌کند.

مزیت این نظام انتخاباتی این است که احزاب کوچک هم شانس حضور در پارلمان را به دست می‌آورند، به‌ویژه احزابی که به صورت تخصصی نامزدهای خود را معرفی کرده‌اند، و نیز این که مردم احساس می‌کنند در سیاست‌گذاری‌ها مشارکت بیشتری دارند و نیز این که آرای مردم به هدر نمی‌رود و از این جهت دموکراتیک‌تر می‌باشد.

اشکال نظام نمایندگی تناسبی در این است که احزاب آزادی عمل بیشتری در معرفی نمایندگان خود به پارلمان دارند و این ممکن است تحت تأثیر افراد یا گروه‌های ذی‌نفوذ قرار بگیرد و تعصبات و سلاقی شخصی، مشکلاتی را ایجاد کند.

ج. نظام ترکیبی: در این نظام، فرد در رأی خود با سه گزینه روبرو است: یا این که به فردی خاص رأی دهد؛ و یا این که به حزبی خاص رأی دهد؛ و یا این که هم به فرد مورد نظر و هم به حزبی دلخواه رأی دهد. پس از مشخص شدن نتایج انتخابات، بخشی از کرسی‌های پارلمان به احزاب و بخش دیگری به افراد تعلق می‌گیرد. البته میزان آن می‌توان متفاوت باشد؛ در آلمان کرسی‌های مجلس به نسبت مساوی تقسیم شده است و در ژاپن ۶۰٪ کرسی‌های پارلمان به احزاب و ۴۰٪ به افراد تعلق گرفته است. ویژگی این نظام انتخاباتی، آزادی عمل رأی‌دهنده در انتخاب حزب یا فرد مورد نظر و دلخواه خود است.

نسبت به زنان و اقلیت‌های قومی برخوردار هستند، دانش، تجربه، مهارت‌های مختلف مانند سخن گفتن، وقت، پول، آمادگی ایدئولوژیک، ارزش‌ها، نگرش‌ها، اجتماعی شدن؛ در مرحله سوم از ساختار فرصت استفاده می‌شود که همان عوامل قبلی است اما با کیفیت و دقت بیشتر و در نهایت مقامات سیاسی انتخاب می‌شوند. مدل عرضه تقاضا: عوامل تقاضا اهمیت اساسی دارند (معیارهایی که مسئولان گزینش سیاسی برای مقامات سیاسی مد نظر قرار می‌دهند) و نیز عوامل عرضه نیز نقش مهمی دارند؛ مدل عرضه و تقاضا به همراه روش توالی ساختارهای فرصت، مدل گزینش سیاسی فوق را تشکیل می‌دهند.

● گزینش برای مقامات سیاسی:

- انتخابات: برای مقامات قانون‌گذاری
- ترکیبی از انتخابات و عضویت موروثی
- احزاب سیاسی (مهم‌ترین عامل گزینش سیاسی) احزاب چگونه مقامات را انتخاب می‌کنند؟ از ۲ طریق: انتخابات درون‌حزبی، انتخاب توسط یک هیئت بزرگ‌تر

■ معیارهای غیررسمی در تعیین مقامات از سوی احزاب بر معیارهای رسمی اولویت دارد

(معیارهای رسمی مانند شهروندی، شرط محل اقامت، محدودیت‌های سنی)

● گزینش مقامات اداری: هیئت‌های دائمی که به‌منظور گزینش سیاسی تأسیس شده‌اند؛ رقابت آشکار معمولاً

از طریق امتحان، آزمون عملی، آزمون روان‌شناختی و مصاحبه‌ها صورت می‌گیرد و در فواصل منظم آر افرادی که دارای شرایط مناسب هستند دعوت می‌شود. این شرایط به صورت افقی (میزان توانایی و مهارت‌های موردنیاز) و عمودی (تخصص و مهارت‌های لازم) یا معمولاً ترکیبی از هر دو بررسی خواهد شد.

● گزینش کارکنان دستگاه قضائی، پلیس و ارتش: تابع سیاستمداران است و بر اساس شرایط حرفه‌ای لازم

آموزش می‌بینند و به گونه‌ای نظام‌یافته از نظر معیارها کنترل می‌شوند و بنابراین به‌طور گسترده‌ای این کارکنان، سیاسی نیستند؛ اما از دیدگاه مارکسیستی هر سه این‌ها مانند مقامات سیاسی رسمی، سیاسی هستند، زیرا هر سه به تداوم سلطه طبقه حاکم کمک می‌کنند

● الگوهای گزینش:

- نظام‌های لیبرال - دموکراتیک معمولاً بازتر هستند
- نظام‌های توتالی‌تر بسته‌ترند
- نظام‌های کشورهای درحال توسعه ترکیبی از نظام‌های مدرن و سنتی هستند و روش‌های مختلف گزینش را به کار می‌برند اما به هر حال مقامات رسمی برحسب ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی، گروه‌های بلند پایه‌تر، افراد تحصیل کرده انتخاب می‌شوند

- بنابراین، گزینش سیاسی در نگاه نخست نظریه نخبگان را تأیید می‌کند اما این شواهد تا اندازه زیادی استنباطی هستند

مشکلات نظریه گزینش سیاسی

- پیچیدگی نظام‌های سیاسی
- قوم‌مداری و امریکامحور بودن مطالعات درباره گزینش سیاسی
- نادیده گرفتن انواع دیگر مقامات رسمی به‌ویژه مقامات اداری (انحصار مطالعات بر مقامات سیاسی رسمی و نادیده گرفتن نقش دستگاه قضائی، پلیس و ارتش)
- اتکای بیش از حد بر ویژگی‌های اقتصادی - اجتماعی و داده‌های آماری و عدم توفیق در اثبات رابطه علی و معلولی بین ویژگی‌ها و رفتار سیاسی
- بررسی سمت عرضه معادله عرضه و تقاضای مقامات سیاسی دشوار است

فصل هشتم: ارتباطات سیاسی

- ارتباطات سیاسی انتقال اطلاعات مناسب از نظر سیاسی از یک بخش نظام سیاسی به بخشی دیگر و میان نظام‌های اجتماعی و سیاسی است. اطلاعات مناسب نه تنها به مسائل واقعی، مثلاً آنچه اتفاق افتاده است، بلکه به انتقال اندیشه‌ها ارزش‌ها و نگرش‌ها نیز مربوط می‌شود. بدون ارتباطات، نه سیاست و نه جامعه وجود ندارند.
- ارتباطات سیاسی: پیام‌های سیاسی (سخنان سیاست‌مداران، بیانیه‌های انتخاباتی، تصمیمات حکومتی) و کانال‌های ارتباطی سیاسی (مذاکرات مجالس قانون‌گذاری، گردهمایی حزبی، گفتگوهای سیاسی در رادیو و تلویزیون)

نظریه‌های ارتباطات

- **لاسل:** ارتباطات یعنی: چه کسی چه چیزی را در کدام کانال، به چه کسی با چه تأثیری می‌گوید؟
 - ۴ عنصر در هر مدل ارتباطی:
 - منبع پیام، خود پیام، کانالی که به وسیله آن پیام انتقال می‌یابد، گیرنده پیام، بازخورد یا واکنش یا پاسخ دریافت‌کننده پیام.
 - در چنین مدلی، منبع می‌تواند یک نامزد انتخاباتی و پیامش تعدادی از پیشنهادها، مشخص سیاسی باشد. کانال می‌تواند یک مصاحبه تلویزیونی و گیرنده یا مخاطب، اعضای حوزه انتخاباتی باشند که برنامه را تماشا می‌کنند. پاسخ یا بازخورد، تأیید یا عدم تأیید پیشنهادها یا کاندیدا یا هردو می‌باشد. کانالی که برای بازخورد مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. محتمل‌ترین شکل، رفتار رأی دادن کسانی خواهد بود که برنامه را تماشا کرده‌اند، اما عده کمی هم ممکن است برای بیان عقاید خود با کاندیدا تماس برقرار کنند، بعضی ممکن است به روزنامه‌ای نامه بنویسند و گاهی ممکن است به تظاهرات خیابانی منجر شود و غیره.
 - انتقادات:

- تمایزی میان ارتباطات میان افراد و ارتباط جمعی صورت پذیرفته است
- تأثیرگذاری بر مخاطب هدف ارتباطات است و ممکن است ارتباطات به هدف خود نرسد، بنابراین همه پیام‌های سیاسی از مقوله تبلیغات هستند، زیرا بیشتر پیام‌های سیاسی برخلاف تبلیغات ناآگاهانه و پنهان هستند
- برخی کانال و رسانه را مرادف یکدیگر می‌دانند
- **جان فیسک:** رسانه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌گوید: فرآیند ارتباط شامل انتخاب یک کانال یا رسانه و درآوردن پیام به صورتی مناسب برای آن انتخاب است.
- ۱. **نمایشی:** شامل صدا، چهره و بدن فردی است که از زبان گفتاری و حرکات استفاده می‌کند و برقرار کننده ارتباط است.
- ۲. **تصویری:** شامل همه مواد نوشتاری و چاپی، عکس و نقاشی، نشانه‌ها و تصاویری هستند که همگی وجودی مستقل از ارتباط‌گر دارند.
- ۳. **مکانیکی:** شامل تلفن، رادیو، تلویزیون، فیلم، تلکس و دستگاه‌های فکس و مانند آن‌هاست.
- **شانن و ویور:** تمایز بین سروصدای ماشینی و معنایی: فرآیند ارتباطات در معرض آنچه آن‌ها آن را سروصدا یا تداخل می‌نامند قرار می‌گیرد که در پیام تأثیر می‌گذارد یا آن را تحریف می‌کند.
- سروصدای ماشینی مکانیکی: منشأ فیزیکی دارد و خود منشأ در پیام حضور ندارد مانند دریافت بد صدا و تصویر از رادیو و تلویزیون و اختلال در خطوط تلفن
- سروصدای معنایی: مشکلات زبان، لهجه، استفاده از زبان تخصصی و تفاوت‌های اجتماعی - فرهنگی
- **رمزگذاری و رمزگشایی:** امکان این که پیامی درست فهمیده نشود، ممکن است به دو متغیر مهم دیگر بازگشت کند: رمزگذاری و رمزگشایی و ادراک. همه پیام‌ها باید به شکلی مناسب به صورت رمز درآید که متناسب با کانال یا رسانه مورد استفاده باشد. علاوه براین، برای این که پیام فهمیده شود رمز باید به گونه‌ای باشد که فرستنده و گیرنده پیام آن را درک کنند. معمول‌ترین شکل رمز «زبان» است، اما شکل‌های دیگری مانند حرکات، استفاده از چشم‌ها، حالات چهره، آهنگ صدا، استفاده از رنگ، بروز رفتار مورد انتظار و استفاده از نمادها وجود دارند.
- همان‌گونه که پیام‌ها باید به صورت رمز درآیند، باید رمزگشایی نیز شوند. درک رمز اصلی تا اندازه زیادی به توانایی فردی که پیام را دریافت می‌کند، بستگی دارد. این امر مسأله ادراک را مطرح می‌کند که اهمیت آن در مبحث اجتماعی شدن، مشارکت و گزینش سیاسی گذشت. هم ادراک فرستنده و هم ادراک گیرنده پیام ممکن است در رمزگذاری و رمزگشایی پیام تأثیرگذار باشد، از این نظر که فرستنده پیام، اطلاعات را پیش از آن که پیامی

درباره آن تنظیم کند، تفسیر می‌کند و گیرنده پیام به محض دریافت پیام، اطلاعاتی را که پیام دربر دارد، تفسیر خواهد کرد.

- **کاتز و لازارسفلد:** نظریه جریان دومرحله‌ای (با مطالعه یکی از انتخابات‌های امریکا) پیام‌هایی که از طریق رسانه‌های گروهی فرستاده می‌شود در اکثر موارد از طریق رهبران عقاید اثر خود را برجای می‌گذارد - رهبرانی که به قضاوت آنان اعتماد می‌شود - زیرا به گروه‌های اجتماعی و اقتصادی مشابهی تعلق دارد و به این ترتیب پیوندی میان ارتباطات افراد به وجود می‌آید. از نتایج این نظریه نظریه جریان چندمرحله‌ای است که رابطه متقابل پیچیده‌تری را میان رسانه‌ها، افراد و گروه‌ها مطرح می‌کند.

- **مهم‌ترین تفاوت‌های ارتباطات جمعی و ارتباطات فردی:** ارتباطات غیرکلامی - استفاده از حرکات، حالات چهره و زبان بدن - در ارتباطات میان افراد بسیار معمول است، در صورتی که کلمات چاپی و تصاویر متحرک و غیرمتحرک معمول‌ترین شکل ارتباطات جمعی هستند. زبان گفتاری به طور گسترده‌ای در هر دو نوع به کار می‌رود و تفاوت اساسی میان این دو نوع است که ارتباط میان افراد معمولاً بین تعداد اندکی از افراد، یا چهره‌به‌چهره یا از دور به وسیله تلفن یا شکلی از ارتباط نوشتاری رخ می‌دهد. برعکس، ارتباط جمعی میان یک فرد یا تعداد اندکی از افراد یا سازمان و تعداد بسیار بیشتری از افراد رخ می‌دهد، تا آن‌جا که تعداد مخاطبان ممکن است معلوم نباشد و برای فرستنده پیام نیز ممکن است تا اندازه زیادی نامشخص باشد.
- **وایت: کارکرد دروازه‌بانی در یک فرآیند ارتباطی:** سانسور پیام، تصرف در پیام، تحلیل پیام مانند سردبیران و تحلیلگران روزنامه‌ها.

سرانجام باید نقش آنچه را وایت کارکرد «دروازه‌بان» می‌نامد نیز در نظر گرفت که در آن بر نقاطی از فرآیند ارتباطات تأکید می‌شود که در آن نقاط درباره کنترل اطلاعات یا پیام، تصمیماتی گرفته می‌شود. این تصمیمات ممکن است ابزاری باشند، مانند تعیین ضرب‌الاجل برای تسلیم نسخه‌ای از یک روزنامه؛ یا شخصی باشند، مانند سردبیران یا معاونان روزنامه.

مک نلی درباره کارکرد دروازه‌بان در بررسی عواملی که در جریان خبرهای بین‌المللی تأثیر می‌گذارد به تفصیل بحث کرده است. دروازه‌بان‌ها برای گزارش یک رویداد بین‌المللی شامل خبرنگاری که شخصاً تصمیم می‌گیرد گزارشی تهیه کند، تلفن، تلکس، فکس، سیستم ماهواره‌ای برای انتقال نسخه‌ای از گزارش، امکان سانسور در منبع، وجود منطقه‌های زمانی و تصمیمات سردبیران و دستیاران آن‌ها می‌شوند. تا اندازه زیادی مسأله به آن‌چه «ارزش‌های خبری» نامیده شده است بستگی دارد، یعنی معیارهای حرفه‌ای که در گزینش خبرها به کار گرفته می‌شوند. این معیارها نه تنها از یک نوع رسانه به نوعی دیگر فرق می‌کنند، بلکه از یک رسانه به رسانه‌ای دیگر در درون همان نوع نیز فرق می‌کنند. برای مثال اخبار تلویزیونی باید گزینشی‌تر از روزنامه‌ها باشد و ترجیحی طبیعی برای فیلم و بازی دارد تا عکس‌های بی‌حرکت یا «سرهای سخنگو». بینندگان تلویزیون نیز نسبتاً نامتمایزند، در صورتیکه روزنامه‌ها مخاطبان تعریف شده بیشتری دارند و می‌توانند «به خوانندگان خود آن‌چه را

آن‌ها می‌خواهند» بدهند. برای مطبوعات مردم‌پسند این معمولاً عبارت است از داستان‌هایی با «علائق انسانی» که معمولاً به صورتی بسیار شخصی ارائه می‌گردد؛ برای مطبوعات «سطح بالا» پوشش خبری «ژرفانگر» و رویکرد کم‌تر شخصی معمول است. این مدل، یک مدل خاصیتا سیاسی نیست و یک مدل تعمیم‌یافته است.

ویژگی‌های ارتباطات سیاسی

• ارتباطات سیاسی چگونه عمل می‌کند؟ به سه طریق عمل می‌کند:

۱. از طریق نظام ارتباطات عمومی جامعه: ارتباطات سیاسی از طریق نظام ارتباطات جامعه عمل می‌کند و اگرچه پیام‌ها و کانال‌های سیاسی ارتباطات آشکارتر از همه در درون خود نظام سیاسی وجود دارند، بیشتر ارتباطات سیاسی از طریق کانال‌های ارتباطی جامعه برقرار می‌گردند و پیام‌های سیاسی مخصوصاً پیام‌های موجود در ذهن دریافت‌کنندگان، همیشه از پیام‌های دیگر تفکیک نمی‌شوند. برای مثال تنها مقدار محدودی از بازده رسانه‌های همگانی مخصوصاً در مورد رادیو و تلویزیون سیاسی است.
۲. به طور عمودی از بالا به پایین (سلسله مراتب) و یا به صورت افقی از طریق همکار به همکار منتقل می‌شود: ارتباطات سیاسی هم به طور عمودی و هم به طور افقی عمل می‌کند، به عبارتی در اصطلاح نخبگان به طور سلسله مراتبی میان فرمانروایان و فرمانبرداران، همیشه به صورت یک جریان دوطرفه و به طور جانبی میان افراد و گروه‌ها صورت می‌گیرد.
۳. ارتباط سیاسی از سه کانال اصلی استفاده می‌کند:
 - الف) رسانه‌های همگانی: رسانه‌های همگانی به عنوان مهم‌ترین منابع، برای پخش گسترده اطلاعات سیاسی مهم هستند و تلویزیون از همه آن‌ها مهم‌تر است. رسانه‌ها همچنین با تبلیغ عقاید افراد و گروه‌ها در شکل‌گیری افکار عمومی نقش ایفا می‌کنند و از این جهت در تصمیم‌گیری سیاسی نقش مهمی دارند.
 - ب) گروه‌های فشار و احزاب سیاسی: در روابط دوسویه میان سیاستمداران و بوروکرات‌ها، انواع فعالان سیاسی و افکار عمومی در جامعه اهمیت دارند.
 - ج) روابط غیررسمی بین افراد و گروه‌ها: مهم هستند به‌ویژه از طریق نظریه جریان دو مرحله‌ای که در آن رهبران عقاید به عنوان کانال‌های اطلاعات، به عنوان منابع فشار اجتماعی برای پیروی کردن از هنجارهای گوناگون و به عنوان منابع حمایت از به هم پیوستگی گروهی در رفتار سیاسی و اجتماعی عمل می‌کنند.

عوامل مؤثر در ارتباطات سیاسی

- ارتباطات سیاسی از عوامل طبیعی، تکنولوژیک، اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و سیاسی تأثیر می‌پذیرد.
- **طبیعت چگونه می‌تواند مانع ارتباطات سیاسی باشد؟** موانع طبیعی ارتباطات همیشه مهم بوده‌اند، خواه به صورت کوه‌ها، دریاها، صحراها باشند یا صرفاً بُعد مسافت. این امر از نظر تاریخی هم مهم بوده است؛ از این جهت که راه‌های نامناسب و تکنولوژی محدود به این معنا بود که تحرّک جغرافیایی محدود بود و اجتماعات در درون یک جامعه معین از یکدیگر مجزّا بوده‌اند. این امر هنوز در مورد بسیاری از کشورهای جهان سوم درست است.
- **تحولات تکنولوژیک و کاهش موانع طبیعی:** تحولات تکنولوژیک تا آن‌جا موانع ارتباطات را کاهش داده است که مک‌لوهان جهان را «دهکده جهانی» توصیف کرد. تکنولوژی مدرن توسعه رسانه‌های همگانی را تسهیل کرده است، به طوری که اطلاعات را می‌توان ارزان، در پهنه‌ای گسترده و با سرعت بالا انتقال داد تا به مخاطبان بیشتری برسد. برای مثال استفاده از رادیوی ترانزیستوری که به باطری نیاز نداشت، دارای تأثیرات عمیقی بر کشورهای جهان سوم بود. توسعه ماهواره‌های ارتباطی تحولات شگفت‌آورتری داشت، زیرا پخش اطلاعات از طریق ماهواره را نمی‌توان به آسانی کنترل کرد.
- **تأثیر منطقه زمانی** به این صورت است که موجب انزوای بسیاری از اجتماعات در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری شده است. کشورهای ایالات متحده آمریکا، کانادا و شوروی سابق به ترتیب با چهار، پنج و یازده منطقه زمانی شبکه‌های ارتباطی را چندپاره کرده‌اند. برنامه‌های رادیو و تلویزیون و هم‌چنین توزیع روزنامه به طور همزمان پخش نمی‌شود و این موجب پیدایش شبکه‌های ارتباطی چندپاره در این کشورها با تأکید بر ایستگاه‌های محلی شده است. در این کشورها یکی یا دو روزنامه در سطح ملی وجود دارد؛ ایالات متحده و کانادا روزنامه ملی به مفهوم اروپایی ندارند.
- **تأثیر توسعه اقتصادی بر ارتباطات سیاسی:** الگوهای ارتباطات ممکن است از توسعه اقتصادی تأثیر بپذیرند. کشورهای کمتر توسعه یافته معمولاً دارای شبکه‌های ارتباطی چندپاره و محلی هستند، اما توسعه اقتصادی به توسعه گسترده‌تر رسانه‌های همگانی و اتکای بیشتر سیاست‌مداران و مردم به رسانه‌های همگانی منجر می‌گردد. بنابراین مردم بیشتری به همان کانال‌ها دسترسی می‌یابند و پیام‌ها را دریافت می‌کنند و این امر به گرایش بیش‌تر در جهت یک‌نواختی بیشتر در الگوهای ارتباطی منجر می‌شود. این امر ممکن است به وسیله عوامل اجتماعی - فرهنگی مانند میزان سواد و میزان برخورداری یک جامعه از زبان مشترک یا زبان گسترده تعدیل گردد.
- **عوامل سیاسی:** در میزانی که شبکه ارتباطات تابع کنترل سیاسی حکومت است، تأثیر می‌گذارد؛ رسانه‌های همگانی خاصاً در جوامع توتالیتری تابع میزانی از سانسور است.

- نتیجه‌گیری: تاکنون مدل پذیرفته شده‌ای از ارتباطات وجود ندارد؛ دلیل اصلی آن: کثرت تعداد متغیرها و پیچیدگی روابط متقابل میان آن‌ها. جامع‌ترین مدل، مدل مالستیک است.
- مدل مالستیک: ویژگی‌های شخصی و اجتماعی ارتباط‌گر و گیرنده پیام را در بر می‌گیرد (از یک طرف خودانگاره و شخصیت و از طرف دیگر محیط اجتماعی و سازمانی را در نظر می‌گیرد)؛ نقش دروازه‌بانی و محدودیت‌های رسانه‌ای؛ انگاه‌های متقابل میان ارتباط‌گر و گیرنده پیام؛ پیش‌بینی بازخورد از سوی گیرنده پیام به ارتباط‌گر.

فصل نهم: افکار عمومی و جامعه

تعریف افکار عمومی

● تعریف:

● استاد رمضان نرگسی: داشتن عقیده مشابه در قشر وسیعی از جامعه و فقدان عقیده مخالف جدی در مابقی جامعه.

● کتاب: «عقیده، محتوای آگاهی فرد است، بدون هیچ گونه داوری درباره درستی یا نادرستی آن». افکار عمومی درباره موضوعات خاص، مجموع عقاید همه افراد در یک جامعه معین است.

● ۲ گرایش:

● افکار عمومی یک چیز یا تقریباً یک موجود انسانی واحد است اما در اکثر موارد عقائد درباره یک موضوع خاص متفرق و متشتت است

● هرکس درباره هر چیزی عقیده‌ای دارد اما برخی افراد درباره بسیاری از مسائل عقیده‌ای ندارند

● ۲ نکته:

● عقیده ممکن است درست / نادرست باشد؛ جهل نسبی مانع عقیده داشتن نمی شود و عقیده بر همان چیز تعلق می گیرد که شخص گمان می کند درست است نه آنچه واقعاً درست است

● شاهد نشان می دهد: هنگامی که اطلاعات اضافی به پاسخگویان داده می شود، عقائدشان تغییر می کند

● اقسام افکار عمومی از جنبه درازمدت و کوتاه مدت و رابطه داشتن با عقائد کلی تر:

● ۱. عقاید کارشناسی: کسانی که در حوزه عقاید مربوط، متخصصان شناخته شده هستند. (نخبگان)

● ۲. عقاید آگاهانه: کسانی که آگاهی یا آشنایی معقول با حوزه عقاید مربوط دارند. (افراد مربوط با نخبگان)

● ۳. عقاید تأثیر پذیرفته: کسانی که از مسأله یا موضوع مربوط مستقیماً تأثیر پذیرفته اند. (رسانه‌ای و همگانی شدن حتی غیرمرتبط با نخبگان؛ این قسم، افکار عمومی است)

● ۴. افکار عمومی به طور کلی: هر کسی که در هیچ کدام از گروه‌های بالا قرار نمی گیرد.

ویژگی‌های افکار عمومی

• لین و سیرز: ۴ ویژگی افکار عمومی

- ۱. جهت: در درون یک گروه یا بخش خاصی از عقاید، ممکن است عقاید درباره مسأله‌ای متفق باشند، اما اینکه آیا این امر درباره هر مسأله‌ای درست است یا نه، قابل تردید است، اگرچه نسبتی که دارای دیدگاه معینی است ممکن است بسیار بزرگ باشد. همچنین محتمل است که در افکار عمومی به‌طور کلی، دست‌کم تعدادی از پاسخ‌های «نمی‌دانم» وجود داشته باشد.
- ۲. شدت: به این واقعیت اشاره دارد که بعضی از افراد شدیدتر از دیگران دارای عقاید خاصی هستند که احتمال آن‌را که بر اساس آن عقاید دست به عمل بزنند بیشتر می‌کند.
- ۳. برجستگی: برجستگی شبیه شدت است، از این نظر که برجستگی نیز شدت عقاید را اندازه‌گیری می‌کند، اما به اهمیت نسبی عقایدی که یک فرد یا گروهی از افراد دارند، مربوط می‌شود. همان‌طور که بعضی افراد احساس شدیدتری در مورد مسائل معینی دارند، همین‌گونه درباره یک مسأله در مقایسه با مسأله‌ای دیگر نیز احساس شدیدتری خواهند داشت.
- ۴. همسازی: به رابطه بین عقاید مربوط می‌شود، اما بر میزانی که داشتن یک عقیده با داشتن عقیده‌ای دیگر همساز است، متمرکز می‌گردد. افراد ممکن است عقائد ناهم‌ساز و متناقض که ناشی از جهل و نادانی است داشته باشند. (تائید یک لایحه به‌طور کلی و عدم تائید مواد آن)
 - چرا ناهم‌سازی در مورد قضیه‌ای در افکار عمومی تشکیل می‌شود؟
 - استاد: برای این‌که مردم در برخی موارد به صورت کلی موافقت می‌کنند اما از جزئیات اطلاع کافی ندارند.
 - کتاب: تقریباً به‌طور مسلّم می‌توان گفت که بیشتر ناهم‌سازی‌ها به وسیله کسانی صورت می‌گیرد که اطلاع دقیقی در مورد آن ندارند و چنان‌چه اطلاعات بیشتر یا متفاوت ارائه گردد، ممکن است عقاید تغییر کند.
 - هرگاه عقیده‌ای به عمل تبدیل گردد، از آن‌جا که برجستگی مطرح خواهد گردید امکان ناهم‌سازی حتماً افزایش می‌یابد.
- خلاصه: عقیده، امری پیچیده است هنگامی که به فرد محدود می‌شود و پیچیده‌تر است زمانی که به‌طور جمعی به‌صورت افکار عمومی در نظر گرفته شود.

شکل‌گیری افکار عمومی

- چایلدز: عقائد ناشی از طبیعت شخص است و آن نیز حاصل کنش متقابل فرد و محیط است. در توضیح باید رابطه شکل‌گیری عقائد را با اجتماعی شدن سیاسی و رابطه متقابل آن با آگاهی، ارزش و نگرش بررسی شود.
- آگاهی - مانند اجتماعی شدن سیاسی - به اطلاعات درباره پدیده‌های گوناگون تعریف شده است که شامل آگاهی از مسائلی که گمان می‌رود واقعیت است نیز می‌شود.
- ارزش‌ها به باورهای اساسی یا دیدگاه‌های کلی فرد درباره موضوعاتی مانند آزادی، بازار آزاد، لیبرالیسم، کمونیسم و ... تعریف می‌شوند و ارتباط محکمی با ایدئولوژی دارد.
- نگرش: عقائد مربوط به موضوعات ویژه مانند یک پیشنهاد سیاسی معین
- این ۳ متغیر باید با ۲ عامل اصلی دیگر یعنی شخصیت و تجربه فرد ارتباط داده شود
- مدل شکل‌گیری افکار عمومی: نگرش‌ها یا عقاید معین محصول فرآیند اجتماعی شدن و شخصیت و تجربه فرد از یک طرف و عوامل ویژه مربوط به مسائل خاص از طرف دیگر هستند. بنابراین اجتماعی شدن، شخصیت و تجربه، محیطی را به وجود می‌آورد که فرد را قادر می‌سازند نسبت به مسائل معینی واکنش نشان دهد و نگرش‌ها یا عقایدی را شکل بدهد. اما این که آیا فرد نسبت به مسأله‌ای معین واکنش نشان می‌دهد یا نه، ممکن است به سه عامل بستگی داشته باشد:

• (۱) آیا مسأله به آگاهی فرد رسانده شده است؟

■ از میان این عوامل، نخستین عامل معمولاً تعیین‌کننده دستور کار سیاسی یا تعیین اولویت‌های مسائلی که باید درباره آن‌ها تصمیم‌گیری شود، نامیده می‌شود و تعیین‌کنندگان اصلی دستور کار سیاسی «احزاب سیاسی» هستند که آشکارتر از همه از طریق بیانیه‌های انتخاباتی‌شان، اما در عمل پیوسته مسائل را در برابر مردم مطرح می‌سازند و می‌کوشند از این کار سود ببرند. احزاب همچنین یک دستور کار کلی را تنظیم می‌کنند و یک سلسله مسائل را به صورت برنامه‌ای منسجم ترکیب می‌کنند، اما تعیین‌کنندگان دیگر و به‌طور قابل ملاحظه‌ای گروه‌های فشار توجه خود را بر مسائل ویژه و برنامه واحد متمرکز می‌سازند. رسانه‌ها نیز تا اندازه‌ای با تبلیغ فعالیت‌های احزاب و گروه‌های فشار و همچنین با مطرح کردن مسائل و مجبور کردن این احزاب و گروه‌های فشار به پاسخ‌گویی یا آگاه‌شدن از آن مسائل، نقش عمده‌ای در تعیین دستورکار بازی می‌کنند. در عین حال، از یاد نبردن جنبه‌های منفی تعیین دستورکار نیز مهم است. مسائل را می‌توان خارج از دستورکار نگه داشت یا از نظر اولویت در مرتبه پائینی قرار داد، به‌طوری که افراد از وجود مسأله ناآگاه می‌مانند یا این که از وجود مسأله‌ای کمتر آگاه می‌شوند.

• (۲) آیا فرد به مسأله علاقه‌مند است؟

- (نفع مادی، عقاید دینی و ایدئولوژی، تحصیل، رسانه‌ها) در این جاست که عامل دوم یا میزان علاقه فرد به یک مسأله معین مطرح می‌گردد. آگاهی از وجود مسأله کافی نیست؛ فرد ممکن است عقیده‌ای نداشته باشد و در مواردی که عقیده‌ای وجود دارد، شدت و برجستگی نقش اساسی پیدا می‌کنند. همان‌طور که گفتیم در بسیاری مسائل پاسخ «نمی‌دانم» وجود دارد، اما در مواردی که فرد از مسأله تأثیر می‌پذیرد یا در آن ذی‌نفع است، احتمال بودن در گروه پاسخ‌های «نمی‌دانم» کاهش می‌یابد. به همین ترتیب هرچه افراد درباره مسأله‌ای بیشتر بدانند، بیشتر احتمال دارد که درباره آن عقیده‌ای داشته باشند. افراد تحصیل کرده بیشتر احتمال دارد که عقیده‌ای داشته باشند.
 - تا افراد کمتر مطلع‌تر و کم‌سوادتر؛ تنها «جهل» مانع داشتن عقیده نیست و مسأله بیشتر ممکن است به دریافت فرد از «واقعیت» های موضوع بستگی داشته باشد تا واقعیت‌های عملی.
- رسانه‌های همگانی بدون تردید نقش قاطعی در شکل‌گیری افکار عمومی بازی می‌کنند، اما هیچ توافقی درباره ماهیت واقعی نقش آن وجود ندارد. دیس مک‌کویل نوع‌شناسی جامعی از آثار رسانه‌ها فراهم آورده است وی می‌پذیرد که سنجش تأثیر دقیق آثار مختلف دشوار است، ممکن است در طول زمان و از یک بخش جامعه به بخش دیگر فرق کند؛ درعین حال، پیچیدگی آثار رسانه‌ها مهم و فراگیر است. در این جدول نوع‌شناسی آثار رسانه‌ها اثر مک‌کویل آمده است.

تغییر یا مقاومت در برابر تغییر در پاسخ به پیام‌هایی که به‌منظور تأثیرگذاری در آگاهی یا رفتار طرح گردیده‌اند	پاسخ فردی
استفاده از رسانه برای دستیابی به یک هدف ترغیبی یا اطلاعاتی درباره یک جمعیت گزینش شده	مبارزه رسانه‌ای
نتایج برنامه‌ریزی نشده قرار گرفتن افراد بسیار در معرض یک محرک رسانه‌ای	واکنش جمعی
نتایج برنامه‌ریزی نشده قرار گرفتن فرد در معرض یک محرک رسانه‌ای	واکنش فردی
ایجاد تغییر برنامه‌ریزی شده به‌منظور توسعه بلندمدت در جامعه	اشاعه در توسعه
انتشار خبر و اطلاعات	توزیع آگاهی
گسترش هم‌نواپی با نظم مستقر و تأکید بر مشروعیت اقتدار موجود	کنترل اجتماعی
یادگیری و پذیرش هنجارهای رسمی، ارزش‌های مورد انتظار در نقش‌ها و وضعیت‌های معین	اجتماعی شدن
تبیین نتایج رویدادهای مهم در جامعه	نتایج رویدادها

تعریف واقعیت	ارائه تفسیرهای ناقص از واقعیت (به همین دلیل، ماهیت رسانه‌ها به «جانب‌داری ندانسته» تعبیر می‌شود)
تغییر نهادی	انطباق برنامه‌ریزی نشده به‌وسیله نهادهای موجود نسبت به تحولات در رسانه‌ها
تغییر فرهنگی	تغییر در الگوی کلی ارزش‌ها، رفتار و نمادها که جامعه یا بخش از آن را مشخص می‌کند

• آیا فرد از مسأله تا چه اندازه اطلاع دارد؟

ارتباطات سیاسی و افکار عمومی

- بدون ارتباطات، نه تنها سیاست بلکه جامعه نیز وجود نخواهد داشت. نکته اینجاست که در زمینه ارتباطات سیاسی و افکار عمومی مدل مناسب وجود ندارد؛ نیز روشن نیست که چگونه نگرش‌های سیاسی با نگرش‌های دیگر سازگار می‌شوند (نه به‌صورت نظری و نه به‌صورت تجربی) و همان‌طور که رفتار سیاسی از رفتار اجتماعی تفکیک‌ناپذیر است نگرش‌های سیاسی از نگرش‌های اجتماعی نیز درهم تنیده هستند

فصل دهم: ایدئولوژی و جامعه

ایدئولوژی چیست؟

- ابداع توسط فیلسوف فرانسوی دستوت دوتریسی در قرن ۱۹: علم اندیشه‌ها
- کاربرد گسترده پیدا کردن پس از مرگ مارکس: آگاهی دروغین (مارکس و انگلس)
- مانهایم: سبک‌های اندیشه درباره پدیده‌های اجتماعی؛
- پارسونز: یک نظام اعتقادی که اعضای یک جمع در آن اشتراک دارند و نیز طرحی تفسیری در نظر می‌گرفت که گروه‌های اجتماعی از آن استفاده می‌کنند تا جهان را برای خود فهم‌پذیر سازند؛
- گیرتس: ایدئولوژی یکی از چند نظام نمادی فرهنگی است که نظام‌های دیگر آن عبارت‌اند از: نظام مذهبی، نظام زیبایی‌شناختی، نظام علمی. ایدئولوژی نقش بی‌طرف دارد؛
- بنابراین دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه مارکسیستی (اندیشه طبقه حاکم و دیدگاه‌هایی درباره جهان) و دیدگاه غیرمارکسیستی؛ طبق معنای غیرمارکسیستی، ایدئولوژی را نباید مرادف فلسفه دانست، به ۲ دلیل:
 - فلسفه بسیار کلی‌تر است و تفکر درباره تفکر است و فلسفه شامل معرفت‌شناسی، اخلاق، متافیزیک می‌شود
- ایدئولوژی با عمل در ارتباط است و گفته‌اند: ایدئولوژی تبدیل اندیشه‌ها به اهرم‌های اجتماعی است.
- علامه مصباح: نوعی جهان‌بینی فرد نسبت به جهان، فرد و رابطه انسان با جهان است، در حالیکه در نظر دیگران ایدئولوژی محدود به جامعه و سیاست است.

ویژگی‌ها و کارکردهای ایدئولوژی

• چهار ویژگی هر ایدئولوژی:

- ۱. داشتن یک عقیده یا اندیشه خاص به داشتن یک یا چند عقیده دیگر وابسته است؛
- ۲. این‌گونه اعتقادات کم و بیش وضوح، انسجام و همسازی درونی خواهند داشت؛

- ۳. این اندیشه و باورها ممکن است دیدگاه‌های مربوط به طبیعتِ نژاد انسانی را منعکس نمایند، مانند طبیعت خودخواهانه، همکارانه، عقلانی، فردگرایانه، اشتراکی یا اجتماعی؛
- ۴. اینگونه باورها ممکن است با یک وضعیت اجتماعی خاص یا مجموعه ترتیباتی در ارتباط باشند که برای رسیدن به آن‌ها باید تلاش کرد، باید آن‌ها را به دست آورد و حفظ کرد.
- کارکردهای ایدئولوژی:
 - ایدئولوژی بازتابی از شخصیت است که نیازهای روانی فرد را برآورده می‌کند
 - شیوه‌ای که گروهی خواسته‌های خود را بیان و موقعیت خود در جامعه را درک می‌کنند
 - هر دو کارکرد فوق را انجام می‌دهد و بنابراین کارکردهای زیر را می‌توان به ایدئولوژی نسبت داد:
 - ۱. فراهم کردن تصویری از جهان برای فرد؛
 - ۲. فراهم کردن تصویری «مرجّح» از جهان به طور ضمنی یا آشکار؛ (فرد ترجیح می‌دهد که جهان چگونه باشد)
 - ۳. فراهم کردن یک وسیله هویت در جهان برای فرد؛ (اجازه دادن به فرد برای اینکه جایگاه مناسب خود را در جامعه بیابد)
 - ۴. فراهم کردن وسیله‌ای برای واکنش نشان دادن نسبت به پدیده‌ها. (امکان دادن به فرد برای این که به آن چه رخ می‌دهد و آن چه گفته می‌شود، پاسخ دهد)
 - ۵. فراهم کردن یک راهنمای عمل برای فرد، به ویژه اینکه چگونه وضعیت را به همان حالت حفظ کند یا به حالتی مرجّح تغییر دهد.

دیدگاه مارکسیستی ایدئولوژی

- ایدئولوژی از نظر مارکس یک امر منفی است، چراکه مارکس ایدئولوژی را تحریف واقعیت برای توجیه منافع طبقه مسلط می‌داند، به عبارت دیگر طبقه حاکم، منافع خود را به عنوان منافع مشترک همه جامعه معرفی می‌کند.
- رابطه بین شیوه تولید و اندیشه‌های رایج در جامعه: مارکس می‌گوید: شیوه تولید حیات مادی، فرآیند کلی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را تعیین می‌کند؛ این آگاهی انسان‌ها نیست که وجود آن‌ها را مشخص می‌کند، بلکه وجود اجتماعی آن‌ها است که آگاهی آن‌ها را مشخص می‌کند.
- ایدئولوژی از نظر نومارکسیست‌ها منفی نیست، بنابراین گرامشی و آلتوسر ایدئولوژی را وسیله تسلط طبقه فرادست می‌دانند، اما در عین حال آن‌را لازمه زندگی می‌شمارد که در همه تجلّیات زندگی فردی آشکار است.
- گرامشی: ایدئولوژی زمینی است که انسان‌ها بر روی آن حرکت می‌کنند و از موقعیت خود آگاهی کسب می‌کنند

- آلتوسر: سیمان نامرئی به هم پیوستگی اجتماعی است

ایدئولوژی، فرهنگ سیاسی و تز پایان ایدئولوژی

- فرهنگ سیاسی را نباید مترادف با ایدئولوژی در نظر گرفت؛ زیرا از دو جهت با هم متفاوت هستند:
- ۱. فرهنگ سیاسی کلی‌تر از ایدئولوژی در نظر گرفته می‌شود و با این که ممکن است ایدئولوژی خاصی را منعکس کند، معمولاً شامل اندیشه‌ها و ارزش‌هایی خارج از آن ایدئولوژی است؛
- ۲. فرهنگ سیاسی با میزان صراحت، انسجام و همسازی درونی بیشتر یا کمتر مشخص نمی‌شود، بلکه ممکن است شامل عناصر متناقض یا هم‌ستیز باشد، آن گونه که با وجود سنت‌های اجتماعی و سیاسی مختلف نشان داده می‌شود.
- چگونه فرهنگ سیاسی به معنای ایدئولوژی به کار می‌رود؟ و چگونه به تز پایان ایدئولوژی ختم می‌شود؟

- در یکی از تعاریف متعدد فرهنگ سیاسی، آلموندو و ربا تعریفی ارائه می‌کند که می‌تواند به منزله ایدئولوژی نیز به کار رود: «گرایش‌های مشخصاً سیاسی، نگرش نسبت به نظام سیاسی و بخش‌های گوناگون آن و نگرش نسبت به نقش خود در این نظام». نظریه‌های مارکسیستی در یک چیز اشتراک دارند. هردو رفتار سیاسی را محصول مجموعه اندیشه‌های رایج در نظر می‌گیرند.
- دیدگاه توسعه‌گرای سیاست که نظریه‌پردازانی مانند آلموندو و ربا ارتباط نیرومندی با آن داشتند، بر آن بود که همه جوامع در مراحل مختلف بر روی یک زنجیره توسعه اقتصادی و سیاسی قرار دارند که در نهایت به جوامع دموکراتیک منجر می‌شود. ایدئولوژی‌ها و بحث‌های روشنفکرانه قدیمی قرن نوزدهم به سر آمده‌اند، دولت‌های نوحاسته آسیا و آفریقا اندیشه‌های تازه‌ای با جاذبه‌ای متفاوت برای مردم خود به وجود می‌آورند. این اندیشه‌ها مانند صنعتی شدن، نوسازی، پان‌عربیسم، رنگ و ناسیونالیسم هستند. چنین استدلال می‌شد که در بیشتر جوامع صنعتی پیشرفته، تکنولوژی و نوسازی عمر اندیشه‌های قدیمی و سنتی را به سر آورده‌اند و بنابراین، این اندیشه‌ها حقیقت و قدرت ترغیبشان را از دست داده‌اند، آن چه در این جوامع پدید آمده بود، یک وفاق دموکراتیک بود که با توافق درباره هدف‌ها و عدم توافق درباره وسایلی که باید برای دستیابی به آن هدف‌ها به کار برده شوند، مشخص می‌گردید.

تز پایان ایدئولوژی:

- ارائه‌دهندگان اصلی: ادوارد شیلز، ریمون آرون، لیپست و بیشتر از همه دانیل بل در کتاب پایان ایدئولوژی

- لیپست: کشورهای درحال توسعه تحت تأثیر نوسازی سرانجام‌از الگوی ایدئولوژیک واحدی پیروی خواهند کرد
- دانیل‌بل: معتقد به پایان ایدئولوژی بود نه پایان اندیشه‌ها و آرمان‌ها به‌عنوان نیرویی در سیاست و جامعه؛ اگر بنا باشد یک نظم اخلاقی بدون اجبار و فریب وجود داشته باشد؛ در آن صورت باید از کوتاه‌بینی نسبت به منافع درگذرد و شور و هیجان را رام کند و این شکست ایدئولوژی است
- تز پایان ایدئولوژی خود می‌تواند یک ایدئولوژی باشد. از این دیدگاه، تز پایان ایدئولوژی وضعیتی پیدا می‌کند شبیه وضعیّت مارکسیسم از این جهت که یا باید یک ایدئولوژی در نظر گرفته شود یا یک حقیقت. تضاد ایدئولوژیک ممکن است کاهش یافته باشد یا از میان رفته باشد، اما اهمیت اندیشه‌ها و ارزش‌ها در سیاست به هیچ وجه کاسته نشده است. حتی اگر پذیرفته شود که ارزش‌های دموکراتیک لیبرالی «حقیقت» هستند، این امر مانع از ظهور یک رویارویی ایدئولوژیک در آینده نمی‌شود. بنیادگرایی اسلامی را می‌توان دقیقاً به مثابه یک چنین رویارویی دید، به‌ویژه در ادعای این که بی‌گمان «حقیقت» است.
- هیملستراند: تز پایان ایدئولوژی واقعاً نمی‌خواهد بگوید ایدئولوژی مرده است، بلکه منظور این است که ایدئولوژی دیگر اساس عمل سیاسی و تضاد نیست؛ تضاد بر سر مسائلی مانند حقوق و مزایا و قیمت اجناس است و درباره ماهیت واقعی جامعه تضادی وجود ندارد (غیرسیاسی شدن جامعه) و معتقد است **غیرسیاسی شدن** جامعه وقتی رخ می‌دهد برجستگی پائین و گسستگی بالا باشد (برجستگی: اهمیت ایدئولوژی در تضاد سیاسی؛ گسستگی کارکردی: تضاد سیاسی، ایدئولوژی را در عمل منعکس می‌کند [این، همان رویکرد دوبرعده‌ای هیملستراند است]). در اینجا ۴ حالت پدید می‌آید:
 - غیرسیاسی شدن حقیقی: برجستگی پائین و گسستگی بالا؛ ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰
 - غیرسیاسی شدن غیرحقیقی: برجستگی ایدئولوژی پائین و گسستگی کارکردی پائین؛ بریتانیا در دهه ۱۹۵۰
 - نفی غیرسیاسی کردن: برجستگی زیاد ایدئولوژی و گسستگی کارکردی پائین؛ شوروی استالین و ایران [آیت الله] خمینی
 - نیمه غیرسیاسی شدن: برجستگی ایدئولوژیکی زیاد و گسستگی کارکردی زیاد؛ آلمان نازی

ایدئولوژی، ارزش‌ها و نگرش‌ها

- ۳ دیدگاه درباره نقش ایدئولوژی:

- دیدگاه مینیمالیستی (حداقلی): میزان آگاهی افراد اندک است، اندیشه‌های سیاسی را به کار نمی‌برند و یا حتی آن را درک نمی‌کنند، ترجیحات سیاسی ناپایداری دارند که اغلب با یکدیگر ناسازگارند. (شواهد بسیاری در تأیید دیدگاه حداقلی وجود دارد اما این دیدگاه بر همه افراد منطبق نیست (کلیت ندارد، مثلاً سیاست‌مداران از این حوزه خارج هستند) پس بهتر است گفته شود اکثر افراد به دیدگاه حداقلی گرایش دارند
- دیدگاه ماکسیمالیستی (حداکثری): افراد، مجموعه اقدامات منسجمی دارند که از آن یک یا چند ایدئولوژی به وجود می‌آید.
- اسنایدرمن و تتلاک: هر دو دیدگاه صحیح است و مکمل یکدیگر هستند؛ توده مردم ایدئولوژی‌های سیاسی را نمی‌فهمند ولی بخش قابل توجهی از آنان یکی از این ایدئولوژی‌ها را بر دیگری ترجیح می‌دهند؛ تمایلات و بیزاری‌های افراد از افراد دیگر و سازمان‌ها برحسب ایدئولوژی بیان نمی‌شود اما از نظر تحلیلی می‌تواند به طور معقول یک موضع ایدئولوژیک فرض شود. مردم در پاسخگویی به سؤالات می‌توانند خود و احزاب را بر حسب ایدئولوژی مشخص کنند.
- ایدئولوژی چه رابطه‌ای با ارزش‌ها و نگرش‌های افراد دارد؟ میزان آگاهی سیاسی افراد و ترجیحات سیاسی آن‌ها، وفاداری به نوع خاصی از ایدئولوژی را تأمین می‌کند و اگر ایدئولوژی بر اساس منافع گروه‌های خاص یا تحریف واقعیت استوار باشد، احتمال فروریختن آن در طول حیات فرد بسیار زیاد است.
- ایدئولوژی و جامعه: رابطه پیچیده‌ای است به‌ویژه رابطه میان ایدئولوژی و رفتار بلندمدت و کوتاه‌مدت؛ دلیل: ایدئولوژی و واقعیت به‌ندرت با هم هماهنگ می‌شوند؛ ایدئولوژی در چندین سطح عمل می‌کند: بالاترین سطح: شکل‌دهی به رفتار کسانی که به‌صورت فعال در سیاست حضور دارند؛ برای کسانی که در آرزوی دستیابی به قدرت هستند ایدئولوژی اغلب منسجم‌ترین شکل خود است؛ برای کسانی که قدرت را در دست دارند ایدئولوژی با نیاز به سازش معتدل می‌شود.

فصل یازدهم: انقلاب

۶ ویژگی انقلاب

- تغییر ارزش‌ها یا اسطوره‌های جامعه
- تغییر ساختار اجتماعی
- تغییر نهادها
- تغییرات در تشکیل رهبری یا در اعضای گروه نخبه یا ترکیب طبقاتی آن
- انتقال غیرقانونی یا غیرمشروع قدرت
- حضور یا تسلط رفتار خشن

دیدگاه مارکسیستی انقلاب

- مارکس و انگلس: انقلاب، نتیجه غیرقابل اجتناب تضاد بین شیوه‌های مختلف تولید و طبقاتی است که به وسیله آن‌ها به وجود می‌آید
- مارکس: شیوه تولید، ساختار روابط اجتماعی بین طبقات را در جامعه معین می‌کند و اساساً در هر جامعه‌ای ۲ طبقه وجود دارند: طبقه حاکم، طبقه استثمارشده. استثمار کردن طبقه دوم به بیگانگی کارگران منجر می‌شود و این بیگانگی از استثمار شدن آگاهی را به دنبال دارد و سرانجام به انقلابی کارگری جهانی ختم می‌شود که طی آن بساط سرمایه‌داری جمع می‌شود. بنابراین، انقلاب جزئی از نظم طبیعی امور است.
- مارکسیست‌های بعدی:
 - گرامشی: سرکردگی؛ تسلط یک طبقه اجتماعی از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی
 - تروتسکی: انقلاب جهانی؛ یاری دادن به ترویج انقلاب‌هایی به رهبری کمونیست‌ها در کشورهای دیگر، انقلاب دائمی
 - استالین: سیاست سوسیالیسم در یک کشور برای حفظ انگیزه انقلابی
 - مائوتسه دونگ: انقلاب چریکی متکی به دهقانان، انقلاب دائمی

دیدگاه غیرمارکسیستی انقلاب

- شباهت با مارکسیست‌ها: انقلاب جزئی طبیعی از نظام امور است؛ تفاوت: انقلاب اجتناب‌ناپذیر نیست.
- مراحل مشترک انقلاب‌ها:
 - جنبش‌ها و رویدادهای اولیه
 - تغییر ناگهانی خشن
 - دوره وحشت
 - دوره عقب‌نشینی محدود
- کریچی در بررسی شش انقلاب: ریخت‌شناسی انقلاب‌ها
 - مرحله آغاز: حرکات اطلاع‌طلبانه در درون بخشی از نخبگان فرهنگی جامعه که به کناره‌گیری روشنفکرانی که قصد تغییر دارند منجر می‌شود
 - مرحله نهادی شدن: گرفتن بعضی از ساختارهای اجتماعی و سیاسی موجود برای ساختن یک پایگاه قدرت جهت اجرای اصلاحات
 - مرحله انقباض: در صورتی است که رژیم تلاش کند فرآیند نهادی شدن را متوقف کند، انقلاب وارد مرحله انقباض می‌شود که ممکن است انقلاب به فرآیندی آشکار تبدیل شود
 - مرحله انفجار: تغییرات ناگهانی خشن مانند جنگ داخلی
 - مرحله نوسان: اختلافات میان گروه‌های ایدئولوژیک جهت کسب قدرت
 - مرحله رهگیری: یکی از قدرت‌های رقیب، قدرت را به دست می‌گیرد
 - مرحله استحکام‌بخشی: چنگ انداختن محکم‌تر به قدرت از طریق دیکتاتوری انقلابی
 - وارونگی: گسترش منابع در دسترس رژیم انقلابی را تحت فشار قرار داده و به عقب‌نشینی محدود از آرمان‌های انقلابی یا وارونگی مجبور می‌کند
 - سازش بازگشت: وارونگی منجر به بازگشت جزئی رژیم پیش از انقلاب می‌شود و ضدانقلابیون فشار بیشتری برای کسب امتیازات بیشتر وارد می‌کنند
 - تحکیم: اوج فرآیند انقلابی است که طی آن تغییرات انقلابی تثبیت می‌شود و تغییر آشکاری در ایدئولوژی و ساختار سیاسی - اجتماعی و اقتصادی رخ می‌دهد
 - نکات:
 - هر انقلابی دقیقاً یک فرآیند یکسان را طی نمی‌کند؛ برخی مراحل ممکن است تکرار شود و زمان طولانی را به خود اختصاص دهد و یا اینکه برخی انقلاب‌ها کامل نباشند و همه مراحل که کریچی گفت را نداشته باشند
- کریچی: ۲ نوع انقلاب:

- انقلاب‌های عمودی: انقلاب‌هایی که در نتیجه نیروهای درون جامعه رخ می‌دهند؛ انقلاب انگلیس، فرانسه و روسیه
- انقلاب‌های افقی: انقلاب‌هایی که در نتیجه نیروهای بیرون جامعه رخ می‌دهند؛ انقلاب اسپانیا، آمریکا و بیشتر انقلاب‌های قرن ۱۹ امریکای لاتین و جهان سوم که در این انقلاب‌ها از یک قدرت خارجی رها شده و به قدرت خارجی دیگری متوسل می‌شدند

علل انقلاب

- اسکاچپل: انقلاب فرانسه، روسیه و چین با ترکیب سه تحول به‌وجود آمدند:
 - سقوط یا ناتوانی دستگاه‌های اداری که ناشی از فشارهای خارجی است
 - شورش‌های گسترده دهقانی که مانع از حمایت اقتصادی و برقراری نظم توسط دولت می‌شود
 - جنبش‌های سیاسی نخبگان حاشیه‌ای (وکلاهای دادگستری، معلمان، دانشجویان و ...) که پیش‌تاز یک گروه رادیکال بودند
- علل انقلاب:
 - علل کلی:
 - اقتصادی: تغییر در قدرت اقتصادی و نارضایتی از آن
 - اجتماعی - فرهنگی: نارضایتی به دلایل قومی، زبانی، مذهبی، منطقه‌ای
 - ایدئولوژیک: ظهور ایدئولوژی‌های جدید و رویارویی با ایدئولوژی حاکم
 - علل ویژه:
 - تقاضاهای مصرانه از سوی بخشی از جامعه که گروه نخبه حاکم مایل به برآوردن آن‌ها نیست
 - اختلاف آشکار درون گروه نخبه حاکم در جهت امتیاز دادن به مخالفین یا مقاومت در برابر آنان
 - اعتبار ایدئولوژی رژیم با عملکردش در برابر تقاضاها تقلیل می‌یابد
 - از دست دادن گسترده مشروعیت به‌وسیله گروه نخبه حاکم
 - از دست دادن گسترده کنترل سیاسی به‌وسیله رژیم
- دیدگاه کارکردگرایانه: انقلاب هنگامی رخ می‌دهد که ساختارهای اجتماعی تحلیل روند یا میان بخش‌های مختلف جامعه عدم تعادل وجود داشته باشد
- جانسون: دگرگونی انقلابی نتیجه ناهماهنگی میان ارزش‌های جامعه و محیط آن است که آن را کژکارکرد چندگانه می‌نامید

- دیدگاه روانشناسانه: علت اصلی انقلاب‌ها، رابطه میان انتظارات مردم (خاصاً انتظارات اقتصادی) و واقعیت است
- دوتوکویل: انقلاب هنگامی رخ می‌دهد که جامعه در وضعیت اقتصادی روبه بهبود باشد
- احتمال وقوع انقلاب هنگامی بیشتر است که به دنبال یک دوره طولانی از پیشرفت اقتصادی یک دوره کوتاه وارونگی شدید پدید آید.

فصل دوازدهم: نظریه توسعه و نوسازی

همه نظریه‌های انقلاب نمی‌توانند همه تغییرات در جامعه را تبیین کنند

مکتب توسعه سیاسی

- جان کلام مکتب توسعه سیاسی: همه جوامع از مراحل پی‌درپی توسعه سیاسی می‌گذرند که در طی آن جوامع ابتدایی سنتی به جوامع مدرن صنعتی تبدیل می‌شوند. در این جوامع این ویژگی‌ها وجود دارد:
 - تخصصی شدن فزاینده کارها
 - تغییر نگرش‌های محلی و قبیله‌ای به نگرش‌های عام‌گرایانه و ملی
 - تغییر منزلت اجتماعی مبتنی بر سنت و پایگاه انتسابی به شایستگی و پایگاه اکتسابی
- بایندر: توسعه بر ۳ متغیر و ۵ بحران دارد:
 - متغیرها:
 - تمایز: تخصصی شدن تدریجی نقش‌ها، حوزه‌های نهادی و ارتباطات در جامعه
 - برابری: توسعه شهروندی ملی، نظم قانونی عام‌گرایانه و هنجارهای پیشرفت فردی
 - ظرفیت: توانایی نظام سیاسی برای برانگیختن دگرگونی و کنترل تنش‌های حاصل
 - بحران‌ها:
 - هویت: تضاد بین احساسات ملی توده‌ها و نخبگان، بین وفاداری‌های قومی و منطقه‌ای و وفاداری‌های ملی
 - مشروعیت: ادعاهای متضاد نسبت به قدرت یا رد ادعای یک حاکم یا گروه حاکم نسبت به قدرت
 - مشارکت: تضاد بین تقاضاهای توده‌ها برای مشارکت سیاسی و مقاومت نخبگان در برابر آن
 - نفوذ: فشار بر نخبگان برای انجام تغییرات بنیادین نهادی و ساختاری و یا تغییرات سیاسی دیگر
 - توزیع: تضاد در مورد منابع، ایدئولوژی و دگرگونی محیطی

■ بحران فقدان هم‌بستگی میان گروه‌های مختلف و متنوع سیاسی

مکتب ملت‌سازی

- کوشش برای وارد کردن ارزش‌ها در فرآیند توسعه و به‌ویژه در تطبیق بر جوامع جهان سوم
- ناسیونالیسم اروپایی با تأکید بر پیوندهای قومی، زبانی و مذهبی و ... عامل مهمی در توسعه دولت‌های اروپایی بوده است (ایتالیا و آلمان)
- ناسیونالیسم در جهان سوم هم اثرگذار بوده است و رهبران سیاسی به اسم پیشرفت ملی پیروان خود را بسیج کرده‌اند و نمادهای هویت ملی (هویت ملی، پرچم، سرود ملی) بخشی از این فرآیند بسیجی بوده است، سیاست‌های ملی کردن صنایع، بومی کردن نیروی کار نیز بخشی از این اقدامات هستند. نکته اینجاست که ملت‌سازی به رحمت می‌تواند تغییرات اجتماعی را تبیین کند زیرا شواهد چندان بر وجود یک هویت ملی نیرومند وجود ندارد

مکتب نوسازی

- دگرگونی اجتماعی یک فرآیند خطی و شامل تبدیل جوامع کشاورزی سنتی به جوامع صنعتی مدرن است
- روستو: مراحل رشد اقتصادی
 - جامعه سنتی: مرحله سنتی که در آن تغییرات خیلی کند است.
 - پیش‌شرط‌های جهش (مرحله شرایط مقدماتی برای خیز): با تغییر در ارزش‌ها، ظهور نیروهای کارفرمایی جدید، گسترش بازارها، توسعه صنایع جدید تغییرات شروع می‌شود.
 - جهش (مرحله خیز): ایجاد یک نیروی محرکه مثل یک انقلاب سیاسی یا نوآوری فنی یا فضای مساعد بین‌المللی همراه با صعود قیمت‌ها و تقاضا برای صادرات
 - مرحله حرکت به سمت بلوغ (سرمایه‌گذاری مولد): به دست آوردن سرمایه از طریق ابزارهای مالیاتی یا مصادره اموال یا از نهادهای مالی مثل بانک‌ها، بازارهای سرمایه، فروش اوراق یا بازار بورس یا تجارت خارجی یا سرمایه‌گذاری خارجی. سرمایه‌گذاری مولد ابتدا در یک بخش عمده تولید کارخانه‌ای آغاز و سپس به سرعت به دیگر بخش‌های اقتصادی گسترش می‌یابد.
 - ایجاد جامعه انبوه مصرف: در این مرحله شاهد افزایش فرصت‌های شغلی، رشد درآمد ملی، بالا رفتن تقاضاهای مصرف و شکل‌گیری یک بازار پر قدرت محلی هستیم.
- ارگانسکی: توسعه سیاسی یعنی کارایی فزاینده دولت در بهره‌برداری از منابع انسانی و مادی ملت برای تحقق اهداف ملی. مراحل:

- وحدت ابتدایی: ایجاد و حفظ حاکمیت سیاسی مرکزی جهت تسهیل وحدت اقتصادی؛ شبیه دوره جهش روستو است
 - صنعتی شدن: دگرگونی اقتصاد و شهرنشینی وسیع، ظهور یک گروه نخبه اقتصادی و سیاسی جدید و تحکیم هویت ملی
 - رفاه ملی: شبیه دوره مصرف انبوه روستو است؛ توسعه دولت رفاه و انقلاب خودکار شدن
 - فراوانی: تمرکز عظیم قدرت اقتصادی و سیاسی که موجودیت دولت ملی را تهدید می کند و احتمالاً به جانشینی بلوک های منطقه ای یا قاره ای منجر خواهد شد
 - هانتینگتون: توسعه یعنی توانایی جامعه برای رویارویی با تغییراتی که به وسیله نوسازی به وجود آمده است و باید نهادهای ایجاد شود که فرایند نوسازی را کنترل کنند که می تواند به معنای ایجاد رژیم های توتالی تر و اقتدارگرا باشد
 - اپتر: نوسازی نیازمند ۳ شرط است:
 - نظام سیاسی منطبق با تغییرات جدید
 - ساختارهای اجتماعی انعطاف پذیر
 - چهارچوبی اجتماعی که بتواند مهارت و دانش لازم برای رویارویی با تغییرات تکنولوژیک را فراهم سازد
- ۲ مدل نوسازی
- نظام آزادی بخش دنیوی یا سازش: توزیع قدرت و رهبری کثرت گرایانه، احزاب معامله گر و مصلحت گرا و تأکید بر سازش، مانند ایالات متحده، اروپای غربی و تمام لیبرال دموکراسی ها
 - نظام جمع مقدس یا بسیج کننده: با مذهبیت سیاسی، رهبری شخصی شده یا کاریزماتیک و حزب توده ای واحد؛ مانند نظام های کمونیستی و تمام جهان سوم
 - انتقادات به نظریه های نوسازی:
 - قوم مدارانه و امریکامحور هستند و قابلیت تعمیم بر سایر کشورها را ندارند
 - ۱. ایجاد بحران هویت برای کشورهای جهان سوم: هویت هر ملتی به فرهنگ اوست. با حرکت تمام کشورها در مسیر کشورهای غربی عملاً تلاش می شود که فرهنگ آن کشورها به فرهنگ کشورهای غربی تبدیل شده و از آن جایی که یک فرهنگ ریشه در اعماق تاریخ آن ملت دارد عملاً این کار شدنی نیست، بلکه با تحقیر فرهنگ خودی و افزودن عناصری اصلی فرهنگ بیگانه افراد دچار بحران هویت می شوند.
 - ۲. توصیه به نوسازی ناشی از تعصب نژادی دانشمندان غربی است، چون غالب محققین نوسازی، آمریکایی و اروپایی هستند و بر این اعتقادند که ارزش های فرهنگی غرب طبیعی ترین و بهترین ارزش های دنیا می باشند و این گونه اعتقاد به برتری غرب یک اندیشه نژادپرستانه است.

- ۳. ملاک توسعه و رشد مشخص نیست. بر اساس چه ملاکی کشورهای غربی لقب جوامع پیشرفته را به خود داده‌اند. و چرا تمامی کشورهای دیگر با عنوان عقب‌مانده مورد خطاب قرار می‌گیرند. آیا ملاک کشورهای غربی را همه جوامع قبول دارند؟
- ۴. مفاهیمی نظیر پیشرفته، نوگرا، سنتی، عقب‌مانده، صرفاً برچسب‌های ایدئولوژیک هستند که برای توجیه برتری سیاست غرب مورد استفاده قرار گرفته‌اند.
- ۵. با تأکید بر نوسازی به سبک غربی امکان توسعه متوازن و متناسب با فرهنگ آن جامعه از آن‌ها سلب می‌شود.
- ۶. تفکر نوسازی بر پایه تکامل‌گرایی خطی استوار است درحالی‌که این امر در تاریخ بشر ثابت نشده است و بلکه عکس آن ثابت شده است چراکه یک قرن رشد، ممکن است به سقوط ختم شود مثل وقوع جنگ‌های جهانی بعد از رشد اندیشه انسان‌مداری و لزوم رعایت حقوق بشر و یا رشد اندیشه‌های ضد اخلاقی در جهان غرب امروز.
- ۷. هر کشوری از نظام ارزشی متجانس و همگونی برخوردار است و با ورود فرهنگ غرب، این تجانس و همگونی به هم ریخته و مردم دچار انواع انحرافات و ناهنجاری خواهند شد. زیرا نوسازی توان نابودسازی ارزش‌های سنتی را به طور کامل ندارد و با ورود نوسازی، ارزش‌های نامتجانس و ناهمگون شکل گرفته و مردم در تشخیص خوب و بد دچار مشکل می‌شوند.
- ۸. آیا ارزش‌های سنتی همیشه مانع جریان نوسازی محسوب می‌شود؟ آیا برای رسیدن به پیشرفت حتماً باید ارزش‌های سنتی را کنار بگذاریم؟ درحالی‌که جوامعی مثل ژاپن دیده‌شده که ارزش‌های سنتی در افزایش بهره‌وری نقش محوری داشته است. ([جزوه استاد رمضان‌نرگسی](#))
- انتقادات روش‌شناسی
 - ۱. مباحثات پژوهشگران نوسازی چنان کلی و عمومی است که فرضیات آنان از محدوده‌های زمان و مکان فراتر می‌رود.
 - ۲. تحقیقات انجام‌شده توسط محققین نوسازی فاقد مطالعات تاریخی پسین و پیشین است. آنان به سادگی تحقیقات یک دوره مفروض را تحقیقاتی تاریخی و معتبر برای همه زمان‌ها به حساب می‌آورند و تاریخ همه کشورها را مثل تاریخ اروپا فرض می‌کنند. ([جزوه استاد رمضان‌نرگسی](#))
- انتقادات ایدئولوژیک
 - ۱. دیدگاه نوسازی چیزی بیش از یک ایدئولوژی جنگ سرد نیست که برای توجیه دخالت‌های آمریکا در جهان سوم طراحی شده است؛

- ۲. پژوهشگران نوسازی توجه اندکی به نقش عوامل خارجی نظیر تاریخ استعمار، سلطه شرکت‌های چندملیتی بر اقتصاد این کشورها، الگوهای نابرابر تجارت غرب و کشورهای جهان سوم و ماهیت نظام بین‌الملل داشته‌اند. (جزوه استاد رمضان نرگسی)

نظریه توسعه نیافتگی و وابستگی

- توسعه نیافتگی نشانه سلطه سرمایه‌داری است، بنابراین، جوامع صنعتی پیشرفته مسئول توسعه نیافتگی اقتصادی و سیاسی جهان سوم هستند
- والرشتاین: جهان دارای اقتصاد سرمایه‌داری در مفهوم مارکسیستی است و نیز معتقد است تضاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم تضاد ظاهری و صوری است؛ جهان به سه گروه تقسیم می‌شود
 - جوامع صنعتی
 - جوامع پیرامونی که اقتصادشان بر محور مواد اولیه نهاده شده است
 - جوامع تا اندازه‌ای صنعتی شده پیرامونی که هم بهره‌کش و هم بهره‌ده هستند
- دوسانتوس (نظریه وابستگی): وابستگی وضعیتی است که اقتصاد کشورهای معین به وسیله توسعه و گسترش ناحیه دیگری که دسته اول تابع آن است مشروط می‌شوند؛ جوامع وابسته متکی به صدور محصولات اولیه و مواد خام هستند که بازارهای آن توسط اقتصادهای سرمایه‌داری کنترل می‌شود که خارج از کنترل کشورهای تولید کننده است؛ ۳ مرحله وابستگی:
 - وابستگی استعماری: انحصار تجارت، زمین، نیروی انسانی توسط قدرت استعماری
 - وابستگی مالی - صنعتی: سرمایه‌گذاری جوامع توسعه یافته در زمینه مواد خام و کشاورزی در جوامع توسعه نیافته جهت تقویت توسعه صنعتی خود
 - وابستگی جدید: تبدیل جوامع توسعه نیافته به بازار جوامع سرمایه‌داری
- فورتادو: تنها راه حل برای کشورهای جهان سوم، جانشین کردن واردات به جای صادرات است و این به معنای توسعه صنایع بومی به منظور رفع نیاز به واردات است (مارکسیست‌ها انقلاب را تنها راه حل می‌دانستند)
- فرض‌های اساسی مکتب وابستگی:
 - ۱. وابستگی فرآیندی عام بوده و در همه کشورهای جهان سوم صادق است؛
 - ۲. وابستگی وضعیتی است که از بیرون بر کشورها تحمیل شده است، پس بزرگ‌ترین مانع توسعه ملی، میراث استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین‌المللی است؛
 - ۳. وابستگی یک وضعیت اقتصادی است و نتیجه آن انتقال مازاد اقتصادی کشورهای جهان سوم به سمت کشورهای سرمایه‌داری غرب است که عمدتاً شامل مواد خام است؛

- ۴. از سوی دیگر، بعد از انتقال مواد خام به غرب با فراوری آن به شکل مواد ساخته شده صنعتی مانع توسعه در کشورهای جهان سوم می شود؛
- ۵. وابستگی و توسعه دو فرآیند ناسازگارند. و توسعه در پیرامون وجود ندارد.
- سیاست ها و خط مشی های مکتب وابستگی:

- ۱. تعریف مجدد توسعه به معنای بهبود سطح زندگی همه مردم پیرامون باشد. (تأمین نیازهای اساسی دهقانان، روستائینان، بیکاران و تهیدستان)
- ۲. ارتباط بیشتر با کشورهای مرکز به زبان کشورهای پیرامونی تمام می شود، لذا باید کشورهای پیرامونی پیوندهای خود را با کشورهای مرکز قطع نمایند و به جای تکیه بر کمک و تکنولوژی خارجی، باید الگوی خوداتکایی را بر پایه منابع خودی برگزیده و به طراحی راههای توسعه مخصوص خود پردازند تا بتوانند به استقلال و توسعه ملی دست یابند.
- ۳. از آنجایی که نخبگان حاکم کشورهای پیرامون به قطع کامل رابطه با کشورهای مرکز و شرکت های چندملیتی رضایت نمی دهند، و از طرفی توسعه مستلزم ایجاد تغییرات اساسی در روابط اقتصادی و سیاسی در جهت برچیدن نظام بازار و بسیج جمعیت و گروه های داخلی در راستای فعالیت های ملی است. لذا توسعه مستلزم قطع نفوذ خارجیانی که حامی وضع موجود هستند، با خلق یک انقلاب جهت سرنگونی نخبگان موجود و جایگزینی نخبگان شایسته برای توسعه است.

• انتقادات:

- عدم تبیین درست از رابطه تاریخی سرمایه داری و کشورهای جهان سوم
- عدم تبیین موقعیت جوامع کمونیستی
- عدم تبیین رابطه اقتصادی بین کشورهای پیشرفته، مثلاً آمریکا و کانادا
- رابطه یک سو به را تبیین می کنند درحالی که صحیح این است که رابطه مرکز - پیرامون در نظر گرفته شود

پیوست ۱

«توسعه» و «نوسازی» سیاسی

الف. مقدمه

در مقدمه به دو مطلب اشاره می‌شود:

۱. چگونگی پیدایش مفاهیم «توسعه» و «نوسازی»: واژه «توسعه» و «نوسازی» بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد؛ دانشمندان اجتماعی تحت تأثیر تحولات و شرایط جدید — از جمله پیدایش نظام دوقطبی و منازعات ایدئولوژیکی میان دو قطب — به مطالعه تغییرات و تحولاتی که در جوامع ممکن است رخ دهد، پرداختند. هدف اصلی، یافتن راه‌هایی برای نوسازی جوامع بود.^۳ از آن‌جا که فضای حاکم بر روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم به‌صورت جنگ سرد میان دو قطب سرمایه‌داری و سوسیالیسم بود، دانشمندان غربی تحت تأثیر این وضعیت الگوها و تئوری‌هایی در رابطه با توسعه سیاسی ارائه دادند که مبین تحولات و تغییراتی بود که در جهان غرب به وقوع پیوسته بود.^۴

۲. ماهیت «توسعه»^۵ و «نوسازی»^۶: برخی معتقدند که توسعه و نوسازی سیاسی مرادف هم هستند؛ اما برخی دیگر میان این دو واژه تفاوت‌هایی را قائل می‌شوند؛ مثلاً گفته شده است که توسعه یک مفهوم ارزشی است و بیان‌گر این است که در اثر توسعه به وضعیتی بهتر از وضعیت پیشین دست می‌یابیم، درحالی‌که نوسازی یک مفهوم توصیفی است که حاکی از تغییرات ایجاد شده در یک جامعه می‌باشد؛ یا این‌که برخی می‌گویند توسعه سیاسی، مفهومی کلی‌تر از نوسازی است؛ برخی دیگر نوسازی را ناظر به تحولات علمی و تکنولوژی و توسعه را بیان‌گر افزایش توان نظام

۳. محمد عابدی اردکانی، سنت و نوسازی سیاسی (یزد: بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۱)، ص: ۳۶

۴. عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری (تهران: قومس، ۱۳۷۱)، ص: ۴

۵. Political Development

۶. Political Modernization

سیاسی - به معنای افزایش توانایی رویارویی مسئولین و تصمیم‌گیرندگان نظام با هرگونه مشکل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - می‌دانند.^۷

ب. تحلیل شکل‌گیری رژیم‌های مردمی در اروپا

اروپای باختری سه تحول را در عرصه تغییرات سیاسی گذرانده است: ۱) شکل‌گیری رژیم‌های مبتنی بر دولت - ملت؛ ۲) شکل‌گیری رژیم‌های مردمی؛ ۳) شکل‌گیری نظام‌های حزبی.^۸ در این جا به بررسی نظریات مربوط به تحول دوم می‌پردازیم و از سه نظریه بحث خواهیم کرد. در تمامی این نظریات، چگونگی گذار کشورهای اروپای غربی از دوره فئودالی به رژیم‌های مردمی مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱. تحلیل وضعیت نیروهای اجتماعی (الگوی بارینگتن مور)

مور، سه فرمول مهم توسعه سیاسی را برای این کشورها در نظر گرفته است:

۱. **نوسازی دموکراتیک:** به نظر مور، ساختار فئودالیسم در کشورهای اروپایی مبتنی بر ایستادگی در مقابل قدرت مرکزی — که به‌نوعی مشابه فرهنگ سیاسی لیبرال است — بوده است. در مرحله خروج از نظام کشاورزی به نظام صنعت، انقلاب‌های بورژوازی به وقوع پیوسته است که به‌رغم تفاوت‌هایشان به سلطه بورژوازی و رشد تدریجی دموکراسی منجر شدند. از همین رو، مور معتقد است بدون بورژوازی نمی‌توان به دموکراسی دست یافت و ظهور دموکراسی شدیداً به توسعه تجارت و اقتصاد شهری مربوط است. وی دومین عامل مؤثر در دموکراسی را رابطه مالکان زمین‌دار با مالکان صنعتی می‌داند. مور، الگوی نوسازی دموکراتیک را در انگلستان و فرانسه قابل تطبیق می‌داند؛ در انگلستان، مالکان صنعتی (نخبگان بورژوا) از طریق همکاری و اتحاد با اشراف زمین‌دار توانستند در برابر قدرت مسلط دربار ایستادگی کنند و دموکراسی را به‌بار آورند؛ در فرانسه بورژوازی توانست با استفاده از قدرت انقلابی توده‌های دهقانی از آن‌ها در جهت مبارزه با اشرافیت سرکوبگر حمایت کند. بنابراین، مور به تفکیک دو نوع راهبرد دموکراتیک معتقد است: یکی راهبر انگلیسی که مبتنی بر تفوق بورژوازی قدرتمند و متحد با اشراف زمین‌دار؛ و دوم، راهبرد فرانسوی منبعث از جهت‌دهی به قوت انقلابی دهقانان در جهت مبارزه با اشرافیت که نتیجه هر دو راهبرد استقرار دموکراسی است.

۲. **نوسازی فاشیسمی:** مور، نظام فاشیستی را انقلاب از بالا تلقی می‌کند که به نوسازی سیاسی انجامیده است. دستگاه اداری (دیوانی)، طبقه بورژوازی را به اشرافیت زمین‌دار پیوند داد و در نتیجه ائتلاف بزرگی شکل گرفت. در این جا نیز قدرت بورژوازی به نوسازی سیاسی کمک کرد تا نظامی اقتدارگرا و در تلاش برای استقرار دموکراسی ایجاد

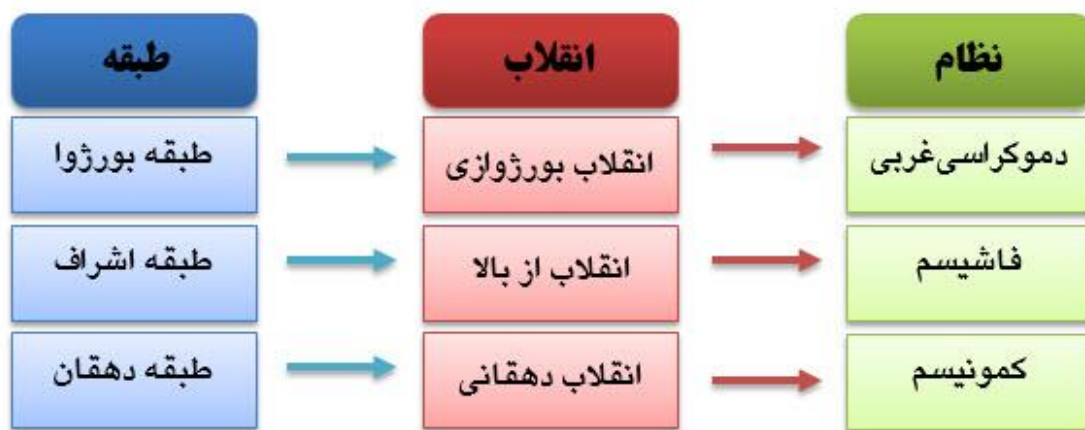
۷. محمد عابدی‌اردکانی، همان، صص: ۴۶ - ۴۸

۸. برتران بدیع، توسعه سیاسی، مترجم: احمد تقیب‌زاده (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص: ۱۳۱

شود. در آلمان نازی و ایتالیای فاشیسم، دو عامل: ۱) وابستگی زمین‌داران به اقتدار دولتی؛ ۲) وجود دهقانان فاقد احساسات جمعی قدرتمند، سبب شد طبقات دارای منافع متفاوت مانند بورژوا، فئودال، دهقان و دیوانی به‌نوعی مصالحه‌کشانده شوند و در نتیجه حاکمیت آمرانه ضروری شود.

۳. **نوسازی کمونیستی:** در این نوع از نوسازی سیاسی، ائتلاف مردمی با مشارکت وسیع دهقانان در مقابل اشرافیت زمین‌دار و پادشاهی مطلقه قرار می‌گیرد. به نظر مور، روسیه و چین دو کشوری هستند که این نوع انقلاب در آن به وقوع پیوست و به دیکتاتوری کمونیستی منجر شد. ضعف بورژوازی، قابلیت انقلابی توده‌های دهقانی به دلیل سرکوب شدید آنان توسط اشراف زمین‌دار، کشاورزان و کارگران را علیه دولت و ساختارهای اجتماعی بسیج نمود. کارگران شهری نیز نیروهای سازش‌ناپذیری بودند که با سازمان سیاسی هدایت‌شده توسط نخبگان انقلابی روشنگر، قدرت انقلابی افزون‌تری یافتند. ائتلاف کارگران و کشاورزان سبب حاکمیت دیکتاتوری چپ به رهبری نخبگان جدید انجامید.

خلاصه بحث مور: بنابراین، در تمامی تحلیل‌های مور، با سازه ذهنی واحدی برمی‌خوریم که توسعه سیاسی را بر پایه ساختار طبقاتی آن جامعه در زمان ورود به دوره مشارکت سیاسی موردتوجه قرار می‌دهد و سپس نوع انقلابی را که از این ساختار حاصل می‌شود (انقلاب بورژوازی، انقلاب از بالا، انقلاب دهقانی) و درنهایت طبیعت رژیم سیاسی که انعکاسی از این بحران‌های انقلابی است (دموکراسی غربی، فاشیسم، کمونیسم) را در نظر می‌آورد.^۹ (شکل ۱۰)



بررسی

تحلیل مور، دارای مزایایی است، از قبیل: ۱) انسجام در تحلیل؛ ۲) توجه به عمق تاریخی؛ ۳) عامل انقلاب را فرد یا گروه نمی‌داند بلکه ائتلاف است.

۹. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۳ - ۱۴۷

این تحلیل معایی نیز دارد، مانند: (۱) برجسته‌بودن بیش‌ازحد نقش بورژوا، درحالی‌که نقش بورژوازی در همین انقلاب‌ها اندک است، مثلاً در انگلستان مردم نقش بیشتری نسبت به بورژوا داشتند؛ (۲) انقلاب‌ها تک‌خطی نیستند؛ یعنی عوامل ثابت و معین ندارند، زیرا در هر انقلابی عوامل متعددی ممکن است وجود داشته باشد و اشتراکات انقلاب‌ها هم علت وحدت نیست؛ (۳) این نظریه بر اساس تضاد طبقاتی (مارکس) است و کسانی که آن را قبول ندارند، این نظریه را هم نمی‌توانند قبول کنند.^{۱۰}

۲. توجه به انقلاب‌های اجتماعی (الگوی تدا اسکاچپول)

اسکاچپول در پی یافتن پاسخ این سؤال است: چرا انقلاب در فرانسه، روسیه تزاری و چین منجر به تحول تاریخی شد — یعنی این انقلاب‌ها به تاریخ این کشورها ویژگی خاصی بخشید — ولی در انگلیس، ژاپن و پروس^{۱۱} انقلاب جنبه تاریخی پیدا نمی‌کند؟

به نظر اسکاچپول، چند نسبت کشورهای انقلابی را به هم پیوند می‌دهد: (۱) ساختارهای اجتماعی روستایی؛ (۲) دولت‌های دیوان‌سالار و نهادینه‌شده؛ (۳) بحران سیاسی نظامی که بر مکانیسم سلطه اثر گذاشته است؛ (۴) رها شدن انرژی انقلابی دهقانان.

درگیری ساختار روستایی و دولت دیوان‌سالار در فرانسه قبل از انقلاب و روسیه تزاری و چین وجود داشت؛ به این ترتیب که دولت قوی و متحد با اشراف در مقابل دهقانانی قرار گرفتند که تحت فشار شدید سیاسی بودند. تلاش دولت برای نوسازی سیاسی به پیروزی دست نمی‌یابد مگر به قیمت استقلال دولت از اشراف، که همین امر زمینه فاصله از اشراف و برخورد با آنان را موجب می‌شود. این برخورد توان سرکوب دولت را کاهش داده روند انقلاب را شتاب می‌بخشد. استحکام ساختار اجتماعی کشاورزی و طبع پرهزینه و سرکوبگر دولت در این سه کشور، انقلاب در این کشورها را به تاریخشان پیوند داده است.

اما کشورهایی مانند ژاپن به دلیل ضعف اشراف زمین‌دار؛ و پروس به دلیل ادغام اشراف در دولت و در انگلستان به دلیل ضعف دولت از یک‌سوی و سلطه اشرافیت بر جامعه مدنی از دیگر سوی سبب شد هیچ‌گاه انقلاب با تاریخ این کشورها پیوند نیافت.

بررسی

در بررسی نظریه اسکاچپول می‌توان سه ضعف کلی را شناسایی کرد: (۱) انقلاب‌ها پدیده‌ای همگون، یکسان و مرتبط با عوامل شناخته‌شده واحد نیستند؛ (۲) دولت را بازیگری ضعیف تلقی می‌کند که نهادسازی‌ها و میزان استقلالش

۱۰. برتران بدیج، همان، ص: ۱۴۷؛ برخی از معایب در کتاب موجود نیست.

۱۱. منطقه‌ای که علاوه بر آلمان امروزی شامل شمال لهستان، استان کالینینگراد روسیه و قسمت‌هایی از لیتوانی امروزی می‌شد و بعدها به ایالت‌های پروس شرقی و پروس غربی در امپراتوری آلمان تقسیم شد. از سال ۱۸۷۱، امپراتوری آلمان اعلام وجود کرد. پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان بین نیروهای متفقین، نام پروس از جغرافیای آلمان و جهان حذف می‌شود.

اهمیتی در این تحول ندارد؛ ۳) نظم و انسجام منطقی در تحلیل پیوند میان برخی دولت‌ها در دیدگاه اسکاچپول وجود ندارد به گونه‌ای که باید اذعان داشت، این تحلیل با واقعیت انطباق ندارد.^{۱۲}

۳. توجه به متغیرهای سیاسی (الگوی اشتین رکان)

رکان، فاشیسم^{۱۳} را برخاسته از توسعه تدریجی بازی دموکراسی و تلاش گسترده برای بسیج توده‌ها ذکر می‌کند و پنج کشور اروپای غربی (آلمان، اتریش، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال) را دارای سرنوشتی تقریباً واحد برمی‌شمارد که نتوانستند روند دموکراسی را طبق شیوه معمول ادامه دهند و برای جبران عقب‌ماندگی نسبت به دیگر کشورهای اروپای غربی، درصدد برآمدند توسعه صنعتی خود را از راه فاشیسم دنبال کنند.

رکان، سه وجه اشتراک برای این پنج کشور را مطرح کرده است:

۱. این پنج کشور، بر اساس موقعیت جغرافیایی خود وارث امپراتوری ازم‌پاشیده و در حال زوال بودند (امپراتوری رُمن، شارلمانی، شارلکن)

۲. این پنج کشور، بر اساس موقعیت اقتصادی به خاطر تب‌وتاب‌های شکست سیاسی دچار اقتصاد حاشیه‌ای شده بودند که بر اثر گسترش سرمایه‌داری در نوار اقیانوس اطلس (شمال اروپای غربی) بود.

۳. این پنج کشور، در آستانه قرن نوزدهم تلاش کردند که به ناسیونالیسم افراطی متوسل شوند و با تکیه بر اتحاد نخبگان نظامی و صنعتی موضع بین‌المللی خود را از نو بسازند.

بررسی

در بررسی نظریه رکان به این موارد توجه می‌شود: ۱) تنها به عوامل مشترک توجه کرده است و از سایر عوامل غفلت کرده است؛ ۲) فاشیسم صرفاً برای جبران عقب‌ماندگی صنعتی نبود، بلکه در برخی کشورها نتیجه تحقیر تاریخی سازمان‌های بین‌المللی بود.^{۱۴}

۱۲. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۸-۱۴۹

۱۳. تفاوت نگاه مور و رکان به فاشیسم در این است که رکان به جای این که فاشیسم را انقلاب از بالا در نظر بگیرد که موجب نوع خاصی از تعادل در بین نیروهای اجتماعی است، در مطالعات خود - که بر اساس مطالعه تجربی و موردی بود - به این نتیجه رسید که فاشیسم، پاسخی به بحران‌های ایجاد شده که ناشی از توسعه تدریجی بازی دموکراسی و جهش رقابت‌آمیز بسیج توده‌ها است، می‌باشد. در نتیجه یک جنبش وحدت‌گرا که نظارتی مقتدرانه بر کل جمعیت اعمال می‌کند، قدرت را به دست می‌گیرد. برتران بدیع، همان، ص: ۱۵۰

۱۴. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۹-۱۵۱

ج. تحلیل شکل‌گیری نظام‌های حزبی در اروپا

شکل‌گیری نظام‌های حزبی، آخرین مرحله از توسعه سیاسی جوامع اروپایی و نقطه نهایی فردیت آن‌ها به حساب می‌آید.^{۱۵} نظام‌های حزبی به تدریج و طی قرن نوزدهم یعنی زمانی که پادشاهی‌های مطلقه جای خود را به رژیم‌های کم‌وبیش رقابتی می‌دادند، شکل گرفتند. در این قسمت به توضیح و بررسی نظریه لیپست می‌پردازیم.

نظام‌های حزبی (الگوی سیمور مرتن لیپست)

لیپست، بر این باور است که این نظام‌ها چیزی جز بازتولید همان خطوط منازعات شکل‌گرفته یا در حال شکل‌گیری نیستند. لیپست، چهار نزاع را شناسایی کرده است که برآیند آن هشت نوع نظام حزبی می‌باشد. این نزاع‌ها عبارت‌اند از:

۱. نزاع میان دولت و کلیسا که دو حالت داشت: (۱) ادغام دولت و کلیسا برای پروتستان‌ها؛ (۲) اتحاد دولت و کلیسا برای کاتولیک‌ها؛
۲. نزاع میان فرهنگ سیاسی غالب و فرهنگ‌های اقلیت جزئی‌تر که دو حالت داشت: (۱) وحدت فرهنگ سیاسی در جایی که تمایز فرهنگی ناچیز بود؛ (۲) تکثر فرهنگ سیاسی در جایی که تمایز فرهنگی شدید بود؛
۳. نزاع نخبگان شهری (سرمایه‌دار) و نخبگان روستایی (اشراف و زمین‌دار) که دو حالت داشت: (۱) اتحاد در جایی که نزاع اندک بود؛ (۲) پا گرفتن خصومت‌های عمیق در جایی که نزاع شدید بود؛
۴. نزاع بین سرمایه‌دار و کارگر که دو حالت داشت: (۱) منحصر شدن قدرت در دست نخبگان بورژوا؛ (۲) طبقه بورژوا که قدرت را در دست داشت، نظام سیاسی را وارد مشارکت سیاسی کرد.^{۱۶}

بررسی

در بررسی نظریه لیپست، این موارد به نظر می‌رسد: (۱) نبرد طبقاتی یا تضاد میان دو جریان الزاماً به تفاوت در نوسازی سیاسی نمی‌انجامد، به‌ویژه اگر این منازعه در سطح داخلی به‌نحوی قابل حل بوده است؛ (۲) مشخص نمی‌شود که نظام‌های سیاسی چگونه به سمت وحدت سوق پیدا کردند و همه ادعای دموکراسی داشتند؛ (۳) با چنین بیانی نمی‌توان عوامل شکل‌گیری نظام‌های ائتلافی را توضیح داد مانند فاشیسم و نازیسم که در این موارد نزاعی در کار نبوده است.

۱۵. برتران بدیع، همان، ص: ۱۵۱

۱۶. برتران بدیع، همان، صص: ۱۵۲ - ۱۵۵

پیوست ۲

نوسازی در جهان سوم

تحلیل نظام‌های سیاسی نئوپاتریمونیا

مفهومی وبری دارد و ستلزم دستگاه دیوانی است که کاملاً زیر نظر سلطان قرار دارد و شخصاً اعضای آن را انتخاب کرده و سلسله‌مراتب آن را سازمان می‌دهد و جهت آن را مشخص می‌کند. آیزنشتاد: این جوامع شدیداً تحت سلطه منطق سیاسی سلطان قرار دارند و از نخبگانی هم‌اکنون دارای قدرت هستند حمایت می‌کنند؛ این نخبگان انحصارگرا بوده و از ظهور نخبگان جدید جلوگیری می‌کنند. چنین الگویی از سیاست، جهت خاصی به اعطای منابع می‌دهد که آن را کاملاً همسو با برنامه نخبگان حاکم قرار می‌دهد و سیاست و اقتصاد تحت الشعاع نخبگان سیاسی قرار دارد (سیاست، عامل مؤثر و اقتصاد به‌عنوان تابع در نظر گرفت می‌شود). این‌ها همه حاکی از جزمیت‌های مؤثر بر جوامع جهان سوم است و عوامل ظهور چنین وضعیتی عبارت است از:

۱. عقب‌ماندگی اقتصادی
۲. مقاومت اجتماعی
۳. تفرقه و تشتت اجتماعی
۴. نبود طبقات خاصاً طبقه اشراف

سده بیست و یکم گونه تازه‌ای از انقلاب‌ها به خود دیده است: شورش بر دیکتاتوری‌های مدرن در عراق، مصر، لیبی، تونس، یمن و... دیکتاتورهای حاکم بر دولت‌های شبه مدرنی که با دستگاه‌های اداری و ارتش‌های مدرنیزه شده رهبری می‌شده‌اند. پاگرفتن سریع انقلاب در بسیاری از این کشورها که زیر سایه حکومت‌های مقتدر و برخوردار از پشتیبانی گسترده خارجی بوده سال‌ها در برابر مخالفان داخلی و خارجی ایستادگی کرده و بر آن‌ها چیره شده بودند، یکی از شگفتی‌های جهان سیاست به شمار می‌آید که کمتر کسی آن را پیش بینی می‌کرد. به هر روی، این انقلاب‌ها نیز مانند هر پدیده سیاسی و اجتماعی دیگر، باید بررسی شود. یکی از مدل‌هایی که بر پایه آن می‌توان به واکاوی «چیستی» و «چرایی» این انقلاب‌ها پرداخت، «نظریه دولت نئوپاتریمونیا» است که چه بسا بتواند ساختار سیاسی،

اقتصادی و اجتماعی کشورهای عربی یادشده و علل سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری در آن‌ها را بهتر از دیگر نظریه‌ها بازگو کند. در این نوشتار برآنیم که در چارچوب «تئوری دولت نئوپاتریمونیال» و بیشتر از دیدگاه نظریه پردازانی چون ساموئل هانتینگتون و جک گلدستون به بررسی علل این انقلاب‌ها در کشورهای عربی بپردازیم.

دولت نئوپاتریمونیال

نئوپاتریمونیالیسم، گونه تازه پاتریمونیالیسم در نظام‌های سنتی است. ماکس وبر، پاتریمونیالیسم را گونه‌ای از حاکمیت سیاسی سنتی می‌داند که در آن یک خاندان شاهی، با دستگاه عریض و طویل اداری و کاربرد زور، اعمال قدرت می‌کند. وبر، پاتریمونیالیسم یا «سلطه موروثی» را بیشتر برای کشورهای خاورمیانه مطرح می‌کند و بر آن است که ابتدایی‌ترین ساخت سیاسی سنتی با فرمانروایی یک تن بر قبیله شکل می‌گیرد و دستگاه اداری - اجرایی، به گونه مستقیم از اعضای پرشمار خانواده پدرسالار پدید می‌آید. افزایش اعضای این بوروکراسی بزرگ و دگردیسی آنان به کارگزاران حکومت، ساخت پدرسالارانه را به ساخت پاتریمونیال مبدل می‌سازد. [۱]

ساموئل هانتینگتون ویژگی برجسته نظام‌های نئوپاتریمونیال را «تمرکز قدرت در فرمانروا» می‌داند و بر آن است که اعمال قدرت در این گونه نظام‌ها، بستگی به نزدیکی به فرمانروا، دسترسی به او و برخورداری از پشتیبانی او دارد. وی برخی از ویژگی‌های این گونه نظام‌ها را سرپرستی، خویشاوندگرایی، رفیق بازی و فساد می‌داند. [۲]

پس از جنگ جهانی دوم، شماری از شارحان نظرات وبر، همچون خوان لینز، هوشنگ شهابی، جیمز بیل، راینهارد بندیکس، احمد اشرف، جک گلدستون و بریان ترنر، برای نشان دادن درستی نظرات او درباره کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین، کوشش چشمگیر کردند. [۳] برخی از این پژوهشگران میان نظام‌های پاتریمونیال و نئوپاتریمونیال تفاوت‌هایی قائل شده‌اند. از دید خوان لینز، نظام‌های نئوپاتریمونیال که از دل مناسبات مدرن برآمده‌اند، سیمایی تندروتر و شخصی‌تر به خود می‌گیرند. گذشته از آن، در بیشتر نظام‌های نئوپاتریمونیال، نمادهای رسمی و نهادهای به ظاهر دموکراتیک برقرار است، ولی قدرت اصلی همچون گذشته در دست فرمانروا است. این گونه دولت‌ها، نظام اقتصادی ناروشن و پایگاه اجتماعی محدود دارند. نظام نئوپاتریمونیال همچنین آمیزه‌ای از خویشاوندپروری، رفیق بازی، دادن پاداش و امتیاز برای به دست آوردن وفاداری، پشتگرایی به نیروهای خارجی و آسیب پذیر بودن دولت در برابر نیروهای اجتماعی است. [۴]

بر سر هم، ویژگی‌های این گونه نظام‌ها را چنین می‌توان برشمرد:

۱. شخصی بودن قدرت
۲. اندک بودن نهادمندی سیاسی
۳. انحصار سیاسی
۴. رسمی نبودن مناسبات
۵. وجود شبکه خاصه بخشی

۶. پشتگرمی به ارتش و نیروهای امنیتی

۷. دیوان سالاری

۸. پیروی از سیاست ایجاد پراکندگی و تنش میان هواداران و مخالفان

۹. ارتباط ظاهری با مذهب و مراجع مذهبی برای به دست آوردن مشروعیت. [۵]

در آن دسته از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که به تازگی دستخوش انقلاب شده‌اند یا زبانه کشیدن انقلاب در برخی دیگر از آن‌ها محتمل است، ستیز با نخبگان، شورش‌های مردمی و فشارهای بیرونی دست به دست هم داده و رویدادها را رقم زده است. بیشتر این کشورها حکومت‌هایی داشته‌اند که در آن‌ها نیروی اجرایی و دیگر قدرت‌های رسمی نه تنها بر اقتدار موروثی، بلکه بر گونه‌هایی از ترتیبات سیاسی قانونی و پارلمانی استوار بوده است که در آن نخبگان زمین‌دار سنتی، نقش نهادینه شده‌ای در گرداندن کارها نداشته‌اند. در حقیقت، ریاست اجرایی با مکانیسم‌های حزبی سازمان می‌یافته و با آمیزه‌ای از قواعد انتخاباتی، بوروکراتیک و نظامی تأیید می‌شده است. امروزه پاره‌ای از کشورها، به ظاهر، دارای چنین حکومت‌های حزبی هستند؛ ولی در حقیقت حکومت چنان به دست یک تن اداره و کنترل می‌شود که می‌توان نام دیکتاتوری بر آن نهاد. ایالت‌های متحد آمریکا نیز بیشتر در پی یافتن همپیمانان منطقه‌ای از میان چنین حکومت‌هایی بوده است؛ هرچند ویژگی‌های این حکومت‌ها، آن‌ها را در برابر انقلاب آسیب‌پذیر ساخته است.

دولت پاتریمونیال و آسیب‌پذیری‌های آن

به گفته آیزنشتات (۱۹۷۸)، دولت‌های «نئوپاتریمونیال» آن دسته از دولت‌های کمابیش مدرن شده‌ای هستند که در آن‌ها حکومت به ظاهر بوروکراتیک مدرن و حزبی وجود دارد؛ ولی در حقیقت، فردی قدرتمند، نه از راه پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه بر پایه یک نظام گسترده پشتیبانی شخصی بر جامعه فرمان می‌راند. چنین دولت‌هایی ممکن است نمادهای دموکراتیک همچون پارلمان، احزاب سیاسی، قانون اساسی و انتخابات داشته باشند، ولی همگان به خوبی می‌دانند که تصمیمات رئیس دولت، قطعی و بی‌چون و چراست؛ زیرا نظام پشتیبانی و امکان کاربرد زور، مایه تضمین سرسپردگی قوه قانونگذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود. [۶]

در چنین دولت‌هایی مانند دولت‌های عربی، در بیشتر موارد، توده‌ها از سیاست کنار گذاشته می‌شوند. آن‌ها ممکن است در انتخابات ادواری زیر کنترل کارگزاران دولت شرکت کنند، ولی علاقه‌شان به اقتصاد و سیاست تا اندازه زیادی تدافعی است. نخبگان نیز در چنین دولت‌هایی سخت سیاسی هستند. بنابراین، ریاست اجرایی کشور در وضعی است که باید به عنوان میانجی میان بخش‌های فعال نخبگان همچون اعضای الیگارش‌سی سنتی، بوروکرات‌ها، متخصصان جدید و بلندپایگان نظامی عمل کند. اعضای الیگارش‌سی سنتی، بیشتر پشتیبان دولت‌اند و شبکه‌های پشتیبانی و زورمدار ویژه خود را دارند. متخصصان جدید برآمده از نظام‌های مدرن آموزشی هستند. مهندسان، روزنامه‌نگاران،

حقوق دانان، پزشکان و بازرگانان بیشتر از محیط‌های شهری ریشه می‌گیرند و پیوندهای نیرومندی نیز با بازرگانی و فرهنگ بین‌المللی دارند. اگر کارگران ماهر را به این مجموعه بیافزاییم، این گروه‌ها بزرگ‌ترین بخش طبقه متوسط شهری را تشکیل می‌دهند.

نخبگان نظامی و بوروکراتیک بازوان دولت را تشکیل می‌دهند و نیرویی برخوردار از منافع ویژه به شمار می‌آیند. آن‌ها ممکن است هنگام پیش آمدن اختلاف در زمینه‌های مالی و سیاستگذاری از اعضای الیگارش قدیمی، متخصصان جدید یا رئیس اجرایی کشور پشتیبانی کنند، یا به علت چنددستگی یا فساد درونی ضعیف شوند. وفاداری آن‌ها به رئیس اجرایی کشور یکسان نیست؛ زیرا این وفاداری سخت به شیوه کارکرد نظام حمایتی بستگی دارد. بر سر هم، دولت‌های نئوپاتریمونیا برای حفظ سیطره خود بر شهروندان، به پشتیبانی مجموعه‌ای از نخبگان اتکا دارند که در بیشتر موارد، خودشان دچار اختلاف هستند.

هانتینگتون نیز بر همین پایه، ولی به گونه‌ای دیگر، به موضوع می‌نگرد. انقلاب از دید هانتینگتون، یک دگرگونی تند، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط بر یک جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، کارکرد و سیاست‌های حکومتی و منابع اخلاقی است و بدین‌سان از خیزش‌ها، شورش‌ها، نافرمانی‌ها، کودتاها و جنگ‌های داخلی متمایز می‌گردد. [۷] از دید وی، یک انقلاب تمام عیار، مستلزم نابودی تند و خشونت‌آمیز نهادهای سیاسی موجود، پویایی گروه‌های تازه در میدان سیاست و پدید آمدن نهادهای سیاسی تازه است. [۸]

از دید او، مهم‌ترین و آشکارترین واقعیت درباره انقلاب‌های بزرگ و موفق که بیشتر نادیده گرفته می‌شود، این است که انقلاب‌ها در نظام‌های سیاسی دموکراتیک رخ نمی‌دهند. انقلاب‌های بزرگ تاریخ، یا در پادشاهی‌های سنتی بسیار متمرکز (فرانسه، چین و روسیه) رخ داده‌اند یا در دیکتاتوری‌های نظامی با شالوده اقتدار محدود (مکزیک، بولیوی، گواتمالا، کوبا) یا در رژیم‌های استعماری (ویتنام و الجزایر). [۹] این گونه رژیم‌ها به هنگام گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن و به علت در پیش گرفتن سیاست‌های نوگرایانه دچار انقلاب می‌شوند. از دید هانتینگتون، نوسازی یک جامعه، در گرو «تکثر» و «تنوع» نیروهای اجتماعی است. بدین سان که به گروه بندی‌های خویشاوندی و نژادی و مذهبی موجود، گروه‌بندی‌های شغلی و طبقاتی و تخصصی افزوده می‌شود. [۱۰] همچنین، نوسازی جامعه با نهادمند شدن دستگاه سیاسی نیز بستگی دارد. از دید او، نهادمند شدن، فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل، با آن ارزش و ثبات می‌یابند. اندازه نهادمندی هر نظام سیاسی را می‌توان با سازش پذیری (با دگرگونی‌های، جابه جا شدن منظم رهبران و...)، پیچیدگی (تعداد و تنوع خرد واحدهای سازمانی)، استقلال (برکنار ماندن از تأثیر گروه‌ها و شیوه‌های عمل غیرسیاسی) و انسجام نهادها و همخوانی شیوه‌های کارکرد آن نظام تعیین کرد. [۱۱]

هانتینگتون همچنین، نوسازی را فراگردی چندبعدی می‌داند که در گرو دگرگون شدن همه زمینه‌های اندیشه و فعالیت انسانی است. جنبه اصلی نوسازی، شهری شدن، صنعتی شدن، دنیاگرایی، دموکراتیزه شدن، آموزش و

دسترسی به وسایل ارتباط جمعی است که به هم وابسته‌اند. نوسازی از جنبه «روان شناختی»، به یک دگرگونی بنیادی در ارزش‌ها، رویکردها و چشمداشت‌ها نیاز دارد. این دگرگونی‌ها همراه است با اتکای بیش از پیش به ارزش‌های کلی به جای ارزش‌های جزئی و در ارزیابی افراد، استوار است بر معیارهای دستاوردی، نه بر معیارهای انتسابی. نوسازی از جنبه «فکری» به گستردگی دامنه دانش انسان درباره محیطش و پراکندگی این دانش در سراسر جامعه از رهگذر افزایش روزافزون سواد، ارتباطات توده‌گیر و آموزش نیاز دارد. از دیدگاه «جمعیت شناختی»، نوسازی به معنای دگرگونی الگوهای زندگی و افزایش شاخص‌ها در امید به زندگی و تندرستی، فزونی پویایی شغلی، عمودی و جغرافیایی و به ویژه افزایش شتابان جمعیت شهری در برابر جمعیت روستایی است. از دیدگاه «اجتماعی»، نوسازی به این گرایش دارد که خانواده و دیگر گروه‌های نخستینی را که نقش‌های پراکنده دارند، از راه پیوستگی‌های آگاهانه سازمان گرفته، دارای کارکردهای تخصصی‌تر سازد. توزیع سنتی منزلت اجتماعی بر پایه یک ساختار واحد منشعب شونده با خصلت نابرابری‌های انباشته، جایش را به ساختارهای منزلتی گوناگونی می‌دهد که ویژگی آن‌ها نابرابری‌های پراکنده است. از دیدگاه «اقتصادی»، نوسازی شامل شکل‌گیری مشاغل پیچیده و گوناگون، بالا رفتن سطح مهارت شغلی، افزایش نرخ سرمایه نسبت به کار، نشستن کشاورزی بازار به جای کشاورزی معیشتی، افزایش فعالیت‌های بازرگانی و صنعتی در سنجش با کشاورزی، پیدایش بازار ملی، منابع ملی سرمایه و دیگر نهادهای اقتصادی ملی، افزایش رفاه اقتصادی و کاهش نابرابری‌های رفاهی اقتصادی است. از دیدگاه «سیاسی»، نوسازی را باید حرکت از جامعه سنتی به سوی جامعه نو دانست. بر پایه این تعریف، تعیین کننده‌ترین جنبه‌های نوسازی سیاسی را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱/ «معقول شدن اقتدار سیاسی»؛ بدین معنا که بخش بزرگی از مراجع اقتدار سیاسی سنتی، مذهبی، خاندانی و قومی جایشان را به مرجع اقتدار سیاسی واحد دنیوی و ملی دهند که بر پایه قوانین موضوعه دارای سرچشمه انسانی، عمل می‌کند. نوسازی سیاسی بسته به آن است که حاکمیت خارجی دولت ملی، در برابر نفوذ نیروهای فراملی بایستد و حاکمیت داخلی آن در برابر قدرت‌های محلی و منطقه‌ای خودنمایی کند. این، به معنای یکپارچگی ملی و تمرکز یا انباشتگی قدرت در دست نهادهای قانون‌گذار ملی و به رسمیت شناخته شده است.

۲/ «مشخص شدن کارکردها» ی سیاسی تازه و گسترش ساختارهای ویژه انجام دادن این کارکردها. حوزه‌های صلاحیت‌های ویژه حقوقی، نظامی، اداری و علمی باید از قلمرو سیاسی جدا شود و نهادهای مستقل و تخصصی با سلسله مراتب ویژه، وظایف سیاسی را به عهده گیرند. سلسله مراتب اداری باید هرچه کامل‌تر، پیچیده‌تر و منضبط‌تر گردد. سمت‌ها و قدرت باید هرچه بیشتر بر پایه شایستگی دستاورد، و هرچه کمتر بر پایه وابستگی واگذار شود.

۳. نوسازی سیاسی در گرو «مشارکت» هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی در سراسر جامعه در امور سیاسی در سطحی بالاتر از دهکده یا شهر و مستلزم دخالت این گروه‌ها در سیاست و ساخته و پرداخته شدن نهادهای سیاسی مدرن برای سازمان دادن به این مشارکت است.

از دید هانتینگتون، نوسازی همواره با از هم‌گسیختگی نظام سیاسی سنتی، سست شدن رشته گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی، کاهش وفاداری به مراجع اقتدار سنتی، رویارویی رهبران دنیوی و مذهبی با یکدیگر، پاگرفتن خانواده هسته‌ای در برابر خانواده بزرگ، کشمکش ارزش‌های کهن با ارزش‌های نو، پیدایش شکاف میان شهر و روستا، ازخودبیگانگی، بی‌هنجاری و بی‌ضابطگی، پدیدآمدن آرزوها و نیازهای تازه و... همراه است که بر سر هم، به از هم پاشیدگی نهادهای سنتی و نابسامانی‌هایی از دیدگاه روان‌شناختی و بی‌هنجاری می‌انجامد. یک جامعه سنتی منابع بالقوه‌ای برای هویت و همگرایی دارد. برخی از این منابع ممکن است در فراگرد نوسازی نابود شود. [۱۲] از این رو، انقلاب‌ها هنگامی پیش می‌آیند که نوسازی در همه زمینه‌ها، جز حوزه سیاسی صورت گیرد. به سخن دیگر، برای آن که یک نظام سیاسی با موفقیت از پس نوسازی برآید، باید نخست سیاستی بنیاد کند که بر پایه آن، اصلاح اجتماعی و اقتصادی را با عمل دولتی به پیش برد؛ دوم این که نظام سیاسی باید بتواند نیروهای برآمده از نوسازی را به شایستگی به درون نظام جذب کند؛ سوم این که باید آگاهی اجتماعی تازه‌ای به عنوان پیامد نوسازی پدید آورد. [۱۳] بدین سان، نوسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیش از هرچیز در گرو نوسازی سیاسی یعنی برپاداشتن نهادهای سیاسی سازش‌پذیر، پیچیده، مستقل و منسجم است که بتوانند گروه‌های تازه را به درون خود جذب کنند و مشارکت سیاسی آن‌ها را سازمان دهند و سپس دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی را به پیش برند.

جوهر سیاسی انقلاب از دید هانتینگتون، گسترش شتابان آگاهی سیاسی و پانهادن سریع گروه‌های تازه به پهنه سیاست است؛ چندان که برای نهادهای سیاسی موجود، جذب این گروه‌ها به درون نظام امکان‌پذیر نباشد. انقلاب، سنگین‌ترین نمونه انفجار در زمینه اشتراک سیاسی است. بی‌این انفجار، انقلابی نیز رخ نمی‌دهد. [۱۴] به طور خلاصه، انقلاب به معنای وسیع، سریع و خشن، اشتراک سیاسی فراسوی ساختار موجود نهادهای سیاسی است. از همین روی، ریشه‌های انقلاب را باید در کنش متقابل نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی جستجو کرد. انقلاب به دو شرط ضروری نیاز دارد: نخست این که نهادهای سیاسی به علت ساختار نئوپاتریمونیالیستی خود نتوانند راه‌هایی برای مشارکت گروه‌های اجتماعی نوپدید در سیاست، و جذب نخبگان تازه در حکومت فراهم سازند؛ و دوم این که نیروهایی اجتماعی که تاکنون از میدان سیاست دور بوده‌اند، خواستار اشتراک در سیاست شوند. گرایش به این اشتراک، از این احساس گروهی سرچشمه می‌گیرد که گروه به برخی مزایای نمادین یا مادی نیاز دارد و تنها از راه درخواست‌های سیاسی می‌تواند به این مزایا دست یابد. وجود گروه‌های آرزومند و تعالی جو و نهادهای خشک یا سازش‌ناپذیر، زمینه‌ساز انقلاب‌ها است. [۱۵] پیش آمدن انقلاب در یک کشور دستخوش نوسازی، بستگی به این دارد که:

الف) طبقه متوسط شهری - روشنفکران، صاحبان حرفه‌ها، بازرگانان، کارکنان دولت، افسران ارتش، آموزگاران و استادان، وکیلان، مهندسان و تکنیسین‌ها، کارفرمایان و مدیران - به عنوان سرچشمه اصلی مخالفت با حکومت - به اندازه کافی با سامان موجود بیگانه شده باشند؛

ب) روستاییان نیز از سامان موجود به اندازه کافی دل بریده باشند؛

پ) طبقه متوسط شهری و روستاییان نه تنها در نبرد با دشمن واحد، بلکه در مبارزه بر سر یک موضوع نیز به اندازه کافی دست به دست هم داده باشند. [۱۶]

بر سر هم، دولت‌های نئوپاتریمونیا از آسیب‌پذیری‌های گوناگون رنج می‌برند: نخست این که، چون دولت به جای پشتیبانی توده مردم، بیشتر به پشتیبانی نخبگان متکی است، بیگانگی بخش‌های بزرگی از نخبگان می‌تواند سخت کارساز باشد؛ دوم این که، چون نخبگان، خود گرفتار اختلاف هستند، ریاست اجرایی باید نقش توازن بخش پیچیده‌ای برای همبسته و همسو نگهداشتن نخبگان گوناگون و در همان حال فرونشاندن آتش کشمکش میان نخبگان، بازی کند؛ سوم این که، چون شهروندان غیرسیاسی شده‌اند، جنبش‌های بسیج کننده توده‌ای که نیروهای تازه‌ای وارد عرصه سیاسی می‌کنند، می‌توانند برای دولت خطرآفرین باشند. بنابراین، روگردانی نخبگان از دولت، به همراه گرایش آنان به بسیج توده‌ها در برابر دولت، می‌تواند ریاست اجرایی را جز نیروهای مسلح که وفاداری آن‌ها نیز به هیچ رو تضمین شده نیست، از دیگر سپرهای دفاعی محروم کند.

چگونه ریاست اجرایی در چنین شرایط شکننده‌ای اقتدار خود را که کمایش مطلق است، حفظ می‌کند؟ از دیدگاه گلدستون، استراتژی او کمایش آمیزه‌ای است از سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت کن»، «کاربرد چماق و هویج» و تأکید بر «ضرورت وجودی». در دولت‌های نئوپاتریمونیا، ریاست اجرایی نخبگان را با هدف‌هایی ناهمساز روبه‌رو می‌کند و به جای تلاش برای همساز و یکپارچه کردن آنان، بیشتر به اختلافاتشان دامن می‌زند. نیروهای مسلح، احزاب سیاسی، متخصصان شهری، اعضای الیگارش‌ی زمین‌دار و بوروکرات‌های دولت تشویق می‌شوند که هر یک پیوندهای مستقیم و رقابت‌آمیزی با شبکه حمایتی ریاست اجرایی برقرار کنند. ریاست اجرایی ممکن است نیروهای مسلح، رهبران احزاب و کارگزاران بلندپایه دولتی را به شرکت در معاملات فسادآلود و پنهانی تشویق کند، تا بدین سان آن‌ها را از دیگر گروه‌ها جدا سازد. در نتیجه، بخش‌های گوناگون نخبگان برای نزدیک شدن به ریاست اجرایی و دستیابی به قدرت رسمی و امتیازات مادی که از سوی او داده می‌شود، با هم به رقابت می‌پردازند. بدین سان، ریاست اجرایی به مهم‌ترین دلال قدرت و یگانه مرکز سیاسی جامعه تبدیل می‌شود. اختلاف میان نخبگان، اتکا به قدرت اجرایی را برای هماهنگی سیاسی و مدیریت کشمکش‌ها ضرور می‌سازد. [۱۷]

البته، توانایی ریاست اجرایی برای مدیریت این کشمکش‌ها و ایجاد هماهنگی مرکزی به توانایی او در توزیع منابع مورد توجه نخبگان، به ویژه پول و قدرت سیاسی، بستگی دارد. بنابراین، رؤسای اجرایی، سیاست‌هایی برای ایجاد رشد اقتصادی سریع یا جذب کمک‌های خارجی کلان در پیش می‌گیرند. چنین رشدی ریاست اجرایی را ثروتمند می‌سازد، ولی منابع لازم را نیز برای قدرت بخشیدن به دستگاه سیاسی فراهم می‌کند. دولت‌های نئوپاتریمونیا معاصر، بیشتر در پی بهره‌گیری از رشد اقتصادی برای مدرن ساختن نیروهای مسلح، گسترش بنگاه‌هایی که به کارگران حرفه‌ای و ماهر نیاز دارد و گسترش دستگاه دولت هستند. این رویکرد، ریاست اجرایی را قادر می‌سازد که به توزیع «امتیاز» به گونه پست‌های نظامی و اداری و بستن قراردادهای اقتصادی پرسود برای نخبگان، مانند آنچه در دولت‌های فروپاشیده در کشورهای عربی وجود داشته است، بپردازد. گذشته از آن، نگهداشت وفاداری نخبگان زمین‌دار،

مستلزم این است که اصلاحات اراضی به گونه‌ی معتدل انجام پذیرد. غیرسیاسی کردن توده‌ها نیز در سایه‌ی رشد اقتصادی انجام می‌شود؛ زیرا رشد اقتصادی به جمعیت رو به فزونی امکان می‌دهد که خوراک و پوشاک و مسکن خود را در همان سطح سنتی همیشگی حفظ کنند.

سیاست‌های افزایش رشد اقتصادی با کاربرد چماق نیز همراه است؛ برای نمونه، از راه تهدید کردن نخبگان به این که در صورت مخالفت با ریاست اجرایی، ثروت، مقام، آزادی یا زندگی خود را از دست خواهند داد؛ رهبران مخالف بالقوه زندانی یا تبعید می‌شوند؛ آزادی‌های سیاسی (از جمله آزادی بیان) محدود می‌شود و حتا مشاوران وفادار که اقدامات بانفوذشان می‌تواند آنان را به رهبران بدیلی تبدیل کند، بی‌درنگ از سر راه برداشته می‌شوند.

گذشته از این استراتژی‌ها، ریاست اجرایی با به انحصار درآوردن نقاط کلیدی ارتباط در جامعه، می‌کوشد «ضرورت وجود» خود را نزد افکار عمومی افزایش دهد. ریاست اجرایی ممکن است تنها راه ارتباط میان ارتش و نخبگان غیرنظامی باشد. ریاست اجرایی (و بستگان نزدیکش) ممکن است انحصار ارتباط با دیگر دولت‌ها را به دست گیرند و بدین سان بکوشند به راه انحصاری جذب کمک‌ها و سرمایه‌های خارجی به کشور تبدیل شوند. ریاست اجرایی معمولاً از تعیین یا حتا پشتیبانی از جانشینان احتمالی خود پرهیز می‌کند؛ زیرا می‌خواهد این گمان را پدید آورد که چنانچه از میان برود، همه چیز به هم می‌ریزد و آشفته‌گی کشور را فرا می‌گیرد. [۱۸]

به هر روی، با وجود موفقیت‌های آغازین بیشترین رؤسای اجرایی نئوپاتریمونیل، آسیب‌پذیری‌های آنان از میان نمی‌رود، بلکه چه بسا درگذر زمان افزایش یابد. **نخست این که**، همچنان که رشد اقتصادی ادامه می‌یابد، کار ریاست اجرایی در پاسخگویی به خواست‌های ناهمساز نخبگان، پیوسته دشوارتر می‌شود. با افزایش سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، نخبگان شهری و حرفه‌ای ممکن است در پی افزودن بر کنترل خود بر اقتصاد برآیند. پس، ناسیونالیسم به یک ایدئولوژی نیرومند در میان بخشی از نخبگان تبدیل می‌شود و بنابراین ریاست اجرایی باید میان اتکای فزاینده به کمک و سرمایه‌گذاری خارجی که منابع در اختیار او را افزایش می‌دهد ولی نیازمند رضایت سرمایه‌گذاران و دولت‌های خارجی است از یک سو، و برآورده ساختن خواسته‌های نخبگان حرفه‌ای و اقتصادی داخلی در پیوند با حق تعیین سرنوشت ملی، تعادل ایجاد کند.

دوم این که، با گسترش شهرنشینی و صنعت، چه بسا نخبگان شهری و حرفه‌ای و کارگران ماهر به گونه‌ای اقتصاد داخلی رو کنند که بیشتر به برآوردن نیازهای مصرفی داخلی معطوف باشد تا به افزایش صادرات و واردات کالاهای تجملی. ولی ایجاد صنایع سبک و بازار مصرف داخلی در گرو بهبود وضع آموزشی و اقتصادی شهروندان و از جمله دهقانان است. این هدف می‌تواند با گرایش الیگارشی زمین‌دار به حفظ کنترل خود بر زمین و نیروی کار روستایی تعارض پیدا کند.

سوم این که، با گسترش دامنه‌ی بوروکراسی دولت، سرانجام این بوروکراسی با سازمان‌های سنتی همچون اصناف، شوراهای روستایی و سازمان‌های مذهبی برخورد پیدا می‌کند. در جایی که دولت در جذب یا از میان بردن نفوذ این نهادها موفق است، قدرتش می‌تواند افزایش یابد؛ ولی در جایی که استقلال این سازمان‌ها تثبیت شده است یا از

منابع و اقتدار فرهنگی چشمگیر برخوردارند، افزایش قدرت دولت دشوار است. برخورد دولت و نهادهای مذهبی ممکن است بر سر مسایلی همچون سکولارشدن زندگی اقتصادی، کنترل آموزش عمومی و نهادهای قضایی محلی، تصاحب اموال و منابع آن‌ها یا سلطه فرهنگی و ایدئولوژیک رخ دهد. هر یک از این برخوردها می‌تواند نخبگان مذهبی را به همسویی با دیگر بخش‌های نخبگان در برابر دولت یا به پشتیبانی از بسیج مردم در برابر دولت پیش ببرد.

چهارم این که، وسوسه به انحصار درآوردن منابع، می‌تواند به زیان دولت تمام شود. اگر ریاست اجرایی، قدرت و درآمدهای فسادآلود را یکسره در خانواده و نزدیکان خود متمرکز کند، توزیع امتیازها در میان بخش‌های گوناگون نخبگان صورت نمی‌گیرد. هنگامی که نخبگان دریابند از سهم سنتی‌شان (هرچند محدود) از حکومت و ثروت محروم شده‌اند، وابستگی‌شان به ریاست اجرایی به زودی تبدیل به دشمنی می‌شود. کاربرد بیش از اندازه زور و محدودکردن امتیازها، از شایع‌ترین خطاهای رهبران حکومت‌های نئوپاتریمونیا است.

پنجم این که، اتکای بیش از اندازه به پشتیبانی خارجی می‌تواند خطایی کشنده باشد. پشتیبانی خارجی، خواه به گونه کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری و خواه به گونه کمک‌های نظامی، برای رهبران نئوپاتریمونیا بسیار جذاب است. این پشتیبانی گذشته از این که یک منبع تغذیه سیاسی و اقتصادی است، منبعی است که ریاست اجرایی می‌تواند بر آن کنترل انحصاری داشته باشد. از آن جا که برآوردن خواست‌ها و آرزوهای ناهمساز، پیوسته دشوارتر می‌شود و از آن رو که پشتیبانی مردمی برای ایجاد توازن در برابر نخبگان وجود ندارد، گرایش به برخورداری از پشتیبانی خارجی در رئیس اجرایی هر روز بیشتر می‌شود. ولی این موضوع می‌تواند بیگانگی از حکومت را در نخبگانی که آرزوهای ملی‌شان نقش برآب شده، افزایش دهد و به هنگام از میان رفتن پشتیبانی خارجی، رئیس اجرایی را بیش از پیش آسیب پذیر کند.

سرانجام، رشد اقتصادی که ماشین حمایت ارباب‌منشانه ریاست اجرایی را تغذیه می‌کند، ممکن است متوقف شود. همچنین، ممکن است مزایای رشد اقتصادی به توده‌ها نرسد، یا افزایش جمعیت سریع‌تر از رشد اقتصادی باشد که این موضوع به افزایش نابرابری و ناتوانی حکومت در برآوردن خواست‌های سنتی شهروندان در زمینه خوراک، مسکن و زندگی خانوادگی بیانجامد. اگر چند مورد از این دست دشواری‌ها همزمان پیش آید، فشارهای برآمده از آن‌ها چه بسا با سرعتی خیره‌کننده به فروپاشی رژیم پاتریمونیا بینجامد.

نقش قدرت‌های بیرونی

فشارهای بین‌المللی همواره عاملی برجسته در پیدایش بحران‌های انقلابی بوده است. چنین فشارهایی در جهان معاصر اهمیت بیشتری داشته است؛ زیرا قدرت‌های جهانی در چارچوب استراتژی‌های خود، به تضعیف یا پشتیبانی از رژیم‌ها در کشورهای روبه توسعه پرداخته‌اند. ولی در پاره‌ای موارد، تلاش‌های ایالت‌های متحد آمریکا برای پشتیبانی از همپیمانان منطقه‌ای خود به جایی نرسیده و انقلاب رخ داده است. درباره پشتیبانی ایالت‌های متحد

آمریکا از این دست رژیم‌های فروافتاده باید پرسید: چگونه سیاست ایالت‌های متحد آمریکا آسیب‌پذیری دولت‌های نئوپاتریمونیا را بیشتر می‌کند؟

سیاست ایالت‌های متحد آمریکا از سه جنبه رژیم‌های نئوپاتریمونیا را تضعیف می‌کند:

نخست این که، وابستگی سنگین به ایالت‌های متحد آمریکا را تشویق می‌کند. کمک‌های سرمایه‌ای و نظامی خارجی، از نیاز رئیس اجرایی نئوپاتریمونیا به ایجاد پایگاه پشتیبانی داخلی می‌کاهد و در برابر، او را به دنبال کردن بازی دادن یا ندادن خودسرانه منابع حمایتی به گروه‌های خاص تشویق می‌کند.

دوم این که، شهرت یافتن رئیس اجرایی به وابستگی به کمک‌های ایالت‌های متحد آمریکا، نخبگان را خشمگین می‌سازد و مخالفت ناسیونالیستی به رژیم را برمی‌انگیزد. از دید بسیاری از نخبگان و گروه‌های مردمی، مخالفت با رئیس اجرایی، مترادف با مخالفت با ایالت‌های متحد آمریکا و پیگیری حق تعیین سرنوشت ملی بوده است.

سوم این که، در حالی که ایالت‌های متحد آمریکا در پی افزایش دادن وابستگی رئیس اجرایی به کمک‌های خود است، سیاست‌های ویژه‌ای نیز در زمینه داخلی به او تحمیل می‌کند که مایه سست شدن پایه‌های رژیم می‌شود: سیاست‌هایی همچون کاربرد زور، دادن آزادی سیاسی بیشتر به نخبگان حرفه‌ای و کارگران ماهر، برگزاری انتخابات واقعی و مهارکردن فساد هیات حاکمه. همه این‌ها گام‌هایی در راه دموکراتیک ساختن رژیم است؛ ولی پایه‌های دیکتاتوری را نیز سست می‌کند. بنابراین، ایالت‌های متحد آمریکا در سیاست‌های خود، هدف‌هایی ناهمساز را دنبال می‌کند. برگزیدن فرمانروایان نئوپاتریمونیا به عنوان همپیمان و پشتیبانی از آنان، بدان معنا است که هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا (پشتیبانی از دموکراسی) با سرپانگهداشتن این گونه همپیمانان ناسازگار است؛ زیرا دموکراتیک شدن مایه تضعیف فرمانروایانی شده است که ایالت‌های متحد آمریکا ادعای پشتیبانی از آنان را داشته است.

بدین سان، سیاست ایالت‌های متحد آمریکا در پی هدف‌هایی ناسازگار، در نوسان است. ایالت‌های متحد آمریکا در آغاز از فرمانروایان نئوپاتریمونیا را عربی با جنگ افزار و پول پشتیبانی می‌کرد؛ در حالی که هدف‌هایی چون رعایت شدن حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک شدن نظام در این کشورها را نیز به ویژه از هنگام روی کارآمدن دولت جمهوری‌خواه جورج دبلیو بوش به گونه ظاهری پی می‌گرفت. پس، هنگامی که بهره‌گیری نادرست این فرمانروایان از قدرت خیلی آشکار شد، ایالت‌های متحد آمریکا از آنان می‌خواست گام‌هایی در راستای دموکراتیک شدن بردارند. این نوسان سیاست‌ها، فرمانروایان نئوپاتریمونیا را در وضعی دشوار قرار می‌داد و فاجعه آفرین می‌شد: اگر دست به اصلاحات در راستای آزادسازی سیاسی می‌زدند، پایه‌های حکومت خود را سست می‌کردند؛ و اگر از این اصلاحات سرباز می‌زدند، کمک‌های ایالت‌های متحد آمریکا را از دست می‌دادند و دیگر نمی‌توانستند پشتیبانی ارباب منشان از هواداران داخلی خود را که برای سرپاماندن حکومتشان ضرور بود، ادامه دهند.

چنین نوسان‌هایی در سیاست، گذشته از این که جایگاه فرمانروایان نئوپاتریمونیا را به لرزه انداخت، از اعتبار و نفوذ ایالت‌های متحد آمریکا در نزد مخالفان و جانشینان احتمالی رژیم کاست. در برهه‌هایی که ایالت‌های متحد آمریکا به پشتیبانی ظاهری از حقوق بشر و دموکراسی بسنده می‌کرد، نخبگان داخلی و گروه‌های مردمی، آن را

پشتیبان دروغین و غیرقابل اعتماد حقوق و آزادی‌ها و به ویژه حق تعیین سرنوشت ملی می‌شمردند و بنابراین، هنگامی که فرمانروای نئوپاتریمونیا به زانو در می‌آمد، نخبگان جانشین دیگر نظر مساعدی به ایالت‌های متحد آمریکا، خواه به عنوان یک میانجی و خواه به عنوان یک همپیمان، نداشتند.

پس از دهه‌ها پشتیبانی بی‌چون و چرای واشنگتن از این دست فرمانروایان عرب که در سایه آن، امتیازات نخبگان داخلی اندک اندک از میان رفت و قدرت فرمانروا بر پایه سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های هنگفت خارجی افزایش یافت، ایالت‌های متحد آمریکا پافشاری بر حقوق بشر را آغاز کرد که مایه تضعیف الگوهای نئوپاتریمونیا حکمرانی شد. برابند این وضع، افزایش فضای تحرک نیروهای مخالف بود؛ ولی حکومت‌ها تنها اصلاحات محدودی انجام دادند، در حالی که همچنان به دنبال جلب رضایت ایالت‌های متحد آمریکا بودند. بنابراین، ادامه یافتن پشتیبانی از این حکومت‌ها، به شکست سیاست‌های ایالت‌های متحد آمریکا در قبال این کشورها انجامید.

از دید نخبگان داخلی، ایالت‌های متحد آمریکا دولتی بود که با ریاکاری از اصلاحات سطحی و ناچیز استقبال می‌کرد و به پشتیبانی از یک رژیم سرکوبگر ادامه می‌داد؛ از سوی دیگر، حال و هوای پدید آمده در سایه اصلاحات و فشار ایالت‌های متحد آمریکا، ریاست اجرایی را از سرکوب کارساز باز می‌داشت و مخالفان را در پی‌گیری درخواست‌هایشان استوارتر می‌کرد. افزایش قدرت مخالفان و پشتیبانی مبهم و پرنوسان ایالت‌های متحد آمریکا از فرمانروایان نئوپاتریمونیا مایه بالاگرفتن مخالفت‌ها شد و به گونه انقلاب رخ نمود. [۱۹]

بهره سخن

دیکتاتورهای شخصیت‌گرای مدرن که به گونه رژیم‌های نئوپاتریمونیا سازمان یافته‌اند، در کوتاه مدت بسیار نیرومند به نظر می‌رسند. اگر فرمانروایان نئوپاتریمونیا بتوانند نخبگان را جدا از هم نگهدارند، از پشتیبانی ارباب‌منشانه برای حفظ وفاداری نخبگان کلیدی و ارتش بهره‌گیرند و شهروندان را غیر سیاسی کنند، خواهند توانست حکومتشان را برای دهه‌ها سر پا نگهدارند؛ ولی چنان که به تازگی در انقلاب‌های عربی دیده‌ایم، این گونه فرمانروایان از چند نقطه آسیب پذیرند:

نخست این که، رژیم سلطه شکننده‌ای بر نخبگان گوناگون دارد؛ اگر رژیم نتواند پاداش‌های مورد انتظار نخبگان را به آنان بدهد، وفاداری نخبگان می‌تواند زود از میان برود.

دوم این که، رژیم نئوپاتریمونیا که پایگاه توده‌ای ویژه‌ای ندارد، سخت در برابر بسیج توده‌ها از سوی نخبگان داخلی آسیب‌پذیر است. گذشته از آن، بسیاری روندها در آغاز فرایند توسعه اقتصادی (افزایش نابرابری‌ها، ناکافی بودن درآمد شهروندان برای تأمین خوراک، مسکن و...، افزایش شمار کارگران ماهر شهری، وابستگی به کالاهای صادراتی که دستخوش دوره‌های رونق و رکود هستند، بدهی‌های خارجی و تورم) روندهایی است که زمینه‌ساز بسیج توده‌ای می‌شود.

سوم این که، پشتیبانی ابرقدرت‌ها از فرمانروایان نئوپاتریمونیا تا اندازه‌ای می‌تواند سودمند و به اندازه بیشتری زیان‌بخش، و تهدید کننده حق تعیین سرنوشت ملی باشد. در حقیقت، هنگامی که سیاست ابرقدرت‌ها در پی هدف‌های ناهمساز نوسان پیدا می‌کند، این می‌تواند برای رژیم‌های نئوپاتریمونیا خطرآفرین باشد و پایه آن‌ها را سست کند.

هنگامی که یک رژیم نئوپاتریمونیا به سرایش از دست دادن کنترل خود بر منابع اقتصادی یا پشتیبانی خارجی می‌افتد، همه آسیب‌پذیری‌ها به تندی رخ می‌نماید. بنابراین، وجود همین دیکتاتوری‌هایی که بسیار نیرومند به نظر می‌رسند، می‌تواند مایه و بهانه‌ای برای انقلاب‌های مدرن شود.

یادداشت‌ها:

۱ / وبر، ماکس. اقتصاد و جامعه. ترجمه: عباس منوچهری و دیگران، تهران: مولی، ۱۳۷۴، صص ۳۹۴-۳۴۵
۲ / هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۰، ص ۹۱

۳ / ازغندی، علیرضا. درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران. تهران: نشر قومس، ۱۳۸۵، ص ۲۷
۴ / شهابی، هوشنگ و لینز، خوان. نظام‌های سلطانی. ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: شیرازه، ۱۳۸۰، صص ۲۴-۱۹

۵ / شرابی، هاشم. پدرسالاری جدی. ترجمه: احمد موثقی، تهران: کویر، ۱۳۸۰
۶ / گلدستون، جک. مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها. ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱

۷ / هانتینگتون، پیشین، ص ۳۸۴

۸ / همان، صص ۳۸۸ و ۴۵۲

۹ / همان، ص ۴۰۱

۱۰ / همان، ص ۱۸

۱۱ / همان، صص ۴۰-۲۳

۱۲ / همان، صص ۶۳-۵۳

۱۳ / همان، صص ۲۰۶-۲۰۵

۱۴ / همان، صص ۳۸۸-۳۸۷

۱۵ / همان، ص ۴۰۰

۱۶ / همان، ص ۴۰۴

۱۷ / گلدستون، پیشین، ص ۱۱۲

۱۸/ همان، ص ۱۱۳/

۱۹/ درباره نقش قدرت‌های بزرگ در جنبش‌های اجتماعی جدید می‌توان به آثار زیر نگریست:

۲۰/ روزنا، جیمز. آشوب در سیاست جهان. ترجمه: علیرضا طیب، تهران: روزنه، ۱۳۸۴/

۲۱/ ابو، بوسا. امپریالیسم سایبر، روابط در عصر جدید الکترونیک. ترجمه: پرویز علوی، تهران: ثانیه.

منبع: فصل نامه پژوهشی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ی ۲۸۸، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۲ تا ۳۱/

سؤالات

سؤالات سال ۱۳۸۷

۱. ویژگی توتالیتاریسم را بیان کنید و به اجمال شرح دهید که چرا حکومت اسلامی سختی با مدل توتالیتاریسم ندارد؟
۲. مفهوم و شاخصه‌های دولت مدرن در جامعه شناسی سیاسی را بیان کنید و زمینه‌های شکل‌گیری دولت مدرن را شرح دهید.
۳. نظریه‌های کارکردگرایی توسعه را در قالب دیدگاه کلی یکی از متفکران آن (مکتب کارکردگرایی) شرح دهید. ۲ نقد کلی کارکردگرایی را بیان کنید.
۴. مفهوم و ویژگی‌های نظام نئوپاتریمونال را شرح دهید و سپس آن را نقد و ارزیابی کنید.

سؤالات سال ۱۳۹۰ (۱)

۱. پنج عنصر مدل ارتباطی را بیان کنید و سپس یکی از نظریه‌های ارتباطی را شرح دهید.
۲. دیدگاه کثرت‌گرایی در قدرت، قدرت دو بعدی و سه بعدی لوکس را شرح دهید و با مقایسه آن‌ها وجوه اشتراک و افتراق را بیان کنید.
۳. تحلیل گونه‌شناسانه (لیپست) و (رکان) از نظام‌های حزبی که منجر به ظهور انواع نظام‌های سیاسی شده را شرح دهید.

سؤالات سال ۱۳۹۰ (۲)

۱. اجتماعی‌شدن سیاسی را با ذکر عوامل مؤثر، شیوه‌ها، مراحل و نتایج حاصل از آن به اجمال توضیح دهید.
۲. سه مرحله اصلی در پیدایش دولت مدرن را با ذکر مختصات هر مرحله توضیح دهید.
۳. گزینش سیاسی چیست و معمولاً بر اساس چه معیارها و ویژگی‌هایی صورت می‌پذیرد؟ بحران‌های شش‌گانه در مسیر پیشرفت توسعه سیاسی را به اختصار شرح دهید.